

بازنگری چهار جنبش زیرساختی جامعه مدنی جنبش خودبنياد ايران

جنبش دانشجويي

جلد دوم

انتشارات مستضعفين



شناسنامه کتاب:

اسم کتاب: دفتر دوم - جنبش دانشجویی - جلد دوم

چاپ اول: نشر مستضعفین

چاپ دوم: اردیبهشت ماه ۱۳۹۹

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

info@nashr-mostazafin.com

انتشارات مستضعفین

فهرست مطالب

- ۷ ققنوس جنبش دانشجویی ایران از خاکستر قیام
- ۹ الف - فرایندهای سه گانه رکود جنبش دانشجویی ایران
- ۱۲ ب - جریان‌های چهارگانه جنبش دانشجویی ایران
- ۱۵ ج - ماحصل و نتیجه‌گیری
- ۱۹ جنبش دانشجویی ایران در کدامین جایگاه استراتژی قرار دارد
- ۵۷ علل و دلایل کاهش مطالبات جنبش دانشجویی ایران
- ۱۱۷ امروز، زیر پوست جامعه دانشگاهی ایران چه می‌گذرد
- ۱۶۳ درس‌های فراموش شده جنبش دانشجویی ایران

فَنُوس

«جنیش دانشجوئی ایران»

از خاکستر قیام تیرماه ۷۸،

در حال بلند شدن می باشد

الف - فرایندهای سه گانه رکود جنبش دانشجویی ایران در رژیم مطلقه فقهاتی:

به موازات شکست جنبش سبز در سال ۸۸ به خصوص از بعد از سرکوب قهرآمیز عاشورای ۸۸ همراه با رکود جنبش سبز، جنبش دانشجویی ایران (که از خرداد ۸۸ تحت هژمونی جنبش سبز توانسته بود از بعد از رکود و سرکوب قیام تیرماه ۷۸ توسط حزب پادگانی خامنه‌ای و حمایت دولت هفتم تحت هژمونی سید محمد خاتمی از رکود خارج شود) هم وارد فرایند سوم رکود طولانی خود (از بعد از کودتای فرهنگی بهار ۵۹) شد.

قابل توجه است که سه فرایند رکود جنبش دانشجویی ایران در طول عمر ۳۷ ساله رژیم مطلقه فقهاتی عبارتند از:

۱ - فرایند اول رکود طولانی جنبش دانشجویی بر می‌گردد به سال‌های ۵۹ تا ۶۸، یعنی از شروع کودتای فرهنگی در بهار ۵۹ تا فوت خمینی در سال ۶۸ که به علت سرکوب سخت‌افزاری و نرم‌افزاری جنبش دانشجویی در جریان کودتای فرهنگی دهه ۶۰ این رکود جنبش دانشجویی، بیش از ۱۲ سال طول کشید.

۲ - فرایند دوم رکود جنبش دانشجویی ایران در دوران ۳۷ ساله رژیم مطلقه فقهاتی، بر می‌گردد، به دهه بعد از سرکوب تمام عیار قیام تیرماه ۷۸ این جنبش توسط حزب پادگانی خامنه‌ای و حمایت دولت هفتم سید محمد خاتمی از این سرکوب، که برعکس سرکوب قبلی، که یک سرکوب سخت‌افزاری و نرم‌افزاری بود - در سرکوب قیام تیرماه ۷۸ حزب پادگانی خامنه‌ای کوشید تا در ادامه مرحله اول آن که با تیغ و شمشیر و داغ و درفش صورت گرفت، در مرحله دوم آن به صورت مهندسی شده سرکوب را فراگیر کند؛ لذا همین پروژه دو مرحله‌ای حزب پادگانی خامنه‌ای در فرایند دوم به خصوص سرکوب مهندسی شده مرحله دوم آن باعث گردید تا جنبش دانشجویی ایران از بعد از قیام تیرماه ۷۸ نزدیک به یک دهه یعنی از تیرماه ۷۸ لغایت خرداد ۸۸ به حالت کما دوران فرایند دوم رکود خود را سپری نماید.

۳ - فرایند سوم رکود جنبش دانشجویی ایران بر می‌گردد، به سرکوب همه جانبه رژیم مطلقه فقهاتی که از بعد از کودتای انتخاباتی خرداد ۸۸ تا عاشورای ۸۸ با تمامی ابزارهای خود از شکنجه‌گاه‌های کهریزک و اوین گرفته تا خونین کردن سنگفرش‌های خیابان‌های تهران و حمله مغول‌وار به خوابگاه‌های دانشجویان و اعتراف‌گیری و غیره که در چارچوب این سرکوب وحشیانه رژیم مطلقه فقهاتی تلاش می‌کرد تا علاوه بر تسویه حساب با جنبش دانشجویی در چارچوب جنبش سبز، برای همیشه نطفه جنبش دانشجویی ایران در حجله جنبش‌های اجتماعی ایران خفه کند.

اما این رکود کمتر از ۴ سال دوام پیدا نکرد، چراکه از انتخابات خرداد ۹۲ جنبش دانشجویی ایران کوشید تا با شرکت در انتخابات دولت یازدهم و حمایت از شیخ حسن روحانی در برابر چهار کاندیدای جناح اصول‌گرا، با بسترسازی و زندگی در شکاف‌ها و حرکت لائی، توسط تشدید تضادهای درونی جناح‌های قدرت، رکود چهار ساله خود را بشکند، لذا در همین رابطه بود که از بعد از تثبیت دولت یازدهم، از آنجائیکه شیخ حسن روحانی، در راستای پیشبرد استراتژی برجام خود، در برابر

مخالفت مهندسی شده جناح راست یا اصول‌گرایان، نیازمند به حمایت جنبش دانشجویی ایران داشت، (چراکه به خوبی او دانست که در رقابت با تشکیلات فراگیر جناح راست یا اصول‌گرا، به خصوص اصول‌گرایان پادگانی تحت هژمونی سپاه و بسیج، که با تمام قدرت سخت‌افزاری و نرم‌افزاری خود، به جنگ شیخ حسن روحانی و دولت یازدهم آمده بودند و می‌کوشیدند، تا پروژه برجام دولت یازدهم را با بن‌بست و شکست روبرو کنند، و گردونه کار در عرصه جنگ‌های نیابتی منطقه را در دست بگیرند)، زیرا تنها تشکیلاتی که شیخ حسن روحانی می‌توانست، در رقابت با رقیب‌های قدرتمند خود بر آن تکیه کند، جنبش دانشجویی ایران بود که با بیش از ۴/۵ میلیون نفر عضو آن، می‌توانست تمامی قدرت نرم‌افزاری و سخت‌افزاری اصول‌گرایان پادگانی تحت هژمونی سپاه و بسیج به چالش بکشد.

البته در همین رابطه، به موازات نیاز دولت یازدهم و شیخ حسن روحانی به جنبش دانشجویی ایران، خود جنبش دانشجویی ایران، در این دوران تندپیچ رکود، جهت نجات از رکود چهار ساله فرایند سوم خود که بعد از سرکوب قیام سال ۸۸ شروع شده بود، نیاز به حمایت همه جانبه دولت یازدهم و شیخ حسن روحانی داشت، که صد البته مجلس نهم، که با غلبه جناح راست همراه بود، از این نیت دو طرفه جنبش دانشجویی و شیخ حسن روحانی واقف شده بود، لذا در راستای سنگ‌اندازی جهت پیوند بین جنبش دانشجویی و شیخ حسن روحانی یا دولت یازدهم، با تمام قوا وارد کارزار مستقیم آن‌ها شدند، بطوریکه شیخ حسن روحانی جهت کسب رای مجلس نهم برای انتخاب وزیر علوم، بیش از یکسال تلاش کرد، البته جنبش دانشجویی ایران هم در این کشاکش بین دولت یازدهم و مجلس نهم راه خود را، در تغییر بافت مجلس دهم رژیم مطلقه فقهاتی تشخیص داد و در همین عرصه با تمام توان در انتخابات هفتم اسفندماه ۹۴ مجلس دهم کوشید تا موازنه قدرت را به نفع جناح روحانی تغییر دهد و پر پیداست که در شهرهای بزرگ به خصوص در کلان شهر تهران موفق گردید.

علی ایحال، همین رابطه نیاز دو طرفه بین جنبش دانشجویی ایران و دولت یازدهم

یا شیخ حسن روحانی بود که از بعد از انتخابات خرداد ۹۲ و پیروزی شیخ حسن روحانی بر رقیبان اصول‌گرای خود، جنبش دانشجویی ایران کوشید با تغییر فضای پادگانی دانشگاه‌ها توسط حمایت دولت یازدهم از رکود سیاسی فرایند سوم خود که از عاشورای ۸۸ شروع شده بود، خارج شود.

«دفع افسد توسط فاسد» استراتژی جنبش دانشجویی ایران در این مرحله بود که توسط آن، این جنبش می‌کوشید تا در چارچوب تضادهای بین جناح‌های درونی قدرت، در عرصه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت، بین خود شرایطی جهت باز کردن فضای پادگانی مهندسی شده توسط حزب پادگانی خامنه‌ای فراهم نماید؛ لذا از آنجائیکه، از بعد کودتای فرهنگی بهار ۵۹ به علت اینکه با سرکوب تمام عیار سخت‌افزاری و نرم‌افزاری جنبش دانشجویی توسط رژیم مطلقه فقهاتی، هر گونه فعالیت این جنبش در دانشگاه‌ها، تنها در چارچوب همان تشکیلات خود ساخته رژیم مطلقه فقهاتی ممکن بود.

به همین دلیل جنبش دانشجویی ایران، جهت خروج از این سرکوب‌های مهندسی شده نرم‌افزاری و سخت‌افزاری رژیم مطلقه فقهاتی در دانشگاه‌های ایران راهی جز این نداشت، الا اینکه با ورود به همان تشکیلات خود ساخته رژیم مطلقه فقهاتی این تشکیلات را از درون دفرمه نماید.

ب - جریان‌های چهارگانه جنبش دانشجویی ایران، در فرایند رو به اعتلای حاضر:

در همین رابطه از تابستان ۹۲ چهار جریان دانشجویی در چارچوب همان تشکیلات خود ساخته رژیم مطلقه فقهاتی تصمیم به حرکت تحول‌خواهانه خود، در فضای پادگانی دانشگاه‌های ایران گرفتند که این جریان‌های چهارگانه عبارتند از:

۱ - «طیف علامه دفتر تحکیم وحدت»، که در چارچوب «شعار احیای انجمن‌های

اسلامی گذشته» کوشیدند حرکت سرکوب شده تشکیلاتی گذشته خود را در سال ۸۸ بازسازی کنند. قابل ذکر است که افرادی چون علی افشاری و اکبر عطری و حسین فخرآور جزء همین شاخه سرکوب شده در دو فرایند قیام تیرماه ۷۸ و قیام سال ۸۸ می‌باشند. البته این جریان در فرایند نوین حرکت خود از سال ۹۲ می‌کوشد، تا با کسب مجوز اتحادیه دانشجویی از دولت یازدهم، تشکیلات و سازماندهی خود در این فرایند در سطح دانشگاه‌های ایران بازسازی نماید. که هزار البته، با آگاهی حزب پادگانی خامنه‌ای به جوهر حرکت این شاخه از جنبش دانشجویان، با تمام توان تلاش می‌کند تا از بازسازی شاخه طیف علامه دفتر تحکیم وحدت در لوای شعار احیای انجمن‌های اسلامی و کسب مجوز اتحادیه دانشجویی سنگ‌اندازی نماید.

داوری ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که تا این تاریخ، حزب پادگانی خامنه‌ای، موفق‌تر از دولت یازدهم عمل کرده است، که می‌کوشد تا به صورت دولا دولا در برابر خامنه‌ای شتر سواری نماید؛ و به همین دلیل بیش از سه سال است که، این جریان دانشجویی می‌کوشد تا توسط انجمن ترقی‌خواه دانشگاه امیرکبیر و انجمن آرمان دانشگاه علم و صنعت و انجمن اسلامی خواجه نصیر، حرکت خود را در این رابطه پیش ببرد که البته به علت عدم حمایت دولت یازدهم تا این تاریخ نتوانسته است راهی به دهی ببرد.

۲ - جریان دومی که از بعد انتخابات دولت یازدهم و به خصوص از بعد از انتخابات مجلس دهم تلاش می‌کند تا به بازسازی جنبش دانشجویی ایران جهت تغییر فضای پادگانی دانشگاه‌ها پردازد، جریانی است تحت عنوان انجمن موسوم به «خط امام» که باز مانند، جریان اول، شاخه‌ای جدا شده از تشکیلات تحکیم وحدت می‌باشند. فراموش نکنیم که تشکیلات دفتر تحکیم وحدت، در فرایند بعد از کودتای فرهنگی بهار ۵۹ و سرکوب تمام عیار نرم‌افزاری و سخت‌افزاری جنبش دانشجویی ایران در دهه ۶۰ هژمونی تشکل‌های ساخته رژیم مطلقه فقهاتی جهت تثبیت حاکمیت خود بر دانشگاه‌های کشور پس از بازگشایی فرایند بعد از

کودتای فرهنگی در دست داشت؛ لذا در همین رابطه است، که از آنجائیکه رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۳۳ سالی که از بازگشائی دانشگاه‌ها در فرایند بعد از کودتای فرهنگی بهار ۵۹ می‌گذرد به هیچ تشکیلات مستقلی اجازه فعالیت در دانشگاه‌ها نداده است. در نتیجه، همین امر باعث گردیده است تا جنبش دانشجویی ایران در راه اعتلای دوباره خود راهی جز عبور از این کانال‌های تشکیلات دانشجویی خودساخته رژیم مطلقه فقهاتی نداشته باشد.

علیهذا همین امر باعث شده است که شاخه موسوم به انجمن خط امام، با محوریت انجمن اسلامی علوم پزشکی شیراز و علوم پزشکی مشهد در صدد کسب مجوز از دولت یازدهم جهت تشکیل اتحادیه انجمن‌های اسلامی خط امام باشند که باز از آنجائیکه حزب پادگانی خامنه‌ای بر مبنای تجارب تیرماه سال ۷۸ به خوبی می‌داند که بازسازی و اعتلای تشکیلات این جریان‌های دانشجویی در راستای شکستن فضای پادگانی دانشگاه‌های کشور، سرانجامی جز احیای دوباره قیام تیرماه ۷۸ برای او به همراه نخواهد داشت و از آنجائیکه خامنه‌ای و حزب پادگانی او در جریان قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران دریافتند که شروع جنبش دانشجویی همان و به چالش کشیدن کل رهبریت او همان خواهد شد.

باز فراموش نکنیم که در جریان قیام تیرماه جنبش دانشجویی ایران، نفی رهبری خامنه‌ای در نوک پیکان شعار جنبش دانشجویی ایران قرار داشت و در لوای این شعار بود که جنبش دانشجویی ایران در تیرماه ۷۸، علاوه بر اینکه توانست جنبش اجتماعی ایران را به حرکت درآورد و در فرایند پیوند با این جنبش قرار گیرد، توسط این شعار توانست به بسیج مردم (حداقل در شهرهای بزرگ و به خصوص در تهران) دست پیدا کند و اگر ضعف سازماندهی و بی‌برنامه‌گی و بی‌تجربه‌گی و ضعف مدیریت جنبش دانشجویی ایران در جریان قیام تیرماه ۷۸ نبود، بی‌شک این جنبش در اندک زمانی، با پیوند با جنبش‌های چهارگانه می‌توانست در کل کشور فراگیر بشود و با فراگیر شدنش امکان سرکوب از حزب پادگانی خامنه‌ای بگیرد.

۳- جریان سوم جریانی است تحت نام «شورای هماهنگی، یا تشکل‌های اسلامی دانشجویان ایران، متخلص به تادا» که هر چند مانند دو جریان قبلی دارای سابقه پیوند با دفتر تحکیم وحدت در دهه ۶۰ و ۷۰ می‌باشند، اما در این شرایط می‌کوشند تا با خروج از تشکیلات دفتر تحکیم، به بازسازی تشکیلاتی خود تحت عنوان «اتحادیه دانشجویی تادا» بپردازند، این جریان در این شرایط با محوریت انجمن اسلامی دانشگاه صنعتی قم و مجمع اسلامی دانشگاه امیر کبیر تلاش می‌کنند تا به صورت علنی با کسب مجوز از وزارت علوم در این راستا گام بردارند. حمایت شش دانگ این جریان از عارف در انتخابات مجلس دهم، در راستای همین بازسازی تشکیلاتی آنها می‌باشد که پر واضح است که، در صورتی که این جریان بتواند به مجوز اتحادیه دانشجویی توسط حمایت عارف و شیخ حسن روحانی دست پیدا کند، تعداد اتحادیه دانشجویی به سه تشکیلات جدای از هم می‌رسد. البته بر این موضوع اضافه کنیم که، حتی با تثبیت سه اتحادیه دانشجویی فوق به صورت علنی، باز به علت اختلاف نرم‌افزاری و سخت‌افزاری بین این سه اتحادیه، بسیاری از انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاه‌های ایران سرگردان می‌مانند.

۴- جریان چهارم مربوط به «دانشگاه آزاد ایران» می‌شود، که با محوریت چهار دانشگاه آزاد، (از بعد بازگشت دوباره مدیریت هاشم رفسنجانی و دفع مدیریت قبلی تحمیل شده توسط دولت کودتائی دهم) می‌کوشند به صورت مستقل به حرکت بازسازی خود در راستای شعار اصلاح‌گرایانه بپردازند؛ و توسط آن بتوانند در چارچوب انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاه‌های آزاد ایران به عنوان اتحادیه دانشجویی در کنار سه اتحادیه دیگر دانشجویی قرار گیرند.

ج - ماحصل و نتیجه‌گیری:

آنچنانکه قبلاً هم به اشاره رفت، جنبش دانشجویی از جمله گروه‌های اجتماعی است که به آینده نظر می‌کند؛ و در راستای حرکت تحول‌گرایانه اجتماعی خود

تلاش می‌کند تا آینده را مطابق رویکرد نظری و عملی خود بسازد، یا تغییر دهد. وجود ۴/۵ میلیون نفر دانشجو در دانشگاه‌های فعلی کشور که به لحاظ کمی بیش از ۲۵ برابر تعداد دانشجویان در رژیم کودتائی پهلوی دوم می‌باشد، باعث گردیده که این گروه اجتماعی امروز به صورت یکی از بزرگ‌ترین گروه‌های اجتماعی جامعه ایران بشوند که به صورت یک قشر عظیم اجتماعی ۴/۵ میلیون خانواده ایرانی را در شهر و روستا هدایت می‌کنند.

اگر تعداد افراد تحت تاثیر هر دانشجو حداقل ۱۰ نفر در نظر بگیریم، این گروه بزرگ جامعه امروز ایران می‌تواند ۴۵ میلیون نفر از جمعیت ۸۰ میلیون نفری امروز ایران را مدیریت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بکنند - کاری که باید باور کنیم که کارستان می‌باشد - و هیچ حزبی امروز هر چند هم که فراگیر باشد، نمی‌تواند انجام بدهد. همین جایگاه اجتماعی و سیاسی این گروه بزرگ در جامعه امروز ایران باعث شده است تا حاکمیت مطلقه فقهاتی، جنبش دانشجویی ایران را به عنوان یک خطر استراتژیک برای خود احساس نماید؛ و لذا در این رابطه از بهار ۵۹ الی زمانها هذا این رژیم توتالیترا تلاش می‌کند تا با تمام توان خود از سازماندهی مستقل آن جلوگیری نماید. چراکه آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی می‌گفت «دانشجو در جامعه ایران دارای دو خصیصه بزرگ می‌باشد: نداشتن، نخواستن». همان دو خصیصه‌ای که از نظر شریعتی باعث می‌شود تا از این نیروی عظیم، یک نیروی انقلابی درآورد. زیرا آنچنانکه شریعتی عامل همه بدبختی‌های انسان را دو خصیصه «داشتن» و «خواستن» می‌داند.

به هر حال همین دو خصیصه «نداشتن» و «نخواستن» باعث گردیده است تا ۴/۵ میلیون نفر دانشجو را به صورت آتش زیر خاکستری درآورد، که در هر زمانی امکان فعالیت و آشفشانی آن وجود دارد و در همین چارچوب رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۳۷ عمر گذشته خود تلاش کرده است تا از هر طریقی که می‌تواند توسط سرکوب‌عریان یا مهندسی شده یا پادگانی این نیروی عظیم و این گسل استراتژیک رژیم مطلقه فقهاتی به صورت غیر فعال درآورد. تجربه سال‌های ۵۸ و ۵۹ و تیرماه

۷۸ و قیام سال ۸۸ جنبش دانشجویی ایران این آگاهی را به سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی داده است که هرگز نباید در برابر حتی گسل غیر فعال جنبش دانشجویی ایران خواب آسوده کنند، چراکه اگر این سیل به راه بیافتد همه چیز نظام را با خود خواهد برد.

سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی به خوبی می‌دانند که جنبش دانشجویی ایران انعکاسی از خواسته‌های ۴/۵ میلیون دانشجوی ایرانی هست که این ۴/۵ میلیون نفر به عنوان بزرگ‌ترین نیروی تغییر و تحول‌خواه در جامعه امروز ایران می‌باشند زیرا دانشجویان آینده را از آن خود می‌دانند و سعی می‌کنند آنگونه که خود می‌خواهند آن را بسازند، طبیعی است که دانشجویان آنگاه به صورت جنبشی فراگیر به مبارزه اجتماعی روی می‌آورند که متقاعد شده باشند تغییر ضروریست و امکان تحول اجتماعی در راستای خواسته‌های آن‌ها وجود دارد.

به عبارت دیگر «دانشجویان در شرایطی تن به مبارزه جنبشی می‌دهند که متقاعد شوند که ایده‌ها و سیاست‌های پیشگامان در راستای تحول مطلوب آنان می‌باشد و پس از این باور است که جنبش دانشجویی آماده است تا برای حرکت تحول‌خواهانه خود هزینه کند.»

«جنبش دانشجویی ایران»

در کدامین جایگاه

استراتژی فرار دارد؟

«پیشرو؟» یا «پیشگام؟»

یا «پیشاهنگ؟»

قبل از اینکه وارد تبیین تاریخی و تئوریک «سؤال فوق بشویم» لازم می‌دانیم که مقدماتاً به تعریفی از سه ترم فوق یعنی «پیشرو و پیشگام و پیشاهنگ» بپردازیم، گرچه «در عرصه تبیین تئوریک و نظریه‌پردازی یک موضوع، تعریف ترم‌ها و واژه‌ها و اصطلاحات می‌تواند صورت کنکریّت و اختیاری و انتخابی داشته باشد» اما نباید فراموش کنیم که هر چند این صورت، «کنکریّت تعریف واژه‌ها و ترم‌ها و اصطلاحات، به ما قدرت اختیار و انتخاب در تعریف می‌دهد، بعد از تعریف کنکریّت و مشخص از واژه‌ها و ترم‌ها و اصطلاحات در عرصه تبیین تئوریک و نظریه‌پردازی، موضوع دیگر اختیار از ما سلب می‌گردد، یعنی نظریه‌پرداز موظف است تا پایان راه در چارچوب همان دیسکورس و تعریف‌های مشخص کنکریّت خود حرکت کند.»

به عبارت دیگر نظریه‌پرداز دیگر نمی‌تواند در هر فصل از تبیین نظریه خود در این رابطه، در چارچوب سلیقه خود تعریفی دیگر برای اصطلاحات مورد نظر خود به کار گیرد؛ و باز در همین رابطه است که برای اینکه در نظریه‌پردازی حرکت تحول‌خواهانه بیش از ۹۰ ساله جنبش دانشجویی ایران، وحدت دیسکورسی و

ادبیاتی رعایت کنیم و خواننده و مخاطب را دچار سر در گمی نکنیم، مجبوریم که مقدمات را اینجا، «در رابطه با سه ترم یا سه عنوان یا سه اصطلاح پیشرو، پیشگام و پیشاهنگ مقصود و منظور خود را مشخص و تعریف نمائیم»، چراکه باور ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که بحران استراتژی جنبش دانشجویی ایران، در طول بیش از ۹۰ سال گذشته، مولود همین مشخص نکردن تکلیف خود با تعریف مشخص از سه ترم پیشاهنگ یا پیشرو یا پیشگام می‌باشد.

لذا تا زمانی که «جنبش دانشجویی ایران در این رابطه به تعیین جایگاه خود در عرصه استراتژی تحول‌گرایانه جامعه ایران به صورت پیشاهنگی یا پیشرونی یا پیشگامی نکند، بحران استراتژی جنبش ۹۰ ساله دانشجویی ایران حل نخواهد شد». بگذارید این موضوع را با صراحت بیشتری مطرح کنیم، «چراکه ما معتقدیم علت اینکه در دهه ۲۰ جنبش دانشجویی ایران، گرفتار تله حزب‌گرایانه پیشاهنگ لنینستی حزب توده شد، این بود که جنبش دانشجویی ایران، در چارچوب اندیشه حزب توده که همان دیسکورس لنینستی بود، یک تعریف پیشاهنگی از خود داشت و جنبش دانشجویی ایران، مانند لنین و حزب توده چنین فکر می‌کردند که جنبش دانشجویی، از پتانسیل آلترناتیوی در برابر جنبش‌های سه گانه دموکراتیک و اجتماعی و سیاسی و کارگری برخوردار می‌باشد.»

آنچنانکه لنین و حزب توده فکر می‌کردند که حزب کمونیست، در چارچوب تعریف پیشاهنگ از خود (مانند جنبش حزب‌گرایانه لنینستی دهه ۲۰ و ۳۰ تا ۴۰ ایران و یا مانند جنبش چریکی مدرن ایران در دهه ۴۰ و ۵۰) می‌تواند، آنچنانکه «مسعود احمدزاده و پرویز پویان در دهه ۴۰ شعار می‌دانند و می‌گفتند که چریک یک حزب است» و یا اینکه می‌گفتند «چریک لکوموتیو است» و یا می‌گفتند «چریک موتوری کوچکی است که می‌تواند موتور بزرگ جامعه را به حرکت درآورد.»

باری، جنبش دانشجویی ایران در دهه ۲۰ تا ۳۲ «با تعریف پیشاهنگی از جایگاه

خود در استراتژی حرکت تحول‌گرایانه جامعه ایران (که توسط تبیین لنینیستی و حزب توده‌ای) که از خود می‌کردند، گرفتار چنین بحران هولناک استراتژی شده بودند» که خروجی نهائی این بحران استراتژی، این شد که جنبش دانشجویی ایران، در روز ۲۸ مرداد ۳۲ در مرخصی تاریخ به سر ببرد. یادمان باشد که هر چند برنامه‌ریزان امپریالیستی و درباری و ارتجاع مذهبی، «کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بر علیه دکتر محمد مصدق، در روز ۲۸ مرداد، بخاطر تعطیلی دانشگاه‌ها و مدارس ایران بود، ولی این منظور و دیدگاه کودتاجیان، هرگز باعث تبرئه جنبش دانشجویی ایران در روز ۲۸ مرداد ۳۲ نمی‌شود، چراکه باور ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که علت غیبت جنبش دانشجویی ایران در روز ۲۸ مرداد ۳۲ (که بسترساز تأمین شرایط توسط چند تا سر لومپن و نوچه‌هاشان مانند شعبان بی‌مخ و رمضان یخی و طیب حاجی رضائی شهید تابلودار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) گردید، همین بحران استراتژی، جنبش دانشجویی ایران در چارچوب تعریف جایگاه پیشاهنگی لنینیستی از خود بود؛ و اوج فاجعه آن جا است که «جنبش دانشجویی ایران از بعد از کودتا ۲۸ مرداد ۳۲ کوچک‌ترین نقد تئوریک از خود نکرد تا بتواند به این حقیقت تئوریک دست پیدا کند که علت پیروزی کودتاجیان در روز ۲۸ مرداد ۳۲ غیبت جنبش دانشجویی ایران، به علت پیروی از استراتژی تحزب‌گرایانه لنینیستی و حزب توده، در چارچوب تعریف از خود به عنوان پیشاهنگی که می‌تواند خود یک حزب باشد و می‌تواند جایگزین جنبش کارگری و جنبش اجتماعی و جنبش سیاسی و جنبش دموکراتیک مردم ایران بشود، بوده است.»

همان خطائی که لنین در عرصه پساو پسانقلاب اکتبر ۱۹۱۷ کرد و با این خطای خود بود که «بسترساز جایگزین سوسیالیسم دولتی به جای سوسیالیسم جنبشی معلم کبیرمان شریعتی شد» چراکه اوج اشتباه لنین و استراتژی تحزب‌گرایانه پیشاهنگ او (که بعداً توسط حزب توده به جنبش سیاسی و جنبش دانشجویی ایران تزریق گردید)، این بود که «لنین فکر می‌کرد که با تعریف پیشاهنگ از حزب کمونیست

خود، می‌تواند حزب کمونیست دست‌ساز خود را جایگزین جنبش کارگری و جنبش اجتماعی و جنبش دموکراتیک روسیه بکند». در نتیجه هزینه‌ای که لنین در این رابطه پرداخت کرد، این بود که مجبور شد در پروسه تکوین سوسیالیسم در روسیه، «دموکراسی را در پای سوسیالیسم ذبح نماید»؛ و همین ذبح دموکراسی در پای سوسیالیسم بود که باعث ظهور هیولای سوسیالیسم دولتی در عصر استالین در روسیه گردید.

علی ایحال، «فروپاشی سوسیالیسم دولتی در دهه آخر قرن بیستم در جهان و تاریخ و روسیه، معلول ذبح دموکراسی در پای سوسیالیسم یا ذبح آزادی در پای عدالت اقتصادی بود». ولی هرگز نباید فراموش کنیم که «ذبح آزادی در پای عدالت اقتصادی، معلول استراتژی پیشاهنگ لنین بود که بعداً توسط حزب توده به تمامی مؤلفه‌های جنبش ایران اعم جنبش مارکسیستی یا جنبش اقلیت‌های قومی یا جنبش مذهبی چریکی یا جنبش ملی یا جنبش دانشجویی تزریق گردید». به همین دلیل اوج مصیبت و فاجعه در فرایند دهه ۲۰ تا ۳۲ جنبش دانشجویی ایران این بود «که غیر از اینکه گرفتار تله استراتژی پیشاهنگ لنین و حزب توده شده بودند و غیر از اینکه همین تله باعث غیبت آنها در روز ۲۸ مرداد ۳۲ گردید، از بعد از ۲۸ مرداد نتوانستند یک تحلیلی سیاسی کنکری و مشخص جهت آسیب‌شناسی خود و علت غیبت خود در روز ۲۸ مرداد ۳۲ ارائه دهند.

در نتیجه همین فقدان جمع‌بندی از آسیب‌شناسی حرکت خود در دهه ۲۰ (از شهریور ۲۰ تا ۲۸ مرداد ۳۲) بود که باعث گردید که در روز ۱۶ آذر ۳۲ «این جنبش باز هم در چارچوب همان تله تعریف پیشاهنگ از خود، به پرداخت جریمه و هزینه غیبت خود در ۲۸ مرداد پردازد». به عبارت دیگر، از دیدگاه ما، جنبش دانشجویی ایران در ۱۶ آذر ۳۲ به این خودآگاهی و جمع‌بندی رسیده بود که «علت موفقیت کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (توسط امپریالیسم و ارتجاع مذهبی و دربار با بسترسازی چند تا سر لومپن و نوچه‌هایشان)، غیبت جنبش دانشجویی ایران بوده است»، اما این خودآگاهی هر چند لازم بود، کافی نبود. چراکه جنبش دانشجویی

ایران در ۱۶ آذر ۳۲ هر چند (فارغ از حزب‌های سیاسی به کما رفت بعد از کودتای ۲۸ مرداد، اعم از حزب توده و احزاب چپ و مذهبی و ملی) به صورت مستقل حرکت می‌کرد، اما نباید فراموش کرد که این استقلال (حرکت جنبش دانشجویی در ۱۶ آذر ۳۲) یک استقلال تحمیلی و جبری (به علت به کما رفتن احزاب) در مرحله پساکودتای ۲۸ مرداد بود، (نه به علت خودآگاهی و جمع‌بندی تجربه و تئوریک و آسیب‌شناسی جنبش دانشجویی ایران).

همین موضوع باعث گردید تا داوری ما در باب جنبش دانشجویی در روز ۱۶ آذر ۳۲ به این امر ختم گردد که «با همه احترامی که برای شهدای و مجروحین روز ۱۶ آذر ۳۲ قائل هستیم، ولی هرگز حاضر نمی‌شویم که فراموش کنیم که در روز ۱۶ آذر ۳۲ باز جنبش دانشجویی ایران به علت اینکه در چارچوب تئوری پیشاهنگ استراتژیی تحزب‌گرایانه لنینیستی حزب توده حرکت می‌کرد، این جنبش نتوانست رسالت تاریخی خود را که پیوند با جنبش کارگری و جنبش اجتماعی و جنبش زنان و جنبش معلمان و جنبش دانش‌آموزان ایران بود، به انجام برساند.»

در نتیجه این خلاء بود که باعث گردید تا جنبش دانشجویی ایران در جریان ۱۶ آذر ۳۲ توسط سرپنجه‌های آهنین رژیم توتالیتار و کودتائی پهلوی سرکوب گردد. اگر جنبش دانشجویی ایران می‌توانست در مرحله فترت بین ۲۸ مرداد ۳۲ تا ۱۶ آذر ۳۲ به این جمع‌بندی دست پیدا کند که «علت غیبت ۲۸ مرداد ۳۲ او گرفتار شدن در تله تئوری پیشاهنگ لنینیستی حزب توده بوده است»، بی‌شک این جنبش می‌توانست با جایگزین کردن «تعریف پیشرو از خود، به جای تعریف پیشاهنگ لنینی و حزب توده یا به عبارت دیگر، یک تعریف جنبشی از خود بکنند، نه یک تعریف حزبی، آنچنانکه حزب توده و لنین می‌خواستند.»

در نتیجه جنبش دانشجویی ایران بدین وسیله می‌توانست به این باور برسد که بگوید، «من یک جنبش هستم نه یک حزب و نه یک سازمان چریکی» و

چون یک جنبش هستم، «با جایگاه پیشروئی که به صورت جبری در جامعه سنت‌زده و فقه‌زده و استبدادزده ایران دارم، لذا می‌توانم با هدایت‌گری (نه رهبری) جنبش‌های دموکراتیک و اجتماعی و کارگری ایران، رسالت تاریخی تحول‌خواهانه و عدالت‌خواهانه و آزادی‌خواهانه خود را به انجام برسانم». در نتیجه همین فقدان تئوری و همین فقدان آسیب‌شناسی جنبش دانشجویی ایران در آن زمان بود که باعث گردید تا از دهه ۴۰ به بعد «با تولد جنبش چریکی مدرن از دل همین جنبش دانشجویی ایران، جامعه ایران در فرایند نوین چریک‌گرایی مدرن گرفتار بشود» (همان فاجعه پیشاهنگی لنینیستی حزب توده).

بر این مطلب بیافزاییم که «بزرگ‌ترین نقد تاریخی ما بر حزب توده که عامل تمامی انحرافات بعد از شهریور ۲۰ الی زماننا هذا جنبش سیاسی ایران اعم از ملی و مذهبی و غیر مذهبی می‌باشد، همین انتقال مکانیکی استراتژی پیشاهنگ لنینیستی حزب کمونیست شوروی، به جامعه ایران است». چراکه این انتقال مکانیکی حزب توده باعث گردید تا «آب‌ها از سرچشمه توسط حزب توده گل بشود» و همین گل شدن آبها از سرچشمه بود که باعث گردید تا به امروز، تمامی جریان‌های تشکل‌گرای حزبی و چریکی در مؤلفه مختلف ملی و مذهبی و غیر مذهبی، در طول ۷۰ سال گذشته (به غیر از جریان سازمان‌گرایانه جنبشی شریعتی) گرفتار این تله حزب توده و لنین بشوند.

هر چند که بنیانگذاران فرایندهای مختلف جنبش سیاسی ایران در ۷۰ سال گذشته، در آغاز توسط توپخانه قوی بدون پیاده خود، حزب توده را به چالش سیاسی بکشند ولی از آنجائیکه این چالش سیاسی مضمون تئوریک پیدا نمی‌کرد، در نتیجه تمامی جریان‌های سیاسی تشکل‌گرا (منهای شریعتی) در طول ۷۰ سال گذشته «گرفتار تله پیشاهنگ حزب توده شدند». پر پیداست که امروز همه این جریان‌ها باز در آن چارچوب به استمرار حرکت خود مشغول می‌باشند.

هر چند معلم کبیرمان شریعتی در این رابطه، «توسط اعتقاد به استراتژی اقدام

عملی سازمان‌گرایانه و تحزب‌گرایانه جنبشی توانست فصلی نو یا طرحی نو، در سپهر استراتژی پیشاهنگ لنینیستی حزب توده ایجاد کند و در این رابطه تمامی جریان‌های تحزب‌گرایانه لنینیستی از حزب‌های سیاسی تا جریان‌های رنگارنگ چریکی به جبهه مخالفین خود بیافزاید، اما پروژه استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه جنبشی شریعتی، در رابطه با جنبش دانشجویی ایران، گرفتار یک بحران کشنده دیگر گردید، چراکه اشتباهی که شریعتی در این رابطه کرد، این بود که با تکیه استراتژیک بر جنبش دانشجویی ایران (در عرصه استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه جنبشی خود) به جای اقدام عملی سازماندهی پیشاهنگ لنین و حزب توده، گرفتار یک اشتباه مهلک دیگر گردید و همین اشتباه مهلک بود که باعث شکست استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه و تحزب‌گرایانه جنبشی او، (از بعد از بسته شدن حسینیه ارشاد در آبان ۵۱ و در غیبت فیزیکی شریعتی) گردید.

به عبارت دیگر غیبت جنبش دانشجویی ایران از بعد از آبان ۵۱ الی یومنا هذا، (در غیبت حضور فیزیکی شریعتی) به علت «تکیه پیشگامی شریعتی بر جنبش دانشجویی ایران بود»، چیزی که شریعتی تا آخر عمر خود هم نتوانست آن را بفهمد، این بود که «جنبش دانشجویی ایران به علت عمر ۴ و ۵ ساله خود، (برعکس جنبش کارگری ایران) نمی‌تواند دارای تعریف پیشگام بشود (آنچنانکه شریعتی می‌پنداشت) و به همین دلیل بود که شریعتی از درس ۳۸ اسلام‌شناسی ارشاد خود به بعد «حسرت این می‌خورد که ای کاش به جای بیش از ۵۰۰۰ نفر دانشجویی که با کارت رسمی در کلاس‌های اسلام‌شناسی او حضور پیدا می‌کردند، به اندازه انگلستان دستش می‌توانست نیروی پیشگام تولید کننده فکر بسازد».

اشتباهی که شریعتی در این رابطه می‌کرد این بود که «نمی‌توانست بفهمد که دانشجو با عمر ۴ و ۵ ساله خود، نمی‌تواند پیشگام بشود» و تنها (آنچنانکه شریعتی معتقد بود) توسط دو سرمایه «نداشتن» و «نخواستن»، دانشجو نمی‌تواند پیشگام گردد.

علی ایحال با عنایت به موارد فوق، اگر بخواهیم «در میان جنبش‌های سه گانه دموکراتیک و اجتماعی و کارگری، جنبشی را به عنوان پیشگام تعریف کنیم، آن جنبش به غیر از جنبش کارگری، هیچ جنبش دیگری حتی جنبش اجتماعی و جنبش معلمان و زنان نمی‌تواند باشد»؛ و این بزرگترین نکته‌ای بود که شریعتی تا آخر عمر نتوانست به فهم آن دست پیدا کند. در نتیجه حتی از نیمه دوم سال ۵۵ که شریعتی از هر گونه اقدام عملی و نظری خود در داخل کشور مأیوس گردید و موضوع خروج از کشور در پروژه حرکت خود قرار داد، باز در این تصمیم‌گیری شریعتی «همان نقش پیشگام دانشجویان، به عنوان نیروی استراتژیک، استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه و تحزب‌گرایانه جنبشی خود دخالت داشت».

تنها تغییری که از نیمه دوم سال ۵۵ در اندیشه شریعتی در این رابطه اتفاق افتاده بود این بود که شریعتی «به این باور رسیده بود تا دانشجویان خارج از کشور را جایگزین دانشجویان داخل کشور بکند». لذا به همین دلیل است که «ما معتقدیم، حتی اگر شریعتی می‌توانست از سال ۵۶ در خارج از کشور تثبیت بشود و اندیشه خود را در این رابطه به پیش ببرد، باز شریعتی مانند فرایند اول خود شکست می‌خورد، چراکه اشتباه استراتژیک شریعتی، در استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه و تحزب‌گرایانه جنبشی او نبود، بلکه بالعکس در تکیه استراتژیک او بر جنبش دانشجویی ایران بود.»

دلیل این امر آن بود که «شریعتی جنبش دانشجویی ایران را در کادر پیشگام تعریف می‌کرد، نه در کادر پیشرو» هر چند که شریعتی در این تعریف خود «توانسته بود، با تعریف پیشاهنگ لنین و حزب توده از جنبش دانشجویی فاصله بگیرد ولی گرچه این فاصله‌گیری شریعتی در عرصه استراتژی و تئوری لازم بود، اما کافی نبود، به این دلیل که شریعتی نتوانست بفهمد که جنبش دانشجویی ایران، یک جنبش پیشرو است، نه یک جنبش پیشگام»؛ زیرا لازمه «پیشگام بودن یک جنبش یا یک حرکت و یا یک جریان و یا یک سازمان، ثبات و دوام استمرار و پتانسیل تاریخی مدیریت آنها می‌باشد که این مشخصه‌ها اصلاً و ابداً در

جنبش دانشجویی وجود نداشت و در میان جنبش‌های گوناگون امروز و دیروز ایران، تنها جنبش کارگری ایران است که از چنین شاخص و خودویژگی‌هایی برخوردار می‌باشند.»

پر واضح است که به همین دلیل «در تمامی نوشته‌ها و گفته‌های شریعتی از آغاز تا پایان عمرش، حتی یکبار هم او خود را با جنبش کارگری ایران، مخاطب نمی‌بیند»؛ و حتی برای یکبار هم ما کاربرد اصطلاح جنبش کارگری ایران از قلم و نوشته شریعتی نمی‌بینیم؛ اما تا دلتان بخواهد در اندیشه و قلم و زبان شریعتی، کلمه دانشجوی و روشنفکر وجود دارد. طبیعی است که حرکت شریعتی، در طول نیم قرن گذشته خود، بابت این اشتباه مجبور به پرداختن هزینه‌ها و جریمه‌های گزافی شده است؛ و لذا تا زمانیکه رهپویان راه شریعتی در این زمان به این اشتباه فاحش شریعتی آگاهی پیدا نکنند و در جهت رفع این اشتباه بزرگ گام برندارند، امکان موفقیت برای آنها نیست؛ و همه اینها گرفتار همان شکست شریعتی خواهند شد.

لذا برای نجات راه شریعتی، امروز رهپویان استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه و تحزب‌گرایانه جنبشی شریعتی، قبل هر چیز باید باور پیدا کنند که جنبش دانشجویی ایران، «برعکس آنچه که حزب توده و جنبش چریکی فکر می‌کردند، یک پیشاهنگ نیست، بلکه برعکس آنچه که شریعتی فکر می‌کرد، جنبش دانشجویی ایران پیشگام هم نمی‌باشد، لذا جنبش دانشجویی ایران، تنها و فقط پیشرو است»؛ و تنها جنبشی که در عرصه استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه و تحزب‌گرایانه جنبشی شریعتی می‌تواند «پتانسیل پیشگامی داشته باشد، فقط و فقط جنبش کارگری ایران است.»

چرا که «تنها جنبش کارگری ایران است که هم ظرفیت کار جمعی دارند و هم ظرفیت مبارزه مستمر و درازمدت دارند و هم به علت استثمار استخوان‌سوز، این طبقه در مناسبات سرمایه‌داری وابسته و رانتی و نفتی حاکم بر ایران،

به لحاظ عینی بیش از سایر گروه‌های اجتماعی دارای پتانسیل عینی و ذهنی می‌باشد؛ بنابراین رمز موفقیت ره پویان راه شریعتی در عرصه استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه و تحزب‌گرایانه جنبشی در ایران و در این زمان، «تنها در گروه تکیه پیشگامی کردن بر جنبش کارگری ایران، در قالب دو فرایند عمودی و افقی است» و در نتیجه هر گونه تکیه آلترناتیوی غیر از این، (رهپویان راه شریعتی در این زمان)، بر جنبش‌های دیگر، آب در هاون کوبیدن است.

ماحصل اینکه، «هر گونه تکیه پیشاهنگی در استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه و تحزب‌گرایانه جنبشی شریعتی، بر جنبش‌های سیاسی و اجتماعی و کارگری و دانشجویی و غیره، غلط و باطل می‌باشد». همچنین هر گونه تکیه پیشگامانه، به غیر از جنبش کارگری ایران، در عرصه استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه و تحزب‌گرایانه جنبشی شریعتی، اشتباه و غلط می‌باشد. لذا تنها تکیه پیشروئی کردن (نه پیشگامی و نه پیشاهنگی) بر جنبش دانشجویی می‌تواند، باعث تثبیت جایگاه استراتژیک جنبش دانشجویی در عرصه استراتژی اقدام عملی و سازمان‌گرایانه و تحزب‌گرایانه جنبشی شریعتی بشود؛ و تنها در چارچوب تعریف پیشروئی (نه پیشاهنگی و نه پیشگامی) از جنبش دانشجویی ایران است که این جنبش می‌تواند، در شرایط فعلی ضمن آسیب‌شناسی از فرایندهای پیشاهنگی دهه ۲۰ و غیبت ۲۸ مرداد ۳۲ و فرایندهای چریک‌گرایی دهه ۴۰ و فرایند دنباله‌روی از ارتجاع مذهبی در سال‌های ۵۶ و ۵۷ و فرایند دنباله‌روی از ارتجاع مذهبی در جریان خیمه شب بازی اشغال سفارت در آبان ۵۸ و قربانی شدن نرم‌افزاری و سخت‌افزاری در جریان کودتای فرهنگی بهار ۵۹ به بعد و دنباله‌روی از استراتژی پیشاهنگ چریک‌گرایی و ارتش خلقی، از بعد از ۳۰ خرداد ۶۰ و دنباله‌روی یکطرفه در خرداد ۷۶ و ۸۸ از دو جنبش به اصطلاح «اصلاحات» و «جنبش سبز» و سر در گمی و بی‌برنامگی در قیام تیرماه و رکودهای پیوسته در طول ۹۰ سال گذشته عمر خود، راه آینده خود را به صورت مهندسی شده به دست خود ترسیم نماید.

باری، گرچه از دهه اول قرن چهاردهم هجری، به موازات تأسیس دانشگاه تهران،

جنبش دانشجویی ایران پا به عرصه وجود گذاشته است، اما اگر پروسس تکوین و اعتلای جنبش دانشجویی ایران، از آغاز «در دو فرایند درون‌زاد و برون‌زاد تقسیم کنیم» بی‌شک به موازات تأسیس دانشگاه تهران و بعداً دانشگاه تبریز، «از آنجائیکه دانشجو در آن زمان برگزیده‌ترین و آگاه‌ترین فرزندان جامعه ایران بودند که در محوطه دانشگاه، این بستر آماده می‌شد تا این نخبگان و فرهیختگان جامعه ایران (در شرایطی که بدنه و قاعده جامعه ایران گرفتار سنت‌زدگی و فقه‌زدگی و استبدادزدگی شده بودند و دارای تأخر تاریخی و تأخر فرهنگی بودند)، در کنار هم قرار گیرند، همین امر باعث می‌شد تا در برابر فسادها و عقب‌ماندگی‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران، دیالکتیکی ذهنی و عینی جهت تکوین و رویش جنبش دانشجویی ایران فراهم بشود.»

علی‌هذا، اگر تکوین جنبش دانشجویی ایران در دهه اول قرن چهاردهم هجری معلول دیالکتیک فوق‌بدانیم، بی‌شک در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که «دیالکتیک فوق، معرف فرایند درون‌زاد جنبش دانشجویی می‌باشد؛ اما هر چند جنبش دانشجویی ایران در فرایند درون‌زاد خود، در عرصه پارادوکس بین سنت و مدرنیته مادیت پیدا کرد و به موازات رشد و بالندگی خود رفته رفته، با استحاله این شکاف بین سنت و مدرنیته (به عنوان بستر حرکت) به شکاف بین عدالت و ظلم یا دموکراسی و استبداد، جنبش دانشجویی ایران در عرصه این استحاله، در برابر علل عقب‌ماندگی و انحطاط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه آن روز ایران، خود را در برابر این سؤال تاریخی می‌دید که عامل اصلی فسادها و عقب‌افتادگی و انحطاط تاریخی و سیاسی و اجتماعی و تمدنی جامعه ایران چیست؟»

همین قرار گرفتن دانشجوی ایرانی در برابر سؤال جبری فوق بود که فرایند درون‌زاد جنبش دانشجویی ایران را به سرعت وارد فرایند برون‌زاد کرد؛ و در عرصه فرایند برون‌زاد جنبش دانشجویی ایران بود که به سرعت جنبش دانشجویی ایران در پاسخ به سؤال فوق دریافت که استبداد سیاسی و دیکتاتورهای حاکم عامل

اصلی فساد و انحطاط و عقب ماندگی جامعه ایران می باشد. به همین دلیل و در همین رابطه بود که جنبش دانشجویی ایران بی درنگ بدل به یک جنبش سیاسی شد و سکانداری جنبش های دیگر جامعه ایران، (اعم از جنبش اجتماعی و جنبش کارگری و...) در دست گرفت.

سقوط دیکتاتوری رضاخان و تبعید او به موریس در عرصه جنگ دوم بین الملل و اشغال ایران توسط متفقین باعث گردید تا از شهریور ۲۰ جنبش دانشجویی ایران برای خود رسالت هژمونیک در هدایت گری دیگر جنبش ها هم تعریف نماید. همچنین شروع نهضت مقاومت ملی به رهبری دکتر محمد مصدق، در این فرایند و اعتلای جنبش رهایی بخش کشورهای پیرامونی از بعد از جنگ بین الملل دوم، باعث گردید، تا رفته رفته جنبش دانشجویی ایران در پلاتفرم مبارزاتی خود، مبارزه رهایی بخش و ضد امپریالیستی را در چارچوب شعار ملی کردن صنعت نفت دکتر مصدق (سرسلسله جنبان مبارزه رهایی بخش خلق های کشورهای پیرامونی از بعد از جنگ بین الملل دوم) هم تعریف نماید.

همین قرار گرفتن مبارزه رهایی بخش و ضد امپریالیستی از بعد از شهریور ۲۰ در کنار مبارزه ضد استبدادی و ضد دیکتاتوری در دستور کار جنبش دانشجویی ایران بود که باعث گردید تا رفته رفته، جنبش دانشجویی ایران به موازات اعتلای جنبش اجتماعی ایران (در چارچوب شعار ملی کردن صنعت نفت دکتر محمد مصدق و اعتلای جنبش کارگری ایران، تحت هژمونی جنبش کارگران صنعت نفت ایران به خصوص شاخه خوزستان این جنبش)، در فرایند زمانی بین شهریور ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به عنوان سرپل بین جبهه ملی مصدق و جنبش های اجتماعی و کارگری جامعه ایران مطرح شود.

یادمان باشد که بزرگترین آفت حرکت دکتر محمد مصدق در عرصه تشکیلاتی و مبارزاتی اش، یکی استراتژی پارلمان تارستی مصدق به جای استراتژی جنبشی بود و دیگر خواستگاه روشنفکری و انتلکتوئلی جبهه ملی، بازوی تشکیلاتی دکتر

محمد مصدق بود. باری، در نتیجه همین دو آفت حرکت دکتر مصدق بود که باعث گردید تا جنبش دانشجویی ایران، در چرخه مبارزاتی دکتر محمد مصدق، «به عنوان سرپل اتصال بین تشکیلات جبهه ملی و جنبش‌های اجتماعی و کارگری ایران در چارچوب مبارزه رهائی‌بخش و ضد امپریالیستی و شعار ملی کردن صنعت نفت، مطرح شوند.»

همین قرار گرفتن جنبش دانشجویی ایران در دهه ۲۰ بین دو حلقه تشکیلات پارلمنتاریستی مصدق و جنبش‌های سه گانه قاعده جامعه ایران باعث گردید تا جایگاه جنبش دانشجویی ایران در عرصه مبارزه رهائی‌بخش و ضد امپریالیستی و ضد استبدادی دکتر محمد مصدق نقش کلیدی و محوری پیدا کند. لذا در این رابطه بود که هم جریان غیر مذهبی، تحت هژمونی حزب توده و هم دربار و امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم نوظهور آمریکا دریافتند که شیشه عمر حرکت دکتر محمد مصدق، در جنبش دانشجویی ایران نهفته است.

علی ایحال، داوری آنها در این رابطه این بود که تا زمانیکه نتوانند بین مصدق و جنبش دانشجویی ایران شکاف ایجاد کنند، نخواهند توانست بر مصدق غلبه کنند. البته هر کدام از دو رویکرد چپ و راست در این رابطه به اتخاذ استراتژی و تصمیمات متفاوتی دست زدند، به این ترتیب که حزب توده جهت ایجاد شکاف بین جنبش دانشجویی و مصدق، از یکطرف توسط تشکیلات دانشجویی وابسته به حزب خود کوشید تا وحدت درون تشکیلاتی جنبش دانشجویی ایران را در رابطه با حرکت رهائی‌بخش مصدق به چالش بکشد و از طرف دیگر با اولویت بخشیدن به مبارزه ضد استثماری داخلی، نسبت به مبارزه ضد استثماری و ضد امپریالیستی خارجی دکتر محمد مصدق، وحدت درون خلقی مردم ایران را به چالش بکشد، تا شرایط جهت شکستن هژمونی مصدق بر جنبش‌های سه گانه داخلی فراهم بشود.

به همین دلیل «بزرگترین ضربه‌ای که حزب توده به مصدق زد، همین ایجاد

دو دستگی در عرصه جنبش‌های سه گانه داخلی و دو گانگی در عرصه شعار مبارزه رهایی‌بخش دکتر محمد مصدق توسط عمده کردن تضاد طبقاتی بر تضاد ملی ضد امپریالیستی بود. تا آنجا که ایجاد این دو گانگی در عرصه تشکیلات و شعار و استراتژی دکتر محمد مصدق، توسط حزب توده باعث گردید تا به موازات تکوین شکاف بین جبهه ملی و جنبش دانشجویی، رفته رفته شکاف بین مصدق و جنبش‌های اجتماعی هم فراهم بشود.»

فراموش نکنیم که ارتجاع مذهبی تحت رهبری کاشانی و حوزه‌های فقهاتی در همین شرایط، به خصوص از بعد واقعه ۳۰ تیر (که مصدق توانست جایگاه بی‌بدیل خود را در عرصه هژمونی جنبش اجتماعی در میدان بهارستان به نمایش بگذارد)، از آنجائیکه مدعی هژمونی جنبش اجتماعی با عصای مذهب و سنت بود، همین ارتجاع مذهبی، از بعد از واقعه ۳۰ تیر کوشیدند تا جایگاه کاریزماتیک مصدق در عرصه جنبش اجتماعی را به چالش بکشند. ماحصل اینکه، در این رابطه بود که «به موازات شکاف بین جبهه ملی مصدق با جنبش کارگری و جنبش دانشجویی توسط حزب توده و ارتجاع مذهبی، بین مصدق و جنبش اجتماعی شکاف و فاصله افتاد و در نتیجه این شکاف بود که باعث گردید تا در فرایند زمانی بین ۳۰ تیر تا مرداد ۳۲ رفته رفته همراه با ریزش جنبش‌ها و تفرقه و دوگانگی در جامعه ایران، شرایط جهت کودتای مصدق آماده بشود.»

بد نیست که اگر در این رابطه داوری کنیم که قبل از کودتای دربار، ارتجاع مذهبی و امپریالیسم آمریکا و انگلیس در ۲۸ مرداد بر علیه مصدق «کودتای بزرگی که بر علیه مصدق صورت گرفت، کودتای حزب توده و ارتجاع مذهبی به رهبری کاشانی و حوزه‌های فقهاتی بود». چراکه کودتای قبل از کودتای ۲۸ مرداد چپ و راست بر علیه مصدق باعث گردید تا بین مصدق و جنبش‌های سه گانه اجتماعی و کارگری و دانشجویی ایران شکاف بوجود بیاید. یادمان باشد که تنها بازوی عملیاتی دکتر محمد مصدق در عرصه مبارزه رهایی‌بخش ضد امپریالیستی و ضد استبدادی‌اش، همین جنبش‌های سه گانه اجتماعی و کارگری و دموکراتیک بود.

طبیعی است که شکاف بین مصدق و این جنبش‌های سه گانه باعث گردید تا در روز ۲۸ مرداد ۳۲ در غیبت جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و کارگری، با حضور فیزیکی چند لومپن به همراه نوجه‌هایشان، امثال شعبان بی‌مخ و رمضان یخی و طیب حاجی رضائی و غیره بستر اجتماعی برای کودتایچیان وابسته به دربار و امپریالیسم و ارتجاع مذهبی تحت رهبری کاشانی و حوزه‌های فقهاتی فراهم گردد.

فراموش نکنیم که یکی از دلایل انتخاب مردادماه جهت انجام کودتا توسط طراحان کودتا، تعطیل بودن دانشگاه‌ها و مدارس ایران در این ماه بود؛ که خود این امر مبین این حقیقت است که طراحان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بر علیه دکتر محمد مصدق با اینکه واقف به شکاف بین مصدق و جنبش‌های سه گانه جامعه ایران بودند، نسبت به جنبش دانشجویی و جنبش دانش‌آموزی در حمایت از مصدق، جهت شکست کودتا وحشت داشتند.

پیروزی کودتای ۲۸ مرداد بر علیه دکتر محمد مصدق به همان میزان که بر مذاق ارتجاع مذهبی تحت رهبری کاشانی و حوزه‌های فقهاتی شیرین آمد، بر مذاق جنبش دانشجویی ایران تلخ گردید، شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که آنچنانکه مرجعیت حوزه‌های فقهاتی در رابطه با کودتا ۲۸ مرداد ۳۲ بر علیه دکتر محمد مصدق، بلافاصله پس از ورود شاه فراری به کشور برای تبریک فرستادن به دربار گوی سبقت از هم می‌ربودند و از بعد از ورود نیکسون به ایران، بلافاصله بین کاشانی که در بیمارستان بستری بود و نیکسون پیام تشکر و سپاسگزاری از هم دیگر رد بدل می‌شد.

جنبش دانشجویی ایران از فردای کودتا ۲۸ مرداد ۳۲ بر علیه دکتر محمد مصدق، به علت غیبت در روز ۲۸ مرداد، خود را مقصر می‌دانست و در عرصه پرداخت کفاره این گناه بود که بی‌درنگ با بازگشائی دانشگاه‌ها و مدارس کوشیدند تا «توسط نوشدارو بعد از مرگ سهراب، کفاره گناه خود را در روز ۱۶ آذر ۳۲ با سه قطره

در پای نیکسون، در حمایت از مصدق پرداخت نماید، احمد قندچی و مصطفی بزرگ‌نیا و مهدی شریعت رضوی سه قطره خونی بودند که در روز ۱۶ آذر، در پای نیکسون، توسط رژیم کودتائی و توتالیتیر پهلوی ریخته شد.

پر پیداست که خودویژگی‌های فکری و شخصیتی و تیپولوژی این سه قطره خون ریخته شده در پای نیکسون توسط دربار کودتائی پهلوی، خود نماینده بسی پیام‌ها است. چراکه هر کدام از این سه قطره خون، نماینده جناحی از جنبش دانشجویان ایران در شرایط ماقبل کودتا و در دوران پیشاهنگی جنبش دانشجویی ایران بودند؛ یعنی از حزب توده تا سازمان جوانان جبهه ملی در این سه قطره خون نماینده‌ای وجود دارد؛ و به همین دلیل است که به وضوح می‌توانیم داوری کنیم که ۱۶ آذر ۳۲ روز عذرخواهی جنبش دانشجویی در برابر دکتر محمد مصدق بود. فراموش نکنیم که درست در همین روز بود که محاکمه دکتر محمد مصدق در دادگاه نظامی رژیم توتالیتیر و کودتائی پهلوی دوم در حال انجام بود.

علی‌هذا، برای عذرخواهی جنبش دانشجویی ایران در باب غیبت روز ۲۸ مرداد ۳۲ چه فرصتی مناسب‌تر از این بود. به همین دلیل است که داوری نهائی ما در باب روز ۱۶ آذر ۳۲ بر این امر قرار دارد که جنبش دانشجویی ایران در برابر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ خود را گنهکار می‌دانست و قیام ۱۶ آذر ۳۲ دانشجویان ایران، کفاره احساس گناه این جنبش بود. لذا در این رابطه است که در برابر سه قطره خون ۱۶ آذر ۳۲ باید بگوئیم:

«وَالسَّلَامُ عَلٰی یَوْمٍ وُلِدْتُ وَیَوْمٍ اَمُوتُ وَیَوْمٍ اُبْعَثُ حَیًّا» (سوره مریم - آیه ۳۳).

باری، جنبش دانشجویی ایران در روز ۱۶ آذر ۳۲ به این مرحله از داوری رسیده بود که اگر یک دهم همین حضور فیزیکی جنبش دانشجویی در روز ۱۶ آذر ۳۲ در روز ۲۸ مرداد در شهر تهران در برابر چند تا اوباش و لومپن و نوچه‌هایشان می‌بودند، بدون اغراق کودتای ۲۸ مرداد شکست می‌خورد. به هر حال همه این امور باعث گردید تا ۱۶ آذر ۳۲ برای جنبش دانشجویی ایران، «سرفصل کتابی نو، در راهی

نو بشود» و همچنین در این رابطه بود که ۱۶ آذر ۳۲ و ۱۶ آذر ۶۳ سال بعد از ۳۲ الی یومنا هدا، برای جنبش دانشجویی ایران اعلام حضور تاریخی می‌باشد تا این جنبش در این روز، از یکطرف به تجدید پیمان با مصدق کبیر بپردازد و از طرف دیگر میثاق گذشته خود را با جنبش‌های دموکراتیک و اجتماعی و کارگری ایران تجدید نمایند.

لذا در همین رابطه بود که در ۱۶ آذر سال ۹۵ جنبش دانشجویی ایران کوشیدند تا تمام قد در صحنه حاضر شوند و شرایط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی امروز جامعه ایران را به چالش و نقد بکشند. با عنایت به اینکه در شرایط فعلی تعداد دانشجویان ایرانی بیش از چهار میلیون و پانصد هزار نفر می‌باشند، طبیعتاً جنبش دانشجویی ایران در این شرایط نماینده ۴/۵ میلیون خانوار ایرانی می‌باشند؛ و از آنجائیکه این ۴/۵ میلیون نفر دانشجوی فعلی دانشگاه‌های ایران، از میان گروه‌های مختلف اجتماعی و مردم شهر و روستاهای ایران برخاسته‌اند، در نتیجه خواستگاه‌های اجتماعی این ۴/۵ میلیون نفر دانشجوی فعلی متفاوت می‌باشند. همین امر باعث گردیده است تا جایگاه جنبش دانشجویی ایران به عنوان لکوموتیو جنبش اجتماعی ایران، همچنان محفوظ بماند، تا آنجا که در این رابطه می‌توان اینچنین داوری کرد که «تا زمانیکه جنبش دانشجویی ایران فرایند رکود خود را پشت سر نگذارد، امکان اعتلای جنبش اجتماعی ایران وجود ندارد.»

بی‌شک به مجرد به رکود رفتن جنبش دانشجویی ایران، قطعاً در پی آن جنبش اجتماعی ایران گرفتار رکود خواهد شد؛ و به همین دلیل در جریان جنبش سبز، در کودتای انتخاباتی سال ۸۸ ابتدا جنبش دانشجویی به حمایت از مهدی کروبی و در ادامه آن به حمایت از میرحسین موسوی وارد فرایند مبارزه دموکراسی‌خواهانه گردید و از بعد از اینکه به علت فقدان برنامه و توان سازماندهی جنبش سبز و عدم حمایت جنبش کارگری از جنبش سبز، جنبش سبز دچار شکست و سرکوب شد، از آنجائیکه جنبش دانشجویی ایران، (آنچنانکه در جریان قیام تیر ۷۸ هم شاهد بودیم) از پتانسیل سازمان‌گرایانه و مدیریتی لازم جهت هدایت جنبش اجتماعی ۸۸

برخوردار نبود، همین امر باعث گردید تا در غیاب جنبش سبز، به خصوص از بعد از حادثه عاشورای ۸۸ «جنبش دانشجویی ایران نتواند مستقل از جنبش سبز و در غیاب رهبران جنبش سبز به هدایت‌گری مبارزه دموکراسی‌خواهانه جنبش اجتماعی ایران بپردازد.»

لذا جنبش دانشجویی ایران از بعد از سرکوب خونین عاشورای ۸۸ حزب پادگانی خامنه‌ای، روندی رو به عقب و رو به رکود پیش گرفت تا آنجا که تا خرداد ۹۲ طولانی‌ترین رکود جنبش دانشجویی ایران ادامه پیدا کرد. همین رکود جنبش دانشجویی از بعد از عاشورای ۸۸ باعث گردید تا جنبش اجتماعی ایران هم فرایند رو به عقب به سمت رکود در پیش بگیرد، به هر حال آنانیکه اندیشه اعتلای دوباره جنبش اجتماعی ایران در سر می‌پرورانند، باید به این حقیقت عنایت داشته باشند که «کلید طلایی و رمز روشن شدن لکوموتیو جنبش اجتماعی ایران، در اعتلای جنبش دانشجویی ایران نهفته است.»

جا دارد در اینجا به طرح یک نکته کلیدی دیگر هم بپردازیم و آن اینکه «پیوند بین دو جنبش دانشجویی و جنبش اجتماعی در ایران، آنچنانکه فوقا به طرح آن پرداختیم، نمی‌توان به جوامع دیگر مثل جوامع اروپا تعمیم داد. چرا که علت پیوند بین دو جنبش دانشجویی و اجتماعی در ایران، خودویژگی‌های ساختاری جنبش دانشجویی ایران می‌باشد که این خودویژگی‌ها عبارتند از:

۱ - کثرت کمی دانشجویان در ایران.

۲ - خواستگاه‌های متفاوت و متنوع دانشجویان در ایران که از شهر تا روستا و از طبقات حاشیه‌نشین شهری گرفته تا زحمتکشان روستا و طبقه کارگر و طیف خرده بورژوازی تا طبقه مرفه شامل می‌شوند.»

حجم چهار و نیم میلیون نفر دانشجو در یک کشور ۸۰ میلیون نفری (اگر میانگین تعداد افراد خانواده ایرانی ۵ نفر محاسبه نمائیم، نزدیک به ۱۶ میلیون خانواده در ایران وجود دارد که از این ۱۶ میلیون خانواده ایرانی چهار و نیم میلیون یعنی

بیش از یک چهارم جمعیت کشور در همین زمان در جنبش دانشجویی ایران نمایندگی دارند) با خواستگاه متفاوت دانشجویان، باعث می‌گردد تا این حجم کمی دانشجویی بستر ساز پیوند بین جنبش دانشجویی و جنبش اجتماعی ایران بشوند.

البته ذکر این موضوع در اینجا ضرورت دارد که مقایسه جمعیتی فوق، فقط مختص به دانشجویان فعلی دانشگاه‌های ایران است نه بیشتر از آن، چراکه اگر بخواهیم به جای دانشجویان فعلی، آمار تحصیل کرده‌های ایرانی بگذاریم، کافی است که بدانیم از دهه ۷۰ یعنی دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی تا به امروز، کشور ایران سالانه بیش از یک و نیم میلیون نفر فارغ التحصیل دانشگاهی داشته است؛ که اگر از این ۱/۵ میلیون نفر فارغ التحصیل سالانه، ۵۰۰ هزار نفر به خارج از کشور رفته باشند، بی‌شک از نیمه دهه ۷۰ سالانه نزدیک به یک میلیون نفر تحصیل کرده دانشگاهی، وارد بازار کار بدون کار داخلی شده‌اند.

همین امر باعث گردیده است تا طبق گفته خبرگزاری ایسنا در دوم خرداد ۹۴: «هم اکنون بیش از ۱۵ میلیون نفر فارغ التحصیل بیکار در جامعه ایران وجود دارد». با نگاهی هر چند اجمالی به این آمار، اوج بحران و فاجعه در جامعه ایران را روشن می‌سازد، چرا که همین لشکر پانزده میلیون نفری فارغ التحصیلان بیکار باعث گردیده است تا سرپل انتقال بحران از دایره اقتصادی رکودزده رژیم مطلقه فقهاتی به دایره‌های بحران‌زده اجتماعی بشوند.

به عبارت دیگر، امروزه ریشه تمامی بحران‌های اجتماعی رژیم مطلقه فقهاتی از رشد نجومی طلاق‌ها گرفته تا عدم امکان ازدواج و تشکیل خانواده و فسادهای جنسی و جنایت‌های فراگیر روزمره، در همین لشکر پانزده میلیون تحصیل کرده‌های بیکار نهفته است. قابل ذکر است که طبق آمارهای خود رژیم مطلقه فقهاتی، تعداد این لشکر ۱۵ میلیون نفری تحصیل کرده‌های بیکار در کمتر از چهار سال آینده، به بیش از بیست میلیون نفر خواهد رسید؛ و بی‌شک در این رابطه است که معضل لشکر ۲۰ میلیون نفری بیکاران در چهار ساله آینده، به عنوان بزرگ‌ترین بحران

رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد. بطوریکه دیدیم در سال گذشته در سفر علی ربیعی به فرانسه، او در دیدار با نخست وزیر و وزیر کار فرانسه در محل وزارت کار فرانسه با اشاره به جمعیت نجومی فارغ‌التحصیلان بیکار ایران گفت: «به زودی ۴/۵ میلیون نفر فارغ‌التحصیل جدید بیکار وارد بازار کار بدون کار ایران می‌شوند. لذا فرانسه می‌تواند از این موقعیت بیشترین بهره‌بری را ببرد» (خبرگزاری ایرنا - ۲۲ اسفند ماه سال ۹۴).

باز در این رابطه بود که ربیعی وزیر کار دولت یازدهم چند روز پیش از آغاز کار دولت روحانی، شاغل دانستن افراد تحصیل کرده ایرانی با یک ساعت کار در هفته از جانب دولت احمدی‌نژاد را دروغ بزرگ نامید. در صورتی که امروز با مقابله دولت شیخ حسن روحانی با این لشکر پانزده میلیونی، اخیراً معاون توسعه کارآفرینی و اشتغال علی ربیعی اعلام کرد که «یک ساعت کار در هفته استاندارد جهانی است و نمی‌توانیم آن را تغییر بدهیم» (خبرگزاری مهر - ۳۰ خرداد ۹۵) و این در شرایطی است که طبق گفته معاون خانه صنعت و تجارت ایران: «در جامعه امروز ایران با روزی ۸ ساعت کار (در یک روز) نمی‌توان درآمد لازم جهت تأمین حداقل معیشت و هزینه زندگی روزانه را تأمین کرد» (ایسنا - ۵ آیین سال ۹۵).

علیهذا در این رابطه بود که مشاهده کردیم که در بیانیه فراگیر دانشجویان کشور که به مناسبت ۱۶ آذر سال ۹۵ منتشر گردید، اکثریت بندهای این بیانیه از جوهر اقتصادی برخوردار بود. برای نمونه: در این بیانیه مطرح شده است که:

- ۱ - بیکاری، استثمار و عدم امنیت شغلی، امروز در جامعه ایران بیداد می‌کند.
- ۲ - بهداشت و درمان و مسکن در جامعه امروز ایران بدل به کالاهای گران شده است.
- ۳ - عدالت و آزادی در جامعه امروز ایران توأمان به محاق رفته است.
- ۴ - تبعیض بنیادین جامعه اعم از تبعیض طبقاتی و تبعیض جنسیتی به دانشگاه‌های ایران پا نهاده‌اند.

۵ - بومی‌گزینی، گزینش جنسیتی، هدایت تحصیلی و پولی‌سازی آموزش عمومی که طبق قانون اساسی باید برای تمام احاد ملت به رایگان در دسترس همه باشد، در دانشگاه‌های کشور به صورت یک نُرْم در آمده است.

۶ - پدیده گسترش مدارس غیر انتفاعی، مؤسسات آموزشی، کلاس‌های خصوصی، به نابرابری رقابت تحصیلی در ایران دامن‌زده است و بسترساز آن شده است تا پایه‌های تبعیض در مدارس و دانشگاه‌های ایران استوارتر گردد.

۷ - کالائی‌سازی آموزشی، سبب شده است که نه تنها فرزندان طبقات فرودست حین تحصیل در دانشگاه‌ها تحت فشار هزینه‌های سنگین آموزشی باشند، بلکه به تدریج از ورود به دانشگاه محروم شوند.

۸ - سنوات تحصیلی، هزینه‌های روزافزون خوابگاه و تغذیه و شهریه‌های گزاف و واگذاری فضاها و امکانات دانشگاهی به نهاد و سازمان‌های بیرون از دانشگاه، و داشتن دانشجویان به کار اجباری و سوء استفاده علمی از آنان، فشارهای امنیتی و حراستی، کاردها به استخوان دانشجویان رسانده است.

۹ - قانون سنوات، دست دانشگاه‌ها را برای اخذ هزینه‌های گزاف در خصوص ترم‌های تحصیلی سنواتی و واحدهای افتاده، باز گذاشته است.

۱۰ - تصویب قوانینی از قبیل قانون سنوات، از قضا فشار را دقیقاً به همان خانواده‌هایی وارد می‌کند که همزمان تحت فشار قوانین حداقل دستمزد قرار دارند. این چرخه حاصلی جز تشدید محرومیت و فقر برای تولیدکنندگان واقعی ثروت جامعه ایران ندارد.

۱۱ - دانشگاه جائی که عموماً می‌پندارند مرکز علم آموزی، حقیقت‌جوئی و نیز ضامن رفاه و آزادی جامعه، سال‌ها است که بدل به بازاری برای دلالان و جاعلان علمی شده است.

۱۲ - رشد و گسترش پردیس‌های بین‌المللی، افزایش شمار دانشجویان پولی،

اعمال سهمیه‌های مختلف از جمله سهمیه‌هایی برای فرزندان اعضای هیئت علمی، نهادهای امنیتی و موارد خاص در کنار کاستن سال به سال از تعداد دانشجویان روزانه و کاهش خدمات رایگان آموزشی برای کلیه دانشجویان، علاوه بر مشکل‌های مختلف، تبعیض آموزشی به سود طبقات بالا دست، لاجرم به زیان فرودستان ضربه‌زده است.

۱۳ - صندوق رفاه دانشجویان بر خلاف عنوانش، کارکردی جز بدهکاری دانشجویان به نظام بانکی کشور نداشته است.

۱۴ - بودجه‌ای که باید صرف رفاه و معیشت کلیه دانشجویان کشور بشود، به وام‌های اشتغال و کارآفرینی استحاله شده است و فقط در اختیار اقلیتی از دانشجویان نورچشمی قرار می‌گیرد.

۱۵ - تبعیض جنسیتی در قالب سهمیه‌بندی جنسیتی رشته‌های دانشگاهی و کنترل و فشار مضاعف در حوزه‌های آزادی‌های فردی و پوشش دختران دانشجو، حجاب اجباری در خوابگاه‌ها، محدودیت‌های بیشتر در رفت و آمد و ساعت‌های ورود و خروج به خوابگاه‌های دختران، برخوردهای سلیقه‌ای حراست با دختران دانشجو نمود یافته است.

۱۶ - تنها با تشکلیابی فراگیر شوراهای صنفی می‌توان در برابر برنامه و قوانین دانشجویستیز ایستاد.

۱۷ - در کنار نهاد شورای صنفی، تلاش برای استقلال دانشگاه‌ها از قدرت و سرمایه و نیز تقویت نگاه انتقادی مستقل از قدرت و زدودن از ایدئولوژی حاکم تنها دریچه امید برای بیرون شدن از وضعیت اسفناک فعلی است.

۱۸ - در عین حال اعتراضات صنفی دانشجویی بایستی به مبارزات بر حق کارگران، معلمان، زنان و تمام محذوفان و مطرودان اجتماع بپیوندند.

۱۹ - کلیت ساختار و برنامه‌های کلان اقتصاد سیاسی کشور که تجاری‌سازی

آموزشی نیز بخشی از آن است، به نقد بکشند.

۲۰ - بدون همراهی جنبش کارگران و معلمان و زنان با جنبش دانشجویی، مقاومت در برابر این سیل بنیان برانداز که هستی دانشجوی، کارگر و معلم و زنان و تمام فرودستان جامعه ایران را تهدید می کند غیر ممکن می نماید.

نگاهی اجمالی به اصول بیانیه فراگیر دانشجویان کشور که به مناسبت روز دانشجو در ۱۶ آذر سال ۹۵ انتشار پیدا کرده است، معرف این نکات می باشد:

الف - مشکل اقتصادی دانشجویان در رأس معضلات دانشجویی در این شرایط قرار دارد. این معضل طبق بیانیه فوق عبارتند از:

اولاً عدم امنیت آینده شغلی دانشجویان، به این ترتیب که از آنجائیکه دانشجوی امروز دانشگاه ها در برابر خود یک ارتش ۱۵ میلیون بیکار تحصیل کرده می بیند، هرگز نمی تواند انگیزه ای برای تحصیل کردن داشته باشد. در نتیجه همین بی انگیزگی دانشجو به علت عدم تأمین آینده شغلی است که باعث می گردد تا دانشجوی امروز بیش از آنکه احساس پیشروئی در عرصه جامعه ایران بکند، احساس کالائی و نیروی کار برای رقابت در بازار رکودزده اقتصادی فردا می کند.

ثانیاً کالاسازی آموزش در دانشگاه که از زمان دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی شروع شد، مانند اجرای قانون هدفمندی یارانه (به عبارت بهتر قانون حذف یارانه ها) در راستای آزادسازی اقتصاد و سیاست جهانی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی بوده است، فراموش نکنیم که هم روحانی و هم احمدی نژاد و تمامی اقتصاددانان رژیم مطلقه فقهتی بوضوح می دانند که ریشه رکود فعلی حاکم بر اقتصاد ایران، همان اجرای قانون هدفمندی یارانه ها می باشد که همراه با افزایش قیمت حامل های انرژی شرایط جهت تعطیلی واحدهای صنعتی فراهم کرد.

بنابراین گرچه در مرحله آغازین اجرای قانون هدفمندی یارانه ها احمدی نژاد با پرداخت ۴۵ هزار تومان یارانه نقدی در ماه، «از افسانه ای به اسم حقوق دار کردن

تمام جمعیت کشور سخن می‌گفت» به موازات آن از سال ۱۳۸۷ رژیم مطلقه فقهاتی توسط اجرای قانون مالیات بر ارزش افزوده (که مطابق آن ۹ درصد از هزینه خرید هر کالائی را به عنوان مالیات ارزش افزوده از مصرف کنندگان دریافت می‌نمایند) مبلغ ۸۳۰۰ میلیارد تومان مالیات بر مصرف از مردم ایران دریافت می‌کنند که این مبلغ درست برابر با سه برابر مبلغی است که رژیم مطلقه فقهاتی تحت عنوان یارانه پرداخت می‌نماید.

بنابراین رژیم مطلقه فقهاتی در راستای سیاست آزادسازی اقتصاد سرمایه‌داری کشور، به موازات حذف یارانه‌ها ۴۵ هزار تومان ماهانه تحت عنوان یارانه نقدی به مردم می‌دهد، اما به موازات پرداخت این ۴۵ هزار تومان از سال ۱۳۸۷ توسط مالیات ارزش افزوده، (با جایگزین کردن مالیات بر مصرف کنندگان به جای مالیات بر درآمد قبلی) برعکس مالیات بر درآمد قبلی که مشمول سرمایه‌داران می‌شد، در مالیات بر ارزش افزوده (که به موازات حذف یارانه‌ها و پرداخت ۴۵ هزار تومان یارانه نقدی اجرائی گردید) ۹ درصد از مبلغ خرید مصرف کنندگان اخذ می‌گردد.

لذا توسط اجرائی شدن قانون مالیات ارزش افزوده و مسکوت گذاشتن مالیات بر درآمد، «بار مالی مالیات کشور از دوش ثروتمندان جامعه ایران برداشته شد و بر شانه کارگران و زحمتکشان و فقیران شهر و روستا و حاشیه‌نشینان قرار گرفت و توسط این انتقال مالیاتی (جایگزین کردن مالیات ارزش افزوده به جای مالیات بر درآمد) بود که رژیم مطلقه در شرایط فعلی بطور میانگین از هر ایرانی ماهیانه ۱۳۵۰۰۰ تومان (سه برابر ۴۵۰۰۰ تومانی که تحت عنوان یارانه نقدی به بخشی از جامعه ایران پرداخت می‌کنند)، از مردم ایران با چراغ خاموش غارت می‌نماید.

علی ایحال، کالاسازی آموزش که از زمان دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی در راستای سیاست اقتصاد آزاد و صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی صورت گرفت، رفته رفته توسط فراگیر شدن دانشگاه‌های آزاد (که متولی اصلی آن خود

هاشمی و دار و دست‌هاش بودند و گرچه احمدی نژاد هم تلاش کرد تا قدرت هاشمی رفسنجانی بر دانشگاه آزاد را سلب نماید و حتی سند صوری وقفی دانشگاه آزاد هاشمی رفسنجانی هم با حمایت خامنه‌ای باطل کرد و خود متولی جدیدی بر دانشگاه آزاد انتصاب نمود، اما دیری نپائید که با پایان دولت دهم و ورود شیخ حسن روحانی به پاستور دوباره جایگاه متول‌گری هاشمی رفسنجانی بر دانشگاه آزاد تثبیت شد. امروز دانشگاه‌های آزاد طبق آمار خود رژیم به عنوان بزرگ‌ترین پروژه اقتصاد خصوصی تاریخ ۳۸ ساله رژیم مطلقه فقهاتی تعریف می‌شود.

پر پیداست که موضوع کالاسازی آموزش در زمان هاشمی رفسنجانی همگام با تأسیس دانشگاه در شهر و روستا تنها به همین غارت درآمد ناچیز زحمتکشان شهر و روستا خلاصه نمی‌شد، چرا از آنجائیکه هاشمی رفسنجانی و رژیم مطلقه فقهاتی در خصوص پروژه دانشگاه‌های آزاد «چاه نکنده دست به منار دزدی زدند»، یعنی بدون اینکه از قبل بسترهای اقتصادی جهت جذب نیروی آموزش دیده فراهم کنند، جهت کسب سود در چارچوب پروژه کالاسازی آموزش اقدام به پرورش نیروی آموزش دیده بدون آینده کردند. در نتیجه این پروژه اگر چه برای دار و دسته هاشمی رفسنجانی نان شد، امروز بلای جان رژیم مطلقه فقهاتی شده است. چراکه توجه داشته باشیم که در طول این مدت خانه‌ای از زحمتکشان شهر و روستا پیدا نمی‌کنید که برای مدت چهار سال یا بیشتر به علت داشتن دانشجوی دانشگاه آزاد مجبور به پرداختن شهریه‌های نجومی دانشگاه‌های نشده باشد.

مضافاً بر آن اینکه سونامی دانشجویان فارغ‌التحصیل شده «به طرف بازار کار، بدون کار» و بدون طراحی و بدون برنامه‌ریزی قبلی باعث گردید «تا دانشجو و تحصیل کرده، در بازار کار بدون کار ایران، بدل به نیروی کار بیکاری بشود که به عنوان نیروی کار ارزان در رقابت با نیروی کار غیر مهار و عادی قرار گیرد»؛ و اینجا اوج فاجعه است، چراکه تازه آن گروهی از تحصیل کرده‌ها هم که جذب بازار کار دولتی بشوند، «تحت قراردادهای کار معین، با عنوان شغلی خدمات عمومی و حقوق حداقل پایه باید مشغول به کار گردند.» لذا در این رابطه است که در روز

دانشجو یا ۱۶ آذر در رژیم مطلقه فقهاتی، دانشجوی ایرانی به وضوح می‌داند که تازه پس از پایان تحصیل و صرف هزینه‌های نجومی، گرچه سختی او تمام می‌شود، اما بدبختی او آغاز می‌گردد.

به همین دلیل در بیانیه فراگیر دانشجویان کشور که به مناسبت ۱۶ آذر سال ۱۳۹۵ انتشار یافت، بیانیه نویسان در خصوص مشکلات دانشجویان امروز ایران، از یکطرف سخن از تأمین آینده شغلی دانشجویان پس از فارغ‌التحصیل شدن می‌کنند و از طرف دیگر با به چالش کشیدن سیاست کالاسازی آموزشی و تحصیلات در رژیم مطلقه فقهاتی، موضوع هزینه‌های سنگین آموزشی اعم از شهریه‌های گزاف و هزینه‌های روزافزون خوابگاه‌ها و تغذیه دانشجویان و اخذ هزینه‌های گزاف برای ترم‌های تحصیلی سنواتی و واحدهای افتاده، تحت عنوان قانون سنوات مطرح می‌سازند؛ که آنچنانکه بیانیه نویسان نوشته‌اند، در تحلیل نهائی خاک این غارت خاموش رژیم مطلقه فقهاتی، به چشم همان خانواده‌هایی از جامعه ایران می‌رود که همزمان تحت فشار قوانین حداقل حقوق موضوع ماده ۴۱ قانون کار رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشند.

البته اگر این غارت خاموش را در برابر غارت خاموش جایگزینی مالیات مصرف کنندگان به جای مالیات بر درآمد سرمایه‌داران قبلی، (جایگزینی مالیات ۹ درصد خرید کالای ارزش افزوده به جای مالیات بر درآمد ثروتمندان جامعه ایران، مطابق این جابجائی مالیاتی که از ۱۳۸۷ صورت گرفته است، هر فرد ایرانی ماهانه مبلغ ۱۳۵۰۰۰ تومان بابت مالیات ارزش افزوده باید به رژیم مطلقه فقهاتی پرداخت نماید) به وضوح عیان می‌گردد که این چرخه حاصلی جز تشدید محرومیت و فقر برای زحمتکشان شهر و روستاهای ایران نخواهد داشت.

ب - پس از طرح مشکل اقتصادی دانشجویان در بیانیه فراگیر دانشجویان کشور که در ۱۶ آذر ۹۵ به مناسبت روز دانشجو انتشار یافت، دومین محوری که در این بیانیه به عنوان مشکلات دانشجویان ایران بر آن تکیه شده است، تبعیض‌های بنیادین

طبقاتی و جنسیتی نهادینه شده در دانشگاه‌های کشور است که صد البته آنچنانکه بیانیه نویسان در این بیانیه مطرح کرده‌اند:

اولاً تبعیضات نهادینه شده طبقاتی و جنسیتی در دانشگاه‌های کشور در رژیم مطلقه فقهاتی، معلول تبعیضات نهادینه شده طبقاتی و جنسیتی جامعه امروز ایران می‌باشد. فراموش نکنیم که دانشگاه‌های ایران در عرصه جامعه امروز ایران، موقعیت جزیره‌ای منفک از جامعه ایران ندارند، بلکه در هر شرایطی و در هر جامعه‌ای دانشگاه‌ها دنباله طولی آن جامعه می‌باشند؛ و همین پیوند تنگاتنگ و دیالکتیکی بین جامعه ایران و دانشگاه‌های امروز ایران است که برای فهم فاجعه تبعیضات طبقاتی و جنسیتی امروز دانشگاه‌های ایران، باید توجه داشته باشیم که «دانشگاه‌ها آئینه جامعه می‌باشند، نه جامعه آئینه دانشگاه‌ها».

لذا اگر این اصل را قبول کرده باشیم که «دانشگاه آئینه جامعه است، نه جامعه آئینه دانشگاه» می‌توانیم بر این مطلب بیافزاییم که برای فهم بیشتر آفت‌ها و آسیب‌های کلان موجود در دانشگاه‌های کشور، مثل کلان آفت تبعیضات طبقاتی و جنسیتی یا آپارتاید طبقاتی و آپارتاید جنسیتی، «باید ابتدا این کلان آفت‌ها را در عرصه جامعه امروز ایران درمان کنیم»؛ و به همین دلیل رژیم فقهاتی در طول ۳۸ گذشته از زمان کودتای فرهنگی بهار ۵۹ زیر نظر حسین حاجی فرج دباغ - معروف به عبدالکریم سروش - الی زماننا هذا قبل از هر کنشی در دانشگاه، بسترهای آن را در جامعه ایران فراهم می‌کرد.

بنابراین دانشگاه‌های پادگانی که از بهار ۵۹ با کودتای فرهنگی تکوین پیدا کردند، مولود فضای پادگانی جامعه ایران است که از بعد از ۳۰ خرداد ۶۰ بر جامعه ایران حاکم گردید؛ و مولود این مانیفست خمینی است که در ۲۶ مرداد ۵۸ مطرح کرد:

«اگر ما از اول که رژیم فاسد را شکستیم، قلم تمام مجلات فاسد را شکسته بودیم و تمام مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم و روسای آنها را به محاکمه کشیده بودیم و حزب‌های فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم و چوبه‌های دار در میدان‌های

بزرگ بر پا کرده بودیم، این زحمت‌ها پیش نمی‌آمد. من توبه می‌کنم از این اشتباهی که کردم» (کتاب صحیفه نور - جلد ۹ - ص ۲۸).

عنایت داشته باشیم که در جامعه ایران ۳۸ سال است که مناسبات اقتصادی حاکم همان سرمایه‌داری وابسته بیماری می‌باشد که از بعد شکست پروژه رفرم ارضی شاه - کندی در دهه ۴۰ جهت غارت منابع اولیه این کشور و تأمین نیروی کار ارزان و ایجاد بازار مصرفی برای کالاهای سرمایه‌داری جهانی بر این جامعه تحمیل گردید و تنها تغییری که در طول ۳۸ گذشته در چارچوب این مناسبات سرمایه‌داری وابسته صورت گرفته است، جایگزینی بورژوازی بزرگ پادگانی سپاه به جای بورژوازی بزرگ دربار رژیم کودتائی و توتالیتیر پهلوی بوده است.

در عرصه چنین مناسبات سرمایه‌داری وابسته که بر محور رانت و نفت و غارت استوار می‌باشد و طبق آمار خود رژیم مطلقه فقهاتی بیش از ۴۰ میلیارد دلار سالانه دستاورد بازار قاچاق می‌باشد و طبق گفته مهدی کروبی رئیس مجلس ششم رژیم مطلقه فقهاتی بیش از ۲۵ اسکله غیر رسمی و غایب از چشم گمرک رژیم مطلقه فقهاتی در اختیار بورژوازی بزرگ پادگانی سپاه می‌باشد، طبیعی است که در چنین مناسبات اقتصادی گرایش اقتصاد سیاسی کشور به سوی تقسیم ناعادلانه ثروت به نفع ثروتمندان می‌باشد و طبیعی است که در چارچوب چنین مناسبات اقتصادی سرمایه‌داری وابسته رانتی و نفتی، بدون دگرگون‌سازی اقتصاد سیاسی کل جامعه ایران، تغییر واقعی در جهت رفع تبعیضات طبقاتی و جنسیتی در دانشگاه‌های ایران ممکن نیست؛ و طبیعی است که سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در این شرایط به جای تدوین برنامه در سطح ملی جهت مبارزه با تبعیضات طبقاتی و تبعیضات جنسیتی و در جهت توسعه اقتصادی - اجتماعی کشور برای تأمین شغلی لشکر ۲۰ میلیون نفری بیکاران تحصیل کرده و ۵۰ میلیون نفر - خانوار طبقه کارگر ایران - می‌کوشند تا بر پایه انباشت سریع و به کار انداختن سرمایه‌های کلان بخش خصوصی داخلی و خارجی با انگیزه ثروت‌اندوزی راه رشد سرمایه‌داری وابسته رانتی - نفتی ایران ترسیم کنند؛ و طبیعی است برای رژیم مطلقه فقهاتی در مرحله

پسابرجام در چارچوب فرایند تنگاتنگ اقتصاد کشور ایران با سرمایه‌های کلان جهانی راهی جز استراتژی اقتصاد آزاد در چارچوب سیاست صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی باقی نمی‌ماند؛ و طبیعی است اجرای استراتژی اقتصاد آزاد صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، این رژیم را مجبور می‌سازد تا برای بسترسازی آن:

الف - به سرکوب جنبش‌های دانشجویی و کارگری و اجتماعی بپردازد.

ب - در راستای محو کامل حقوق‌های دموکراتیک جامعه ایران گام بردارد.

ج - به نفی هر گونه فعالیت صنفی گروه‌های مختلف جامعه ایران از کارگر تا معلم و دانشجو که مطالبات آنها در راستای مخالفت با استراتژی اقتصاد آزاد صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی باشد بپردازد؛ و طبیعی است که طبق روال ۳۸ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حقوق اجتماعی و مادی تمامی لایه‌های زحمتکشان شهر و روستا از کارگر تا معلم تا دانشجو بی‌وقفه توسط سیاست پادگانی و سرکوب پادگانی در معرض حمله قرار گیرد؛ و طبیعی است که در چارچوب استراتژی اقتصاد آزاد بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول زحمتکشان و مستضعفین جامعه ایران از کارگر تا معلم تا دانشجو باید کاملاً مطیع منافع سرمایه داران کلان و کارفرمایان باشند.

طبیعی است که تنها راه بقای مناسبات سرمایه‌داری وابسته و رانتی و نفتی حاکم و کلان بورژوازی پادگانی حاکم و بورژوازی بوروکراتیک در شرایط پسابرجام، «جذب سرمایه‌های امپریالیستی و پیوند با سرمایه‌داری جهانی باشد»؛ و طبیعی است که در این شرایط به موازات خلع ید از شرکت ملی نفت ایران، منافع شرکت ملی نفت ایران در اختیار شرکت ناشناخته غدیر وابسته به کلان بورژوازی پادگانی سپاه قرار گیرد.

بنابراین در این رابطه است که وظیفه امروز جنبش دانشجویی ایران نقد توامان مناسبات سرمایه‌داری وابسته و رانتی و نفتی حاکم همراه با مناسبات سیاسی

قدرت حاکم یا به قول معلم کبیرمان شریعتی نقد سه مؤلفه زر و زور و تزویر به صورت توامان، همچون سه عنصر جدا نشدنی و در هم تنیده در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی شریعتی که همان اجتماعی کردن سیاست و اقتصاد و معرفت و اطلاعات به موازات همدیگر که مبنای نقش آفرینی و سوزه‌گی همه عوامل گروه‌های مختلف زحمتکش ایران از کارگر تا معلم تا دانشجو و غیره می‌شود، می‌باشد.

همان موضوعی که بیانیه نویسان فراگیر دانشجویان در ۱۶ آذر ۹۵ با این عبارت تعریف کرده‌اند «در کنار نهاد شورای صنفی، تلاش برای استقلال دانشگاه از قدرت و سرمایه و نیز تقویت نگاه انتقادی مستقل از قدرت و زدوده از ایدئولوژی حاکم، تنها دریچه امید برای بیرون شدن از وضعیت اسفناک فعلی است. در عین حال اعتراضات صنفی دانشجویان بایستی به مبارزات بر حق کارگران و معلمان و زنان و تمام محذوفان و مطرودان اجتماع پیوند پیدا کند. لذا تنها با تشکیل یابی فراگیر شوراهای صنعتی می‌توان در برابر برنامه‌ها و قوانین دانشجویستیز ایستاد» (نقل قول از بیانیه فراگیر دانشجویان کشور در ۱۶ آذر ماه ۹۵).

برای انجام این مقصود، جنبش دانشجویی ایران باید در چارچوب پروژه دموکراسی سوسیالیستی شریعتی به آزادی و عدالت به صورت جدائی ناپذیر وفادار باشند. جنبش دانشجویی ایران باید خود با نگاهی نقادانه به گذشته نود ساله خود بپردازد و تحت هیچ شرایطی عیوب خویش را پنهان نکند و آن را تابع مصلحت‌اندیشی‌های کوتاه‌بینانه خود قرار ندهند و لو بلغ ما بلغ. جنبش دانشجویی ایران باید بپذیرند که در تند پیچ‌های تاریخ ۹۰ ساله گذشته ایران، این جنبش در مرخصی تاریخ به سر می‌برده است. جنبش دانشجویی ایران باید بپذیرد که ایدئولوژی ما آنچنانکه گاندی می‌گفت: «ایدئولوژی حقیقت و شفقت است»، جنبش دانشجویی ایران باید بپذیرد که صعوبت یک پروژه مجوز ترکان پروژه نمی‌شود.

جنبش دانشجویی ایران باید بپذیرد که بزرگترین رسالت اجتماعی امروز او در جامعه

ایران فقه‌زده و سنت‌زده و استبدادزده، نظارت بر قدرت سه مؤلفه‌ای زر و زور و تزویر و بسترسازی جهت تحول فرهنگی جامعه فقه‌زده و سنت‌زده و استبدادزده ایران می‌باشد. جنبش دانشجویی باید بپذیرد که این جنبش در تحلیل نهائی باید فقط به انسان و انسانیت حمیت داشته باشد و لاغیر. جنبش دانشجویی ایران باید بپذیرد که نیازهای مختلف امروز دانشجویان ایران امری ذومراتب می‌باشد، لذا تنها با آرایش و تعیین هیرارشی نیازهای دانشجویان امروز کشور می‌تواند به صورت واقعی مطالبات دانشجویان را دنبال کند. در نتیجه ردیف کردن نیازهای و عدم طبقه‌بندی آنها هر چند می‌تواند باعث اعتلای مطالبات دانشجویان ایران بشود، نمی‌تواند نگاه واقع‌بینانه جهت مبارزه برای دستیابی به آنها به ما بدهد.

جنبش دانشجویی باید بپذیرد که دنبال کردن نیازهای دانشجویان، بدون آرایش و تعیین هیرارشی، بسترساز سقوط این جنبش به ورطه هولناک پوپولیسم می‌گردد. جنبش دانشجویی باید بپذیرد که در عرصه رسالت سیاسی-اجتماعی خود، توسط نقد قدرت، قدرت در جامعه یک امر ذومراتب می‌باشد که شامل سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی یا اطلاعاتی می‌شود، لذا در عرصه برخورد نقادانه با آنها برای اینکه گرفتار روشنفکرزدگی نشویم، باید به آرایش این سه مؤلفه قدرت بپردازیم و هرگز به صورت فله‌ای سه مؤلفه مختلف قدرت را به صورت هم زمان به چالش نقادانه نکشیم.

جنبش دانشجویی ایران باید به جایگاه سیاسی خود در رابطه با جنبش‌های دیگر جامعه ایران آگاهی داشته باشد؛ یعنی بداند که جایگاه سیاسی او یک جایگاه پیشرو است نه پیشاهنگ و نه پیشگام. چراکه آنچنانکه در دهه ۲۰ شاهد بودیم از آنجائیکه جنبش دانشجویی ایران جایگاه سیاسی خود را در جامعه ایران تحت عنوان پیشاهنگ تعریف کرده بود نه پیشرو، این امر باعث گردید تا این جنبش استقلال خود را در عرصه رابطه و پیوند با جنبش‌های دیگر ایران از دست بدهد و در خدمت احزاب و تشکیلات سیاسی راست و چپ درآید، در نتیجه همین پیوند جنبش دانشجویی با احزاب و تشکیلات چپ و راست بود که باعث گردید تا در

۲۸ مرداد ۳۲ این جنبش در مرخصی تاریخ برود و در غیاب او کودتای سیاه ارتجاع مذهبی - دربار - امپریالیسم بر علیه تنها دموکراسی تاریخ ایران پیروز بشود.

پر واضح است که در طول ۳۸ سال گذشته جنبش دانشجویی ایران به خاطر اینکه از خود تعریف پشاهنگی کرده نه پیشروئی، پیوسته گرفتار تله تضادهای جریان‌های مختلف درونی حکومت رژیم مطلقه فقهاتی تحت عنوان‌های مختلف و رنگارنگ شده است و در این رابطه در تحلیل نهائی او نتوانسته است تا استقلال خود را نسبت به این جریان‌ها و نسبت به این تضادها حفظ نماید.

گر جنبش دانشجویی به جای تعریف پشاهنگی از خود، تعریف پیشروئی از خود بکند، این امر باعث می‌گردد تا او توسط استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه جنبشی به جای استراتژی تجزب‌گرایانه پشاهنگی، تنها با استقلال خود به هدایت‌گری جنبش‌های مختلف ایران از جنبش کارگری تا جنبش معلمان و جنبش زنان و غیره فکر کند نه به تضادهای جریان‌های رنگارنگ جناح‌های درون حکومت فقهاتی، در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت.

جنبش دانشجویی ایران باید بداند که جایگاه سیاسی او آنچنانکه پشاهنگ نیست، پیشگام هم نمی‌باشد. چراکه اگر جنبش دانشجویی ایران رسالت خود را در عرصه جامعه امروز ایران تحت عنوان پیشگام تعریف کرد، این امر باعث می‌گردد تا او با فاصله گرفتن از جنبش خود، در لوای استراتژی دو مؤلفه‌ای افقی و عمودی دیگر جنبش نباشد، بلکه بدل به حرکت پیشگام بشود.

فراموش نکنیم که تفاوت پیشرو و پیشگام این است که، پیشرو خودش جنبش است، اما پیشگام خودش جنبش نیست، رسالت‌اش سازمان‌گری جنبش‌ها می‌باشد. به عبارت دیگر جنبش دانشجویی ایران با تعریف خود تحت عنوان پیشرو نه پشاهنگ و نه پیشگام، قبل از هر چیز به این باور می‌رسد که یک جنبش است نه یک حزب و نه یک سازمان پیشگام و پشاهنگ.

جنبش دانشجویی ایران در جامعه امروز ایران باید به این باور رسیده باشد که در

۳۸ سال گذشته آب‌ها از سرچشمه‌ها گل شده‌اند، لذا باید آب‌ها را از سرچشمه‌ها تصفیه و پاک بکند نه از دامنه‌ها؛ زیرا گرفتار ورطه هولناک پراگماتیسم و روزمرگی خواهند شد.

جنبش دانشجویی باید بداند که اگر گرفتار تله تضادهای جناح‌های قدرت حاکمیت مطلقه فقهاتی بشوند، راهی جز این برای آنها نمی‌ماند، الا اینکه رژیم مطلقه فقهاتی رفتار کنش و واکنش جنبش دانشجویی ایران را تعیین نماید و انجام این امر برای جنبش دانشجویی ایران اوج فاجعه خواهد بود، چراکه این امر باعث می‌گردد تا رژیم بر این جنبش مسلط بشود. آنچنانکه در قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی به وضوح این امر را تجربه کرد.

جنبش دانشجویی ایران باید بداند که دیالکتیک یا موتور حرکت این جنبش در گرو استمرار عقلانیت انتقادی سه مؤلفه قدرت زر و زور و تزویر و تاکید بر پروژه دموکراسی سوسیالیستی شریعتی که همان اجتماعی کردن سیاست و اقتصاد و معرفت می‌باشد، استوار است؛ و بدون این موتور و این دیالکتیک حرکتی جنبش دانشجویان ایران به بن‌بست خواهد رسید.

جنبش دانشجویان ایران باید بدانند که دیروز ۹۰ ساله تاریخ این جنبش، جزء افتخارات این جنبش در مبارزه با استبداد و استعمار و استثمار بوده است، لذا برای عبور از دیروز ۹۰ ساله تاریخ خود، امروز باید همچون قطب‌نمای حرکت بر پیوند جدا نشدنی برابری اجتماعی و آزادی‌های اجتماعی تحت لوای پروژه دموکراسی سوسیالیستی شریعتی پای بفشرد.

جنبش دانشجویی ایران باید بداند که دموکراسی سوسیالیستی شریعتی، تعمیق دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی و دموکراسی معرفتی توسط اکثریت جامعه یا جامعه مدنی جنبشی می‌باشد، نه حاکمیت حزبی به نام، یا به نیابت از جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و سوسیالیستی یا کارگری، بنابراین در این رابطه است که ما می‌توانیم دموکراسی سوسیالیستی شریعتی را به

دموکراسی و سوسیالیسم جنبشی نیز تعریف نمائیم. طبیعی است که دموکراسی و سوسیالیسم جنبشی با دموکراسی و سوسیالیسم حزبی و بوروکراتیک متفاوت می‌باشد.

جنبش دانشجویی ایران باید بداند که دموکراسی سوسیالیستی شریعتی یک سوسیالیسم اقتدارگرا و حکومتی و تزریق شده از بالا که در آن عدالت و آزادی با هم هم‌سازی نداشته باشند و یا عدالت بر آزادی اولویت داشته باشد نیست، بلکه بالعکس دموکراسی سوسیالیستی شریعتی عبارت است از تعمیق دموکراسی سیاسی توسط جنبش‌های سه گانه از عرصه سیاست به عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی.

جنبش دانشجویی ایران باید بداند که جوهر انترناسیونالیستی دموکراسی سوسیالیستی شریعتی به خاطر حمیت این اندیشه بر محور انسان و انسانیت است، «لذا به معنای صدور انقلاب به کشورهای دیگر نیست»؛ زیرا تجربه قرن بیستم و بیست و یکم نشان داده است که صدور انقلاب به کشورهای دیگر، نه فقط باعث رهایی خلق‌های کشورهای دیگر نمی‌شود، بلکه بسترساز رویارویی نظامی و سیاسی خلق‌های این کشورها می‌گردد.

جنبش دانشجویی ایران باید بداند که از آنجائیکه دموکراسی سوسیالیستی شریعتی یک دموکراسی سوسیالیستی جنبشی می‌باشد، نه حزبی و دولتی، لذا همین جوهر جنبشی دموکراسی سوسیالیستی شریعتی باعث می‌گردد تا دیگر تحت عنوان حزب و دولت ما قیم جنبش‌های مختلف اجتماعی و دمکراتیک و سوسیالیستی یا کارگری نشویم. در نتیجه ناگزیر نمی‌شویم تا مانند سوسیالیسم دولتی قرن بیستم جوهر انترناسیونالیستی این سوسیالیسم را بر مبنای روابط حزب و دولت خود تعیین نمائیم.

جنبش دانشجویی ایران باید بداند که در دموکراسی سوسیالیستی شریعتی، بخاطر اینکه دموکراسی در تحلیل نهائی دارای جوهر سوسیالیستی می‌باشد، یک امر

بورژوائی نیست هر چند که در چارچوب لیبرالیسم اقتصادی و لیبرالیسم سیاسی، دموکراسی می‌تواند یک امر بورژوازی بشود.

جنش دانشجویی ایران باید بدانند که تکیه استراتژیک شریعتی بر جنش دانشجویی به معنای مقابله و نفی جنش‌های دیگر دموکراتیک و سوسیالیستی یا کارگری نیست. بلکه بالعکس شریعتی مانند مصدق معتقد بود که بهترین سرپل جهت پیوند با جنش‌های دموکراتیک و کارگری در جامعه ایران به علت خودویژگی‌های تاریخی و فرهنگی، جنش دانشجویی است.

جنش دانشجویی ایران باید بدانند که شریعتی در عرصه پروژه اصلاح‌گرایانه عملی و نظری خود هرگز از اصول مجرد و دگماتیسم ایدئولوژیک تبعیت نمی‌کرد، بلکه او با توجه به واقعیت‌های تاریخی و تجربی و انسانی پیش می‌رفت.

جنش دانشجویی ایران باید بدانند که از نظر شریعتی رهائی توده‌های عظیم زحمتکش و مستضعف و محرومان فقط به دست خود آنها امکان پذیر می‌باشد، نه توسط حزب و دولت و غیره. به همین دلیل جوهر جنبشی دموکراسی سوسیالیستی شریعتی در همین تکیه اجرائی آن بر مستضعفین نهفته است.

جنش دانشجویی باید بدانند که در دکترین دموکراسی سوسیالیستی شریعتی، دموکراسی از سوسیالیسم جدائی‌ناپذیر می‌باشد، چراکه از نظر شریعتی بدون آزادی و دموکراسی، سوسیالیسم نه می‌تواند پا بگیرد و نه می‌تواند پایدار بماند.

جنش دانشجویی ایران باید بدانند که علت وفاداری شریعتی به آزادی و دموکراسی این بود که شریعتی آزادی و دموکراسی را در عرصه عدالت اجتماعی مطالعه می‌کرد نه بالعکس.

به مناسبت بزرگداشت قیام ۱۸ تیرماه ۱۷۸۱ جنبش دانشجویی

علل و دلایل
گامش مطالبات
جنبش دانشجویی ایران

قبلاً در یکی از نوشته‌های «بزرگداشت قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران» در نشر مستضعفین ارگان عقیدتی، سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران مطرح کردیم که «اگر جایگاه قیام ۱۶ آذر ۳۲ جنبش دانشجویی ایران در چارچوب مبارزه ضد امپریالیستی تعریف کنیم، قطعاً باید قیام جنبش دانشجویی ایران در ۱۸ تیرماه ۷۸ به مثابه مبارزه ضد استبدادی جنبش دانشجویی ایران تعریف نمائیم»؛ زیرا قیام ۱۶ آذر ۳۲ جنبش دانشجویی ایران نخستین واکنش سیاسی جامعه ایران بر علیه کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بود که در شرایطی اتفاق افتاد که نیکسون (معاون رئیس جمهور وقت آمریکا) جهت برداشت محصول کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به ایران آمده بود (و در دانشگاه تهران در حال اخذ دکترای افتخاری بود)، بنابراین قیام ۱۶ آذر ۳۲ جنبش دانشجویی ایران، «مبارزه با حکومت کودتایی و توتالیتار پهلوی در چارچوب مبارزه با امپریالیسم جهانی بود»؛ اما برعکس در قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران، «این جنبش در عرصه مبارزه دموکراسی خواهانه خود به مبارزه با استبداد رژیم مطلقه فقهاتی پرداخت.»

یادمان باشد که در جریان پیروزی دوم خرداد ۷۶، جریان به اصطلاح اصلاح طلب

درون حاکمیت بر علیه هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی (که نامزد هسته سخت رژیم در رقابت انتخاباتی دولت هفتم اکبر ناطق نوری بود) این جنبش دانشجویی ایران بود که برای اولین بار از بعد از «کودتای فرهنگی بهار سال ۵۹» (رژیم مطلقه فقهاتی بر علیه جنبش دانشجویی ایران) توانست به بازتولید خود پردازد و مانند ققنوس، از خاکستر کودتای فرهنگی بهار ۵۹ دوباره روند اعتلائی خود را آغاز کند و بدین ترتیب بود که جریان به اصطلاح اصلاح طلب درون حاکمیت مطلقه فقهاتی، در راستای «بالا بردن قدرت چانه خود» (در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت) از فرصت بازتولید جنبش دانشجویی ایران استفاده کرد و بر شانه این جنبش سوار شد و وارد ساختمان پاستور گردید.

البته ناگفته نماند که همین جریان به اصطلاح اصلاح طلب درون حاکمیت پس از اینکه توانست توسط نردبان جنبش دانشجویی ایران وارد ساختمان پاستور بشود، (آنچنانکه ماکیاول به آنها درس داده بود که با همان نردبانی که به قدرت می‌رسید، نمی‌توانید قدرت را مدیریت کنید) و بعد از سوار شدن بر خر مراد قدرت، نردبان جنبش دانشجویی را رها کرد؛ و به جای آن به نردبان ولایت تکیه زد و در کنار مقام عظمای ولایت، به سرکوب جنبش دانشجویی ایران پرداختند و لذا در همین رابطه بود که در همان زمان سیدمحمد خاتمی در سخنرانی خود در همدان اعلام کرد: «من و رهبر انقلاب افتخار می‌کنیم که توانستیم این فتنه (قیام تیر ماه ۷۸ جنبش دانشجویی) را سرکوب نمائیم.»

بدین خاطر می‌توانیم در مقایسه «بین دو روز ۱۶ آذر و ۱۸ تیر» به عنوان دو یادمان تاریخی ۷۶ سال مبارزه جنبش دانشجویی ایران، ۱۶ آذر نماد مبارزه ضد استبدادی در بستر مبارزه ضد امپریالیستی جنبش دانشجویی ایران تعریف کنیم و ۱۸ تیر نماد مبارزه ضد استبدادی در بستر مبارزه ضد استعمار یا ضد ارتجاعی جنبش دانشجویی ایران بخوانیم». البته هر دو مؤلفه مبارزه ۷۶ ساله جنبش دانشجویی ایران به لحاظ مضمون و جوهر، «محتوای دموکراسی خواهانه دارند»، بنابراین در این رابطه است که می‌توانیم بگوئیم «جنبش مطالباتی ۷۶ ساله

دانشجویی ایران بر محور مطالبه دموکراسی استوار بوده است؛ و در چارچوب همین خصیصه دموکراسی طلبانه جنبش مطالباتی ۷۶ ساله دانشجویی ایران بوده است که در طول ۷۶ سال گذشته، وظایف دموکراتیک تعیین کننده استراتژی و مانیفست مبارزه جنبش دانشجویی ایران بوده است.»

علی‌هذا، در این رابطه است که در طول ۷۶ سال گذشته، هرگز جنبش دانشجویی ایران حول «جنبش مطالباتی صنفی» شکل نگرفته است. به عبارت دیگر از آنجائیکه خصیصه و خودویژگی جنبش دانشجویی ایران (در طول ۷۶ سالی که از عمر این جنبش می‌گذرد) همان «جوهر و مضمون دموکراسی طلبانه» می‌باشد، همین امر باعث گردیده است که در طول ۷۶ سال گذشته عمر جنبش دانشجویی ایران (از شهریور ۲۰ الی الان)، این جنبش یک «جنبش سیاسی» باشد (نه جنبش صنفی) و پیوسته در چارچوب «مطالبات سیاسی» حرکت نماید؛ و همین خصیصه و خودویژگی (مطالبات سیاسی)، جنبش ۷۶ ساله دانشجویی ایران است که تعیین کننده مرز بین این جنبش با جنبش کارگران و زحمتکشان و مزدبگیران ایران، در عرصه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و در چارچوب دو فرایند «مبارزه دموکراتیک و مبارزه سوسیالیستی» می‌باشد.

چراکه جنبش محرومین و زحمتکشان ایران که در رأس آنها جنبش کارگران ایران قرار دارند، می‌توانند و باید از «جنبش مطالباتی صنفی» استارت بزنند؛ و پس از اتحاد و فراگیر و سراسری شدن مطالبات صنفی آنها است که جنبش مطالباتی آنها می‌توانند از «فرایند صنفی» وارد «فرایند سیاسی» بشوند و این موضوع عیناً تعیین کننده «علت افقی و موازی بودن شکل سازمان‌گری جنبشی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد». البته جنبش دانشجویی برعکس جنبش‌های دیگر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، هرگز نمی‌توانند به صورت یک «جنبش صنفی» حرکت کنند؛ و بر پایه «مطالبات صنفی» (مانند طبقه کارگر یا زحمتکشان شهر و روستاهای ایران) شکل بگیرند؛ و اگر به فرض چنین چرخشی در حرکت جنبش دانشجویی ایران اتفاق بیافتد، قطعاً این جنبش، گرفتار رکود و

پراگماتیست و بحران می‌شوند. در نتیجه همین امر باعث می‌گردد که به موازات اعتلای جنبش دانشجویی ایران، این جنبش از لحظه استارت تا پایان «داری مضمون و جوهر سیاسی» باشد.

بنابراین در خصوص داوری در باب جنبش دانشجویی ایران باید:

اولاً قبل از هر امری مشخص سازیم که «مطالبات ۷۶ ساله جنبش دانشجویی ایران به صورت مشخص چه مطالباتی بوده است؟» آیا در ۷۶ سال گذشته، جنبش دانشجویی ایران «مطالبه صنفی» داشته است؟ یا اینکه (اگر شهریور ۲۰ سرآغاز شروع جنبش دانشجویی ایران بدانیم الی یومنا هذا) این جنبش پیوسته دارای «مطالبه سیاسی» بوده است؟ پر پیداست که اگر منحنی مطالبات سیاسی ۷۶ ساله عمر جنبش دانشجویی ایران را (از شهریور ۲۰ الی الان) بخواهیم ترسیم نمائیم و دو روز ۱۶ آذر ۳۲ و ۱۸ تیر ۷۸ به عنوان نمودار این منحنی تعریف کنیم، بی‌شک جوهر و مضمون مطالبات سیاسی جنبش دانشجویی ایران در ۷۶ سال گذشته، «مطالبات دموکراسی خواهانه بوده است، نه سوسیالیست‌طلبانه»؛ و دلیل این امر هم واضح است، چراکه «در ایران استبدادزده و فقه‌زده و تصوف‌زده، همیشه مبارزه با استبداد، جوهر مبارزه سیاسی حرکت تحول‌خواهانه بوده است.»

ثانیاً از آنجائیکه «مطالبه دموکراسی خواهانه» در طول ۷۶ سال گذشته عمر جنبش دانشجویی ایران (از شهریور ۲۰ الی زماننا هذا) به صورت مشخص توسط نظریه‌پردازان خود جنبش دانشجویی مورد «پردازش تئوریک» قرار نگرفته است، همین فقدان مبنای تئوریک مطالبات دموکراسی خواهانه جنبش دانشجویی ایران باعث گردیده است تا علاوه بر اینکه این جنبش در عرصه «تعریف و تبیین وظایف دموکراتیک خود» در فرازهای مختلف تاریخ حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران، «دچار چپ‌روی‌ها و راست‌روی‌های کودکانه بشوند» و به صورت سطحی و احساسی و کم عمق، مبارزه دموکراسی طلبانه خود را به پیش ببرند.

در راستای «تعیین استراتژی و سازمان‌گری و برنامه‌ریزی» پیوسته این جنبش در

۷۶ سال گذشته عمر خود، به دنباله‌روی از احزاب و سازمان‌ها و جریان‌های سیاسی بیرون از جنبش دانشجویی پرداخته است؛ که همین دنباله‌روی از احزاب و جریان‌های سیاسی بیرون از جنبش دانشجویی، باعث گردیده است تا (در طول ۷۶ سال عمر جنبش دانشجویی ایران) مانند یک سرطان بدخیم، جنبش دانشجویی ایران را زمین‌گیر سازد و به رکود و شکست بکشاند؛ و باز همین عادت دنباله‌روی از احزاب سیاسی و جریان‌های سیاسی بوده است که باعث گردیده است تا از خرداد ۷۶ (به خاطر تغییر چهره خشن‌ترین جناح درونی حاکمیت مطلقه فقاهتی که در دهه ۶۰ عامل اصلی همه خشونت‌ها و سرکوب‌های رژیم مطلقه فقاهتی بوده‌اند، به صورت به اصطلاح جریان اصلاح‌طلب، تحت هژمونی سیدمحمد خاتمی، در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت) جنبش دانشجویی ایران، در کادر «رقابت جناح‌های درونی حکومت ایزوله بشود». به طوری که در ۲۰ سال گذشته (از خرداد ۷۶ تا به امروز) این جنبش تنها عملکرد و فونکسیون‌های داشته است «همین حمایت از جناح‌های درونی حکومت، جهت بالا بردن قدرت چانه‌زنی آنها در عرصه تقسیم قدرت بین خود بوده است».

پرواضح است که این دنباله‌روی جنبش دانشجویی ایران در ۲۰ سال گذشته، دارای فرایندهای مختلفی بوده است و از حمایت جریان به اصطلاح اصلاح‌طلب تا جنبش سبز تغییر کرده است، یعنی زمانی به دنباله‌روی سیدمحمد خاتمی پرداخته‌اند و بعداً دنبال شیخ مهدی کروبی و سپس دنباله‌رو میرحسین موسوی و البته ۴ سال است که دنباله‌رو شیخ حسن روحانی می‌باشند، همه این فرایندهای دنباله‌روانه جنبش دانشجویی ایران در ۲۰ سال گذشته، سنتز همان استراتژی دنبال‌روانه جنبش دانشجویی ایران می‌باشد که این همه باعث گردیده است تا تنها فونکسیون مبارزاتی این جنبش در ۲۰ سال گذشته، «فقط و فقط در خدمت بالا بردن قدرت چانه‌زنی جناح‌های درونی حکومت، در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین خود باشد و هیچگونه دستاورد سیاسی دیگری در این رابطه برای جامعه ایران و حرکت تحول‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نداشته

باشد.»

یادمان باشد که حتی استارت اولیه قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران، با اعتراض این جنبش به تعطیلی روزنامه سلام، ارگان سیاسی جریان به اصطلاح اصلاح طلب حاکم زده شد. فراموش نکنیم که همین جریان به اصطلاح اصلاح طلب تحت هژمونی سیدمحمد خاتمی در جریان سرکوب قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران در کنار هسته سخت حزب پادگانی خامنه‌ای قرار داشت. نمی‌بخشیم و فراموش نمی‌کنیم که همین شیخ حسن روحانی که در انتخابات دولت دوازدهم و یازدهم لیدر جنبش دانشجویی ایران بود، همان مهره کلیدی و امنیتی ۱۸ ساله شورای امنیت ملی رژیم مطلقه فقهاتی است که در تیرماه ۷۸ در پست دبیر شورای امنیت ملی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، پروژه سرکوب گاز انبری جنبش دانشجویی ایران با همکاری محمدباقر قالیباف فرمانده وقت نیروی انتظامی رژیم مطلقه فقهاتی به اجرا درآورد.

بنابراین مهم‌ترین آفتی که در طول ۲۰ سال گذشته (عمر ۷۶ ساله)، جنبش دانشجویی ایران را زمین‌گیر کرده است، «استراتژی دنباله‌روی این جنبش از سیاست جناح‌های درونی قدرت حاکم می‌باشد»؛ که البته خود این استراتژی ۲۰ ساله «دنباله‌روی» جنبش دانشجویی ایران از جناح‌های درون حکومت، مولود «رویگرد برون‌گرانه ۷۶ ساله جنبش دانشجویی ایران» می‌باشد؛ که همین رویکرد برون‌گرانه ۷۶ ساله جنبش دانشجویی بستر ساز ظهور «استراتژی دنباله‌روی» جنبش دانشجویی ایران، از احزاب و جریان‌ها و سازمان‌های سیاسی برون از جنبش دانشجویی در ۷۶ سال گذشته شده است؛ که در نهایت خروجی این استراتژی ۷۶ ساله همین دنباله‌روی ۲۰ سال گذشته جنبش دانشجویی ایران از جناح‌های درونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد که علی‌الدوام این دنباله‌روی در دولت دوازدهم شیخ حسن روحانی ادامه دارد.

قابل ذکر است که خود این رویکرد برون‌گرایانه و استراتژی دنباله‌روی جنبش

دانشجویی ایران از احزاب و جریان‌های سیاسی و جناح‌های درونی حکومت به علت «بحران ۷۶ ساله تئوریک» در عرصه ایدئولوژی و استراتژی و تاکتیک‌محوری و برنامه حداقلی و حداکثری و تبیین وظایف سیاسی جنبش دانشجویی ایران در ۷۶ سال گذشته می‌باشد. چراکه خلاء تئوریک جنبش دانشجویی ایران در این عرصه‌ها باعث گردیده است تا این جنبش نتواند در کادر «سازمان‌گری و تشکیلاتی» خودش را به صورت یک «جنبش، نه یک حزب و سازمان سیاسی» تعریف نماید.

لذا تا زمانیکه جنبش دانشجویی ایران نتواند «بحران تئوریک خود را در عرصه استراتژی و ایدئولوژی و تاکتیک‌محوری و برنامه کوتاه‌مدت و درازمدت و تعیین وظایف سیاسی توسط خود نظریه‌پردازان این جنبش حل نماید، رویکرد برون‌گرایانه و دنباله‌روی جنبش دانشجویی از احزاب و جریان‌های سیاسی برون این جنبش و جناح‌های درونی حاکمیت امری محتوم می‌باشد» و همین آفت «استقلال‌سوز» جنبش دانشجویی ایران در طول ۷۶ سال گذشته، باعث گردیده تا این جنبش نتواند جایگاه تاریخی خود را که همان «جایگاه پیشروئی» (نه جایگاه پیشاهنگی و نه جایگاه پیشگامی) می‌باشد، در پیوند با جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران حاصل نماید. چراکه عدم استقلال تشکیلاتی و سازمان‌گرایانه این جنبش، باعث گردیده است تا در چارچوب همان رویکرد برون‌گرایانه و استراتژی دنباله‌روی ۷۶ ساله عمر این جنبش، مثلاً در فرایند اول حرکت خود (که از شهریور ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ ادامه داشت) این جنبش در این فرایند به صورت شاخه دانشجویی حزب توده و شاخه جوانان جبهه ملی درآمده بود و در شکل بازوی سیاسی حزب توده و جبهه ملی عمل می‌کرد؛ و همین دنباله‌روی‌های جنبش دانشجویی در فرایند اول حرکت خود بود که باعث گردید تا درست در تندپیچ حساس تاریخ ایران، یعنی روز ۲۸ مرداد ۳۲ غایب بزرگ باشد، چراکه تشکیلات حزب توده و جبهه ملی نتوانستند جهت برخورد با کودتای سیاه ۲۸ مرداد ۳۲ برای جنبش دانشجویی تصمیم‌گیری فوری کنند.

البته در فرایند دوم (از ۲۸ مرداد ۳۲ تا ۱۵ خرداد ۴۲) پروسس حیات جنبش

دانشجویی ایران، باز به علت عدم آسیب‌شناسی جدی توسط نظریه‌پردازان، گرچه این جنبش در عرصه عمل (به علت سرکوب احزاب و جریان‌های سیاسی توسط رژیم کودتائی و توتالیتیر پهلوی) توانست به صورت مستقل وارد میدان مبارزه ضد استبدادی بشود، ولی به صورت نظری، جنبش دانشجویی ایران در فرایند دوم پروسس حیات خود نتوانست «تکلیف خود را با ذهنیت عمومی فرایند اول خود مشخص کند». در نتیجه در طول ده سال فرایند دوم پروسس حیات جنبش دانشجویی ایران، «ذهنیت دو قطبی» (حزب توده و جبهه ملی) بر جنبش دانشجویی ایران حاکم بود؛ و همین دوگانگی و پارادوکس عین و ذهن در فرایند دوم بود که سنتز آن در فرایند سوم پروسس حیات جنبش دانشجویی ایران (که از ۱۵ خرداد ۴۲ تا سال ۵۶ ادامه داشت) به صورت «هیولای جنبش چریک‌گرائی و ارتش خلقی» ظهور پیدا کرد؛ و در فرایند چهارم پروسس حیات جنبش دانشجویی ایران (از سال ۵۶ تا ۲۲ بهمن ۵۷) این رویکرد برون‌گرایانه و استراتژی دنباله‌روی جنبش دانشجویی ایران باعث گردید تا این جنبش به صورت سکوتی جهت کسب قدرت روحانیت تحت هژمونی خمینی درآید.

آنچنانکه این آفت در فرایند پنجم پروسس ۷۶ ساله حیات جنبش دانشجویی ایران (که از ۲۲ بهمن ۵۷ تا بهار ۵۹ و کودتای فرهنگی رژیم مطلقه فقاهتی ادامه داشت) باعث گردید تا باز جنبش دانشجویی ایران به صورت جگر زولینخا، در خدمت حکومت و جریان‌های سیاسی چریک‌گرا و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه لنینیستی در سه مؤلفه مذهبی و غیر مذهبی و ملی درآید؛ و در فرایند ششم (که از کودتای فرهنگی بهار ۵۹ تا خرداد ۷۶ ادامه داشت) صورت حساب جنبش دانشجویی کاملاً توسط رژیم مطلقه فقاهتی پاک شد، آنچنانکه دیگر «نه از تاک نشان ماند و نه از تاک نشان». البته در فرایند هفتم پروسس حیات جنبش دانشجویی ایران (که از خرداد ۷۶ تا به امروز ادامه دارد)، آفت رویکرد برون‌گرایانه و استراتژی دنباله‌روی جنبش دانشجویی باعث گردید تا دیگر جنبش دانشجویی ایران «جایگاه اپوزیسیون» گذشته خود را فراموش کند و مبارزه خود را محدود به رقابت جناح‌های درون

قدرت بکند.

باری، به دلیل این که بحران سیاسی و تئوریک جنبش دانشجویی در فرایند اول نتوانست توسط آسیب‌شناسی جدی نظریه‌پردازان این جنبش ریشه‌یابی و درمان بشود، همین بحران به شکل پیچیده‌تری در فرایندهای شش‌گانه بعدی پروسس حیات جنبش دانشجویی ایران نمود پیدا کرد و همین امر باعث گردید تا به موازات تغییر در استراتژی پیشاهنگی جنبش دانشجویی ایران، این جنبش به علت آفت استراتژی دنباله‌روی و رویکرد برون‌گرایانه خود، «گرفتار تله پیشاهنگی استراتژی چریک‌گرایی مدرن رژی دبره و ارتش خلقی مائوئیستی بشود». تا آنجا که دیدیم که در طول ۲۴ سال فرایند دوم و سوم پروسس حیات جنبش دانشجویی ایران (که از ۲۸ مرداد ۳۲ تا سال ۵۶ ادامه داشت)، علاوه بر اینکه جنبش دانشجویی ایران خواستگاه اصلی عضوگیری سازمان‌های چریک‌گرا مدرن و ارتش خلقی اعم از مذهبی و ملی و غیر مذهبی بود و علاوه بر اینکه تمامی نظریه‌پردازان سازمان‌های چریک‌گرا مدرن و ارتش خلقی اعم از مذهبی و غیر مذهبی و ملی یعنی از شهید مهندس محمد حنیف‌نژاد و سعید محسن گرفته تا امیر پرویز پویان و مسعود احمدزاده و حمید اشرف و غیره به نحو مستقیم و غیر مستقیم از جنبش دانشجویی برخاستن، خود این جنبش در تمامی مدت ۲۴ سال فرایند دوم و سوم، به عنوان بازوی سیاسی سازمان‌های چریک‌گرا و ارتش خلقی در آمده بود.

آنچنانکه در طول این ۲۴ سال فرایند دوم و سوم پروسس حیات جنبش دانشجویی ایران شاهد بودیم که به موازات هر گونه ضربه استراتژیک از طرف رژیم کودتایی و توتالیتار پهلوی بر سازمان‌های چریکی و ارتش خلقی ضربه‌ای فلج‌کننده بر جنبش دانشجویی نیز وارد می‌شد. تا آنجا که در سال ۵۵ از بعد از ضربه حمید اشرف و دستگیری وحید افراخته و کودتای جریان اپورتونیستی تقی شهرام در تشکیلات مجاهدین خلق که به صورت مطلق سازمان‌های چریک‌گرا و ارتش خلقی به بن‌بست رسیده بودند، جنبش دانشجویی هم به موازات آنها در این زمان گرفتار رکود مطلق شد. تا آنجا که منهای چند اعتصاب پراکنده درون دانشگاهی در روز

۱۶ آذر و کوه پیمائی روزهای جمعه، هیچگونه تحرک تعیین کننده‌ای از این جنبش دیده نمی‌شد.

به همین دلیل به موازات اعتلای جنبش ضد استبدادی مردم ایران از سال ۵۶ همین آفت استراتژی دنباله‌روی و رویکرد برون‌گرایانه جنبش دانشجویی ایران باعث گردید تا این جنبش با دنباله‌روی از جنبش حاشیه‌نشینان در سال ۵۶ و ۵۷ و در پروسس تکوین انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران، مانند جنبش کارگری ایران، نتواند نقش تاریخی خود را ایفا نماید. تا آنجا که در خلأ نیروها و سازمان‌های پیشاهنگی اعم از حزب‌گرایانه لنینیستی یا چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای یا ارتش خلقی مائوئیستی، در پروسس تکوین انقلاب ضد استبدادی ۵۷ جنبش دانشجویی ایران حتی نتوانست این خلاء را به عنوان یک «جنبش پیشرو» پر کند.

همین امر باعث گردید تا جنبش دانشجویی ایران از بعد از انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران به موازات بازتولید سازمان‌های استراتژی سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی گذشته، در سه شکل حزب‌گرایانه لنینیستی و چریک‌گرایانه مدرن رژی دبره‌ای و ارتش خلقی مائوئیستی، همان «بحران تنوریک در عرصه استراتژی و ایدئولوژی و تشکیلاتی و سازمان‌گرایانه و تعیین وظایف سیاسی از ۲۲ بهمن ۵۷ تا بهار ۵۹ که کودتای فرهنگی رژیم مطلقه فقهتی بر علیه جنبش دانشجویی ایران شکل گرفت، این جنبش در طول این یکسال و نیم باز گرفتار همان استراتژی دنباله‌روی و رویکرد برون‌گرایانه در کادر فقدان استقلال تشکیلاتی و سازمان‌گرایانه و تنوریک شد که این امر باعث گردید تا در این دوران، به جای اینکه این «جنبش» یک «جنبش» باشد، به صورت یک «حزب» یا «جریان سیاسی» شد.

در نتیجه همین امر سبب شد تا جنبش دانشجویی (در راستای استراتژی دنباله‌روی گذشته خود، به سبب احزاب سیاسی بازتولید شده سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی بعد از انقلاب بهمن ۵۷)، مانند جگر زولیکھا پاره و پاره شود؛ و هر کدام از جریان‌ها و

احزاب سیاسی از جناح‌های درون حکومت مطلقه فقاهتی گرفته تا جریان‌ها و احزاب سیاسی بازتولید شده چریکی و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه لنینیستی، جنبش دانشجویی ایران را در راستای تعیین بازوی سیاسی و خواستگاه عضوگیری و سربازگیری خود به کار گرفت. تا آنجا که دیدیم که در خیمه شب‌بازی حکومتی اشغال سفارت آمریکا (در ۱۳ آبان ۵۸ یعنی نزدیک به ۹ ماه بعد از انقلاب بهمن ۵۷) که توسط دانشجویان به اصطلاح پیرو خط امام صورت گرفت، هسته سخت رژیم مطلقه فقاهتی حاکم در آن زمان توانست توسط «سناریوی مهندسی شده موسوی خوئینی‌ها» نه تنها توانست جنبش دانشجویی ایران را شقه و شقه بکند و نه تنها توانست توسط این پروژه دولت انتقالی بازرگان را مانند دستمال کلینکس به زیر بکشد، حتی مهمتر از همه اینها اینکه توسط این پروژه مهندسی شده توانست تمامی سازمان‌ها و احزاب سیاسی سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی ایران را گرفتار انشعاب و بحران تشکیلاتی و سیاسی بکند.

تا آنجا که شاهد بودیم که در رأس همه اینها سازمان مجاهدین خلق شبانه روز در کنار دیوار سفارت آمریکا بیتوته کرده بودند تا به اصطلاح خودشان بتوانند از نمود افتاده مبارزه ضد امپریالیستی رژیم مطلقه فقاهتی برای خود کلاهی بدوزند و به اصطلاح خودشان نگذارند که این مبارزه ضد امپریالیستی رژیم مطلقه فقاهتی به انحراف کشیده شود و به اصطلاح خودشان شرایط جهت اعتلای این مبارزه ضد امپریالیستی فراهم کنند و به اصطلاح خودشان این مبارزه ضد امپریالیستی رژیم مطلقه فقاهتی در خدمت مبارزه ضد استبدادی خود رژیم مطلقه فقاهتی درآورند. ای کاش جریان‌های سیاسی برای فهم بحران‌های سیاسی و تشکیلاتی خودشان و جنبش دانشجویی ایران در دهه ۶۰ یکبار به کالبد شکافی پروژه اشغال سفارت آمریکا توسط رژیم مطلقه فقاهتی تحت مدیریت موسوی خوئینی‌ها می‌پرداختند. چراکه هنوز که هنوز است پس از گذشت ۳۸ سال از آن خیمه شب‌بازی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، یک تحلیل همه‌جانبه سیاسی مشخص از این واقعه و حادثه نداریم تا توسط آن دریابیم که این حادثه تا چه اندازه توانست در خدمت رژیم

مطلقه فقاهتی باشد و تا چه اندازه توانست بسترها جهت تثبیت رژیم مطلقه فقاهتی فراهم کند و تا چه اندازه توانست تیر خلاصی بشود بر پیشانی جنبش دانشجویی ایران (چراکه به قول عیسی مسیح و علامه اقبال لاهوری «تعرف الشجار بالاثمارها - درخت‌ها را از میوه‌هایشان باید شناخت»).

فراموش نکنیم که اولین میوه درخت پروژه اشغال سفارت آمریکا توسط هسته سخت رژیم مطلقه فقاهتی تحت مدیریت موسوی خوئینی‌ها پس از سرنگون کردن دولت موقت بازرگان، کودتای فرهنگی بهار ۵۹ (تحت مدیریت نرم‌افزاری حسین حاجی فرج دباغ - عبدالکریم سروش - و مدیریت سخت‌افزاری اکبر هاشمی رفسنجانی و هادی غفاری و احمد جنتی) بود، همان کودتای فرهنگی که باعث گردید تا هسته سخت رژیم مطلقه فقاهتی که در دهه ۶۰ جناح خط ۳ یا روحانیون (که امروزه معروف به جریان به اصطلاح اصلاح‌طلبان شده‌اند)، تشکیل می‌دادند، پروژه نابودی مطلق جنبش دانشجویی را در دستور کار خود قرار دهند.

با همه این تفاسیر شاید مهمترین پروژه‌ای تثبیت‌کننده رژیم مطلقه فقاهتی در طول ۳۹ سال گذشته عمر این رژیم پروژه اشغال سفارت آمریکا بود؛ زیرا توسط این پروژه رژیم مطلقه فقاهتی هم توانست در حاکمیت با نفی دولت موقت بازرگان شرایط برای انتقال سیاسی قدرت به هسته سخت رژیم مطلقه فقاهتی در دهه ۶۰ فراهم نماید و هم توانست تمامی سازمان‌ها و احزاب سیاسی را منفعل و پاسیف و دچار تشتت و تفرقه بکند و هم توانست جنبش دانشجویی ایران را از درون متلاشی سازد و هم توانست از دل این پروژه کودتای فرهنگی بسازد که بالاخره آن کودتای فرهنگی به نوبه خود توانست به عنوان فرایند پنجم پروسس حیات جنبش دانشجویی ایران برای مدت ۱۷ سال (از بهار ۵۹ تا خرداد ۷۶) جنبش دانشجویی ایران را به رکود مطلق بکشاند. همان رکود مطلق که الی زماننا هذا، با اینکه ۲۰ سال از بازتولید جنبش دانشجویی می‌گذرد (از خرداد ۷۶ تا سال ۹۶) و با اینکه ۳۸ سال از کودتای فرهنگی رژیم مطلقه فقاهتی بر علیه جنبش دانشجویی سپری شده است، هنوز جنبش دانشجویی ایران نتوانسته است قد راست کند. لذا اگر در

این رابطه داوری کنیم که علت گرفتار شدن جنبش دانشجویی ایران در چرخه کور تضاد جناح‌های درونی حکومت (در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین خود) در طول ۲۰ سال گذشته (از انتخابات دولت هفتم در خرداد ۷۶ الی یومنا هذا) همان کودتای سیاه حسین حاجی فرج دباغ بر علیه جنبش دانشجویی ایران بوده است، سخنی به گزاف نگفته‌ایم.

باری، در چارچوب آسیب‌شناسی ۷۶ ساله پروسس حیات جنبش دانشجویی ایران، مهم‌ترین عاملی که باعث زمین‌گیر شدن این جنبش در تمامی فرایندهای هفت‌گانه آن شده است، عامل «بحران تئوریک» در عرصه ایدئولوژی و استراتژی و سازمان‌گری و تشکیلاتی و تعیین وظایف سیاسی خود بوده است؛ که مهمترین سنتز این «بحران تئوریک در پروسس حیات ۷۶ ساله جنبش دانشجویی ایران، استراتژی دنباله‌روی یا رویکرد برون‌گرایانه این جنبش می‌باشد»؛ که البته آفت دنباله‌روی و رویکرد برون‌گرایانه این جنبش در فرایند هفت‌گانه پروسس ۷۶ ساله حیات آن، به صورت‌های مختلفی نمودار گشته است.

آنچنانکه در فرایند اول (شهریور ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) این آفت به صورت دنباله‌روی کورکورانه از حزب توده نمود پیدا کرد و در فرایند دوم (از ۲۸ مرداد ۳۲ تا ۱۵ خرداد ۴۲) این آفت به صورت نادیده‌انگاشتن پتانسیل درونی این جنبش مادیت پیدا کرد؛ و در فرایند سوم (۱۵ خرداد ۴۲ تا شروع قیام ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۶) این آفت به صورت تکیه تمام عیار و یکطرفه بر استراتژی چریک‌گرایی مدرن وارداتی نمود پیدا کرد؛ و در فرایند چهارم (از سال ۵۶ تا ۲۲ بهمن ۵۷) این آفت به صورت سرسپردگی یکطرفه به هژمونی روحانیت موج‌سوار از راه رسیده مادیت پیدا کرد؛ و در فرایند پنجم (از ۲۲ بهمن ۵۷ تا بهار ۵۹) این آفت به صورت شقه‌شقه شدن و نمایندگی سیاسی جریان‌های سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی بازتولید شده مادیت پیدا کرد؛ و در فرایند ششم (از بهار ۵۹ تا خرداد ۷۶) این آفت به صورت رکود مطلق جنبش دانشجویی هویدا گردید و بالاخره در فرایند هفتم (از خرداد ۷۶ الی الان) این آفت به صورت ایزوله شدن حرکت جنبش

دانشجویی ایران در چرخه تضادهای جناح‌های درونی حاکمیت مطلق فقهاتی، مادیت پیدا کرده است.

به عبارت دیگر استراتژی دنباله‌روی یا رویکرد برون‌گرایانه جنبش دانشجویی ایران باعث گردیده است تا از خرداد ۷۶ الی یومنا هدا، جنبش دانشجویی در خدمت بالا بردن قدرت چانه‌زنی جناح‌های درونی حاکمیت مطلقه فقهاتی در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین این جناح‌های درون حکومتی می‌باشد. در نتیجه همین «بحران تئوریک» و همین استراتژی «دنباله‌روی یا رویکرد برون‌گرایانه» جنبش دانشجویی ایران باعث گردیده است تا این جنبش در طول ۷۶ سال گذشته پروسس حیات خود، نتواند مطالبه دموکراسی خواهانه جنبش دانشجویی ایران را در چارچوب تعیین وظایف دموکراتیک برای خود تبیین و تعریف علمی نماید.

در نتیجه، خلاء «تعیین وظایف دموکراتیک برای جنبش دانشجویی ایران» باعث گردیده است تا این جنبش در طول مبارزه دموکراسی خواهانه خود گرفتار انحرافات فراوانی بشود؛ و نتواند «سراب را از آب تشخیص دهد» و نتواند به عنوان «جنبش پیشرو» در چارچوب جبهه نیروهای دموکراتیک جامعه ایران «نقش تاریخی» خود را ایفا نماید؛ و هکذا، همین خلاء باعث گردیده است تا از خرداد ۷۶ الی زمانا هدا، جنبش دانشجویی ایران «مطالبات دموکراسی خواهانه خود را در چارچوب تکیه بر تضادهای جناح‌های درونی حکومت مطلقه فقهاتی دنبال نماید».

ماحصل آنچه که گفته شد:

۱ - «اصل کلیدی» که جنبش دانشجویی ایران در طول ۷۶ سال پروسس حیات خود (از شهریور ۲۰ الی الان) نتوانسته است به آن واقف بشود اینک: یک «جنبش» می‌باشد نه یک «حزب سیاسی»؛ و دلیل «جنبش بودن» آن این است که در طول ۷۶ سال گذشته دارای «مطالبات مشخص سیاسی» بوده است.

۲ - جنبش دانشجویی ایران یک «جنبش سیاسی» می‌باشد نه یک «جنبش صنفی»، چرا که «مطالبات جمعی این جنبش در ۷۶ سال گذشته مطالبات سیاسی بوده

است»؛ که این «مطالبات سیاسی» عبارت بوده است از «مطالبات دموکراسی خواهانه برای جامعه ایران».

۳ - جنبش دانشجویی ایران برعکس جنبش کارگران و مزدبگیران، نمی تواند یک «جنبش صنفی» یا «صنفی - سیاسی» باشد، چرا که «مطلبه صنفی مشترکی» در طول میانگین ۴ سال عمر دانشجویی نمی تواند به صورت فراگیر و سراسری برای دانشجویان ایران شکل بگیرد. در صورتی که این امر می تواند برای مثلاً «طبقه کارگر ایران» که میانگین ۳۰ سال کار کردن برای زندگی کردن دارد، اتفاق بیافتد. مثل «مطالبات حداقلی صنفی طبقه کارگر ایران» در شرایط امروز جامعه ایران که به صورت فراگیر و سراسری عبارتند از:

الف - افزایش دستمزد.

ب - امنیت شغلی.

ج - لغو قراردادهای موقت و قراردادهای سفید امضاء.

د - تشکیلات مستقل کارگری و غیره که در چارچوب این مطالبات مشترک حداقلی چهار مؤلفه‌ای طبقه کارگر امروز جامعه ایران، امکان تشکیل «جنبش صنفی طبقه کارگر ایران وجود دارد» و برای دستیابی به این جنبش صنفی تنها کافی است که این مطالبات مشترک طبقه کارگر ایران را به صورت یک «ضرورت حیاتی» برای طبقه کارگر ایران تبیین نمایم تا این طبقه توسط «خودآگاهی طبقاتی» (نه خودآگاهی کارگاهی)، به صورت فراگیر و سراسری دریابد که «حیات فردی و گروهی و طبقاتی‌اش در گرو دستیابی به این مطالبات چهار مؤلفه‌ای می‌باشد؛ و دریابد که او تنها توسط «اتحاد و تشکل و حرکت جمعی و مبارزه طبقاتی» می‌تواند به این مطالبات چهار مؤلفه‌ای حیاتی خود دست پیدا کند.

یادمان باشد که به موازات اینکه این مطالبات در جنبش کارگری از صورت کارگاهی خارج شود و شکل فراگیر و سراسری و طبقه‌ای پیدا کند، خود به خود جنبش

صنفی کارگری، وارد فرایند سیاسی می‌شود.

بنابراین در این رابطه است که جنبش دانشجویی ایران به علت اینکه:

اولاً برعکس جنبش کارگری که میانگین مدت عمر کار کردن یک کارگر در ایران ۳۰ سال می‌باشد، میانگین عمر دانشجویی یک دانشجو در ایران چهار سال است؛ و بعد از این چهار سال، دانشجو پس از ورود به بازار کار سرمایه‌داری حاکم بر جامعه ایران یا جذب طبقه متوسط شهری می‌شوند و یا جذب طبقه بورژوازی و یا حداکثر جذب طبقه مزدبگیران و زحمتکشان شهر و روستا می‌گردد. در نتیجه دانشجویان ایران نمی‌توانند در چارچوب ۴ سال عمر دانشجویی خود به جنبش مطالباتی صنفی فراگیر و سراسری دانشجویان ایران دست پیدا کنند، اما می‌توانند در بستر «تعریف وظایف دموکراتیک» برای خود، «جنبش سیاسی دموکراسی خواهانه» داشته باشند.

ثانیاً کارگر در دیسکورس «آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین، به عنوان ارگان‌های عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران» در ۴۱ سال گذشته «مشمول تمامی کسانی می‌شوند که با فروش نیروی کار خود در بازار سرمایه‌داری ایران، اعم از کار یدی و کار ذهنی، به صورت بالفعل و یا بالقوه، چه در گذشته (قبل از بازنشستگی) و چه در حال، امکان امرار معیشت و زندگی برای آنها ممکن می‌گردد». به عبارت دیگر، «از نظر آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین، آنچنانکه کارگر صنعتی یا پرولتاریا کارگر هستند، تمامی نیروهائی که در بخش‌های مختلف خدمات و توزیع و تولید سرمایه‌داری حاکم بر جامعه امروز ایران، توسط فروش نیروی کار ذهنی و یدی، به صورت بالقوه و بالفعل، چه در گذشته (قبل از بازنشستگی) و چه در حال امرار و معاش می‌کنند، نیز کارگر می‌باشند»؛ یعنی آنچنانکه بیش از یک میلیون نفر معلم ایرانی که امروز با فروش نیروی کار ذهنی خود زندگی می‌کنند، کارگر هستند، تمامی مزدبگیران اداری اعم از دولتی و بخش خصوصی و تعاونی که با فروش نیروی کار ذهنی و یدی خویش زندگی می‌کنند، نیز کارگر می‌باشند؛ و هکذا «تمامی دستفروشان

و زحمتکشان شهر و روستا و حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران که با «فروش نیروی کار خود» به صورت ذهنی و یدی، در شکل بالقوه و بالفعل زندگی می‌کنند، نیز کارگر هستند» و هکذا «تمامی کسانی که جز فروش نیروی کار ذهنی و یدی خود بستری جهت امرار معاش ندارند، اما در جامعه امروز ایران، بازار برای فروش نیروی کار خود پیدا نمی‌کنند و امروزه در جامعه ایران تحت عنوان ارتش ۱۵ میلیون نفری بیکاران نیروی ذخیره کار می‌باشند، نیز کارگر می‌باشند.»

ثالثاً در رویکرد آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین به عنوان ارگان‌های عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، در ۴۱ سال گذشته تنها معیار تعریف کارگر، فقط و فقط فروش نیروی کار ذهنی و یدی جهت تهیه معیشت می‌باشد، لذا در این رابطه است که آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین در چهل و یک سال گذشته (از سال ۵۵ تا سال ۹۶) حتی ترم‌های «مستضعف و مستضعفین» در چارچوب ترم «کارگر» همان نیروهای بالقوه و بالفعلی که چه در گذشته (قبل از بازنشستگی) و چه در حال، تنها توسط فروش نیروی کار یدی و ذهنی تأمین معیشت می‌کنند، تعریف کرده است؛ و هکذا «اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران که بستر ساز استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه جنبشی جامعه مدنی تکوین یافته از پائین (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) می‌باشد، در چارچوب همین تعریف از کارگر و مستضعف و مستضعفین معنی کرده است»؛ یعنی «مستضعف و مستضعفین» در رویکرد آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین به عنوان ارگان‌های عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته، عبارت بوده است از «کارگر یا کارگرانی که بالقوه و یا بالفعل چه در گذشته (قبل از بازنشستگی) و چه در حال، تنها با فروش نیروی کار، ذهنی و یدی خود می‌توانند زندگی کنند» آنچنانکه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دیسکورس آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین، به عنوان ارگان‌های عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته عبارت بوده است از «گروه‌های

اجتماعی بزرگ ایران که در اشکال مختلف، مطابق تقسیم کار اقتصادی در نظام سرمایه‌داری حاکم بر ایران، توسط فروش نیروی کار ذهنی و یدی به صورت بالقوه و بالفعل، چه قبل و چه حال، تهیه معیشت و زندگی می‌کنند تعریف می‌شوند.»

رایعاً برعکس دیسکورس دگماتیست و ارتجاعی اسلام فقاهتی و اسلام روایتی و اسلام ولایتی حاکم بر جامعه ایران که «مستضعف و مستضعفین» را در چارچوب «فقر و فقیر» معنی می‌کنند، آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین به عنوان ارگان‌های جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۱ سال گذشته (۵۵ تا ۹۶) اصلاً و ابداً «مستضعف و مستضعفین» را در چارچوب ترم فقر و فقیر تعریف نکرده است، چراکه آرمان مستضعفین و در ادامه آن نشر مستضعفین به عنوان ارگان‌های عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۱ سال گذشته، در ادامه راه معلم کبیرمان شریعتی معتقد بوده است که «مستضعف و مستضعفین» در رویکرد قرآن، به عنوان «تنها عامل دینامیک تاریخ بشر به سوی رهائی و سوسیالی است می‌باشد.

فراموش نکنیم که «قرآن در تبیین تاریخ و انسان و جامعه عامل محور می‌باشد و اصلاً و ابداً به جبر اعتقادی ندارد»؛ و تنها به همین دلیل است که قرآن در آیه ۵ سوره قصص می‌فرماید: «وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ - و اراده ما (خداوند) بر این قرار گرفته است که امامت و وراثت مستضعفین بر زمین، محتوم آینده تاریخ می‌باشد»، چراکه تنها با وراثت و امامت مستضعفین بر تاریخ است که بشریت با دستیابی به سوسیالیسم توسط «اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت، اعم از قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی، یا زر و زور و تزویر، توسط بازوی وراثت و امامت مستضعفین (تمامی نیروهائی که با فروش نیروی کار خود به صورت بالفعل و بالقوه و در اشکال یدی و ذهنی می‌توانند زندگی کنند) می‌توانند به رهائی کامل دست پیدا کنند.»

علیهذا، مستضعف و مستضعفین (آنچنانکه اسلام فقاهتی و روایتی و ولایتی، ۳۹ سال است که شبانه‌روز در جامعه ایران تبلیغ می‌کنند) به معنای گدا یا فقر یا فقیر، هرگز نمی‌توانند تنها به عنوان «پشتوانه و عامل دینامیک تاریخ بشر، به سوی رهائی و سوسیالیسم (اجتماعی کردن قدرت در سه شکل قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی یا زر و زور و تزویر) بشوند.

خامسا در همین رابطه است که آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین به عنوان ارگان‌های جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته، «به مبارزه با نابرابری‌های اقتصادی و سیاسی و حقوقی و اجتماعی مولود نظام سرمایه‌داری حاکم بر جامعه ایران» پرداخته است، نه به «مبارزه با فقر و تهیدستی» که بستر ساز ظهور «هیولای پوپولیسم» می‌باشد و آنچنانکه در آمریکای لاتین شاهدیم «طشت رویکرد پوپولیسم یا به اصطلاح آنها «سوسیالیست قرن بیست و یکم»، از آسمان به زمین افتاده است، چراکه در رویکرد آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین در ۴۱ سال گذشته، به لحاظ کلاسیک و ترمولوژی، «ترم فقر با ترم نابرابری، از فرش تا عرش متفاوت می‌باشد»، بنابراین، این تنها نابرابری‌های اقتصادی و سیاسی و حقوقی و اجتماعی مولود سرمایه‌داری حاکم بر ایران است (نه فقر) که در ۴۱ سال گذشته به چالش گرفته شده است.

پیر پیداست که در رویکرد آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین در ۴۱ سال گذشته، «ترم فقر در چارچوب ترم نابرابری قابل تعریف می‌باشد؛ اما برعکس، ترم نابرابری در چارچوب ترم فقر قابل تعریف نیست». لذا در همین رابطه بوده است که در ۴۱ سال گذشته آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین، جهت «مبارزه با سرمایه‌داری حاکم بر جامعه ایران، نابرابری‌های موجود جامعه ایران را اعم از نابرابری‌های اقتصادی و نابرابری‌های سیاسی و نابرابری‌های اجتماعی و نابرابری‌های حقوقی در راستای دستیابی به دموکراسی سوسیالیستی شریعتی (نه سوسیال دموکراسی قرن بیستم سرمایه‌داری اروپا) به چالش گرفته است، نه پدیده فقر، به صورت مکانیکی». پر واضح است که «کسی که تفاوت بین فقر با نابرابری نتواند بفهمد،

هرگز نخواهد توانست دموکراسی سوسیالیستی شریعتی که به معنای اجتماعی کردن قدرت در سه شکل سیاسی و اقتصادی و معرفتی، یا زر و زور و تزویر می‌باشد، فهم کند.»

سادساً من حیث المجموع، در دیسکورس آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین از کارگر تولیدی تا کارگر توزیعی و کارگر خدماتی و معلم و پرستار و دستفروش و راننده شرکت واحد و دیگر زحمتکشان شهر و روستا که در مناسبات سرمایه‌داری حاکم بر ایران، مجبور می‌شوند نیروی کار یدی و ذهنی خود را جهت معیشت خود و خانواده در بازار سرمایه‌داری به فروش برسانند، کارگر تلقی می‌باشند، لذا زمانیکه ما در آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین صحبت از طبقه کارگر می‌کنیم، مشمول همه نیروهای جامعه امروز ایران می‌شوند که با فروش نیروی کار ذهنی و یدی خود زندگی می‌کنند؛ اما در خصوص گروه اجتماعی چهار میلیون نفری دانشجوی در جامعه ایران، عدم امکان شکل‌گیری مطالبات صنفی سراسری باعث گشته است تا جنبش دانشجویی ایران در طول ۷۶ سال گذشته پروسس حیات خود، پیوسته یک جنبش سیاسی باشد و هرگز در طول ۷۶ سال گذشته، جنبش دانشجویی ایران این جنبش فرایند صنفی نداشته است.

۵ - «مطالبات مشترک سیاسی» جنبش دانشجویی ایران در طول ۷۶ سال پروسس حیات این جنبش که همان «مطالبات دموکراسی‌خواهانه» می‌باشد، از آنجائیکه به دلیل «بحران تئوریک» این جنبش نتوانسته است توسط نظریه‌پردازان جنبش دانشجویی ایران بر طرف گردد، در نتیجه، «مطالبات دموکراسی‌خواهانه جنبش دانشجویی ایران» در فرایندهای هفت گانه پروسس حیات جنبش دانشجویی ایران، نتوانسته است آبخور تعیین «وظایف دموکراتیک» برای این جنبش بشوند.

۶ - «بحران تئوریک» جنبش دانشجویی ایران در ۷۶ سال گذشته پروسس حیات این جنبش، در تمامی عرصه‌های مبارزه دموکراسی‌خواهانه این جنبش،

اعم از ایدئولوژی و استراتژی و تعیین وظایف حداقلی و حداکثری جاری و ساری بوده است؛ و در نتیجه همین بحران تئوریک ۷۶ ساله جنبش دانشجویی ایران باعث گردیده است تا شرایط برای کاهش مطالبات جنبش دانشجویی، به صورت پلکانی در عرصه زمان فراهم بشود.

فراموش نکنیم که چپ‌رو‌ها و راست‌رو‌های پی در پی جنبش دانشجویی ایران به خصوص در ۳۹ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، مولود همین «بحران تئوریک» جنبش دانشجویی ایران بوده است؛ که در تحلیل نهائی خود همین چپ‌رو‌ها و راست‌رو‌ها جنبش دانشجویی، عاملی جهت «کاهش مطالبات حداقلی و حداکثری دموکراتیک» جنبش دانشجویی ایران بوده است.

برای مثال اگر مشاهده می‌کنیم که در طول ۲۰ سال گذشته (از خرداد ۷۶ تا به امروز) خواسته‌ها و مطالبات دموکراتیک جنبش دانشجویی ایران در چارچوب اختلاف جناح‌های درونی حکومت (در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان) محدود و محصور و خلاصه شده است، این وضع و اسفای ۲۰ ساله گذشته جنبش دانشجویی ایران، هزینه‌ای است که این جنبش بابت چپ‌رو‌های کودکانه دوران دنباله‌روی از استراتژی پیشاهنگی سازمان‌های چریک‌گرا و ارتش خلقی و حزب‌گرایانه لنینستی دهه ۲۰ و ۳۰ و ۴۰ و ۵۰ پرداخت می‌نماید.

بنابراین دلیل اصلی کاهش مطالبات جنبش دانشجویی ایران بخصوص در ۲۰ سال بعد از خرداد ۷۶ همین «بحران تئوریک ۷۶ ساله جنبش دانشجویی ایران می‌باشد»؛ که خود این «بحران تئوریک» بسترساز تکوین استراتژی ۷۶ ساله دنباله‌روی با رویکرد برون‌گرایانه جنبش دانشجویی ایران شده است. یعنی با نگاهی هر چند اجمالی به گذشته ۷۶ ساله پروسس حیات این جنبش در هفت فرایند مختلف، از شهریور ۲۰ الی یومنا هذا، این حقیقت برای ما عریان می‌شود که استراتژی ثابت ولایت‌نیر جنبش دانشجویی ایران در طول ۷۶ سال گذشته عمر خود، فقط و فقط «دنباله‌روی از جریان‌های غالب سیاسی جامعه ایران بوده است». حال این «جریان

غالب» برای مدت زمانی حزب توده و جبهه ملی بوده است و برای زمانی دیگر احزاب و سازمان‌های چریک‌گرا و ارتش خلقی پیشاهنگ بوده و برای زمانی دیگر روحانیت موج‌سوار و از راه رسیده بوده است و از خرداد ۷۶ الی الان جناح‌های درونی حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشند، هیچ فرقی نمی‌کند. چرا که استراتژی همان «استراتژی دنباله‌روی از جریان‌ها و احزاب و جناح‌های غالب سیاسی برون از جنبش دانشجویی ایران می‌باشد».

لذا تا زمانیکه جنبش دانشجویی ایران نتواند از «بحران تئوریک ۷۶ ساله، به وسیله نظریه‌پردازان خود نجات پیدا کنند، نمی‌توانند استراتژی برون‌گرایانه و دنباله‌روی خود را دچار استحاله دینامیک بکنند» و تا زمانیکه استراتژی برون‌گرایانه و دنباله‌روی جنبش دانشجویی ایران «استحاله دینامیک» نشود، امکان دستیابی «به وظایف حداقلی و حداکثری دموکراتیک، اعم از آزادی‌های مدنی و آزادی‌های اجتماعی و آزادی‌های سیاسی، مثل آزادی بیان، یا آزادی قلم، یا آزادی مطبوعات، یا آزادی عقیده، یا آزادی تشکیلات صنفی و تشکیلات سیاسی و تشکیلات اجتماعی، برای جنبش دانشجویی ایران، وجود ندارد».

۷- «بحران تئوریک» جنبش دانشجویی ایران در ۷۶ سال گذشته پروسس حیات این جنبش، علاوه بر اینکه «بسترساز کاهش مطالبات دموکراتیک حداقلی و حداکثری» این جنبش شده است و علاوه بر اینکه عامل «آفت برون‌گرایانه و دنباله‌روی» این جنبش در عرصه استراتژی شده است و هکذا، علاوه بر اینکه باعث «غیبت جنبش دانشجویی در تند پیچ‌های حساس تاریخی ایران مثل ۲۸ مرداد ۳۲» گردیده است و هکذا، علاوه بر اینکه باعث گرفتار «پراگماتیست و روزمرگی» جنبش دانشجویی ایران شده است و هکذا، علاوه بر اینکه «بسترساز رکود مطلق در ۱۸ سال» (۵۸ تا ۷۶) شده است و هکذا، علاوه بر اینکه باعث «چپ‌روی‌های کودکانه در چهارده سال» (از شهریور ۲۰ تا بهار ۵۸) گردیده و هکذا، علاوه بر اینکه باعث گردیده تا در طول ۷۶ سال گذشته، «پروسس حیات جنبش دانشجویی ایران تمامی مواد تغذیه سیاسی و ایدئولوژیک و استراتژی و برنامه‌ای جنبش دانشجویی ایران از خارج از

این جنبش تهیه و آشپزی و تزریق یکطرفه بشوند»، از همه این‌ها مهم‌تر اینکه، جنبش دانشجویی ایران در ۷۶ سال گذشته عمر خود نتوانسته است به علت «بحران تئوریک» در عرصه «جنبش مطالبات دموکراتیک سیاسی خود روندی رو به اعتلا» داشته باشد؛ که برای فهم این موضوع کافی است که بدانیم که در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توانیم مطالبات را به سه دسته:

الف - مطالبات صنفی.

ب - مطالبات سیاسی.

ج - مطالبات اجتماعی، تقسیم نمائیم، که در رابطه با تعیین زیرمجموعه مطالبات سیاسی، باز می‌توانیم مطالبات سیاسی را به سه شاخه:

۱ - مطالبات دموکراتیک.

۲ - مطالبات سوسیالیستی.

۳ - مطالبات سوسیال دموکراتیک، تقسیم نمائیم؛ که در خصوص مطالبات جنبش دانشجویی در ۷۶ سال گذشته عمر این جنبش، آنچنانکه قبلاً مطرح کردیم، مطالبات ۷۶ ساله سیاسی جنبش دانشجویی فقط در چارچوب مطالبات دموکراسی خواهانه قابل تعریف می‌باشد، اما از آنجائیکه بر اثر «بحران تئوریک» ۷۶ ساله جنبش دانشجویی ایران این مطالبات دموکراسی خواهانه نتوانسته است در چرخه «اعتلای تئوریک به مطالبات سوسیالیستی و دموکراسی سوسیالیستی شریعتی ارتقاء پیدا کنند.»

در نتیجه در فرایندهای ششم و هفتم پروسس حیات جنبش دانشجویی ایران، این مطالبات دموکراسی خواهانه جنبش دانشجویی ایران به سوی «مطالبات لیبرالیستی» در شاخه‌های مختلف:

الف - لیبرالیست سیاسی.

ب - لیبرالیست اقتصادی.

ج - لیبرالیست معرفتی، سمت و سو پیدا کرده است که صد البته نباید نقش حسین حاجی فرج دباغ - عبدالکریم سروش - معمار نرم‌افزار کودتای فرهنگی بهار ۵۹ تا خرداد ۷۶ (به خصوص از بعد از پایان جنگ بین رژیم مطلقه فقهاتی و رژیم بعث صدام حسین) و از بعد از فوت مهندس مهدی بازرگان که باعث شد تا او به عنوان تنها بلندگوی لیبرالیسم مذهبی در جامعه ایران درآید و توسط اشاعه فرهنگ صوفیانه اجتماع‌ستیز و اراده‌ستیز و دنیاستیز مولوی، در جامعه استبدادزده و فقه‌زده و تصوف‌زده و جنگ‌زده ایران، تلاش می‌کرد تا تصوف غزالی و مولوی و حافظ به عنوان لیبرالیسم معرفتی، بسترساز لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم اقتصادی به کار گیرد و با پیوند با مثلث شوم و سیاه ضد شریعتی در عرصه جهانی که شامل سیدحسین نصر و داریوش شایگان و حسین حاجی فرج دباغ می‌شدند، پروژه لیبرالیسم ستیزه‌گر مذهبی در جامعه ایران تبلیغ نماید، از نظر دور بداریم.

حسین حاجی فرج دباغ از دهه ۷۰ پس از جدائی از هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی - مانند مهدی بازرگان - جهت انتقام از ولی نعمت‌های گذشته خود، برای پاک کردن نجاست‌های سیاسی دهه ۶۰ خود، تلاش کرد تا دانشگاه‌ها و جنبش دانشجویی ایران را به عنوان سرپل تثبیت حرکت خود قرار دهد. در نتیجه همین امر باعث گردید تا برای یک دهه جنبش دانشجویی ایران به علت همان بحران تئوریگ گذشته خود، گرفتار رویکرد لیبرالیسم مذهبی بشوند.

۸ - در فرایند پنج ساله (۴۷ تا ۵۱) جنبش خودآگاهی‌بخش ارشاد شریعتی، با اینکه شریعتی جنبش دانشجویی را به عنوان تکیه استراتژیک جنبش خودآگاهی‌بخش خود برگزیده بود، از آنجائیکه شریعتی می‌خواست از طریق تزریق یکطرفه تئوری و ایدئولوژی و عقیده خود، به جنبش دانشجویی ایران (که در آن شرایط گرفتار طوفان استراتژی پیشاهنگی چریک‌گرائی و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه لنینیستی شده بودند) این جنبش را گرفتار تحول بکند، «او، در این رابطه شکست خورد»،

یعنی شریعتی نتوانست «توسط تزریق یکطرفه اندیشه و تئوری و ایدئولوژی خود به ذهنیت عمومی جنبش دانشجویی ایران، این جنبش را دچار استحاله بکند»، زیرا به علت همان خصیصه برون‌گرایانه و دنباله‌روی جنبش دانشجویی ایران قبل از شریعتی، این ذهنیت عمومی جنبش دانشجویی ایران توسط سازمان‌ها و جریان‌ها و احزاب سه مؤلفه استراتژی پیشاهنگی اعم از چریک‌گرائی مدرن و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه لنینیستی اشباع شده بود.

هر چند که این اشباع ذهنیت عمومی جنبش دانشجویی توسط ذهنیت پیشاهنگی نتوانسته بود تا بحران تئوریک جنبش دانشجویی ایران را حل نماید، با همه این احوال حمایت جنبش دانشجویی از شریعتی در ۵ سال جنبش خودآگاهی‌بخش ارشاد، یک حمایت مشروط بود و آن اینکه جنبش دانشجویی ایران می‌خواست از جنبش خودآگاهی‌بخش ارشاد شریعتی به صورت ابزاری به عنوان یک سرپل، جهت دستیابی به پیشاهنگ چریک‌گرا و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه لنینیستی استفاده نمایند و این پروژه‌ای بود که تا آخر شریعتی نتوانست در عرصه جنبش خودآگاهی‌بخش ارشاد خود آن را فهم نماید.

باری، «یکی از دلایل عمده شکست جنبش خودآگاهی‌بخش پنج ساله ارشاد شریعتی (۴۷ تا ۵۱)، تکیه استراتژیک شریعتی بر جنبش دانشجویی بود» که این جنبش دانشجویی در آن زمان به علت «بحران تئوریک» خود هر روز آویزان یک جریان برون‌جنبشی می‌شد و در آن زمان ۵ ساله جنبش خودآگاهی‌بخش ارشاد شریعتی، این جنبش گرفتار رویکرد سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی بود.

بنابراین اگر می‌بینیم که شریعتی در کنفرانس «شهادت» و «پس از شهادت» و جزوه «حسن و محبوبه» در چارچوب فرهنگ پیشاهنگی و چریک‌گرائی سخن می‌گوید (نه پیشگامی)، باید به تاثیرات جنبش برون‌گرایانه و دنباله‌رو دانشجویی بر شریعتی عنایت کنیم. البته از اواخر دوران پنج ساله جنبش خودآگاهی‌بخش ارشاد شریعتی و به خصوص از بعد از بسته شدن ارشاد توسط ساواک رژیم توتالتیر و کودتائی

پهلوی دوم، او به این اشتباه خود در رابطه با تکیه استراتژیک بر جنبش دانشجویی ایران پی برد؛ اما دیگر فرصت و زمان و امکان از کف او بیرون رفته بود؛ و «برای شریعتی جز نوشدارو خوردن بعد از مرگ سهراب، راهی وجود نداشت»، چراکه شریعتی از بعد از بسته شدن ارشاد به خوبی دریافته بود که «علت بن بست جنبش خودآگاهی بخش ارشاد او، در زمان دستگیری و بعد از آزادی از زندان تا اردیبهشت ۵۶، همین غیبت بازوی اجرائی و سازمان‌گری بود» که شریعتی در دوران ۵ ساله جنبش خودآگاهی بخش ارشاد خود، فکر می‌کرد که می‌تواند این خلأ توسط تکیه استراتژیک بر جنبش دانشجویی پر کند؛ که البته نشد. آنچنانکه می‌توانیم در این رابطه به ضرس قاطع داوری کنیم که اگر شریعتی به جای تکیه استراتژیک بر جنبش دانشجویی ایران، بر هر کدام از گروه‌های اجتماعی غیر از جنبش دانشجویی تکیه می‌کرد، برنده می‌شد؛ و جنبش خودآگاهی بخش ارشاد شریعتی می‌توانست از بعد از آبان ۵۱ یعنی پس از بسته شدن ارشاد ادامه پیدا کند.

۹ - در خصوص قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران اگر بخواهیم به صورت تئوریک آسیب‌شناسی کنیم، باید بگوئیم که:

الف - آبخور نظری و عملی قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران همان جریان تازه‌زایش یافته از درون حکومت بود که در خرداد ۷۶ جهت بالا بردن قدرت چانه‌زنی خود (در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت) و از بعد از سپری شدن مدت ۹ سال از عمر رهبری خامنه‌ای (۶۸ تا ۷۶) از آنجائیکه جریان غالب و ستیزه‌گر و بازوی اختناق و سرکوب در دهه ۶۰ تحت عنوان سازمان روحانیون در خرداد ۷۶ دریافت که دیگر نمی‌تواند مانند زمان خمینی و دهه ۶۰ در دوران رهبری خامنه‌ای (که هسته سخت این رژیم در دست جناح راست و حزب پادگانی خامنه‌ای قرار گرفته بود) نمی‌تواند منتظر شفای این امامزاده جهت تقسیم قدرت با آنها بنشیند، در نتیجه این امر باعث گردید تا جریان مغلوب در سال ۷۶ (پس از پایان دوران دولت پنجم و ششم اکبر هاشمی رفسنجانی که دولت سرکوب و اختناق و جنایت و فاجعه بود)، لباس خشونت و

جنایت دهه ۶۰ از تن خود بیرون کنند و به جای آن لباس به اصطلاح اصلاح‌گرایانه به تن نمایند.

علیهذا، در خرداد ۷۶ و در جریان انتخابات دولت هفتم بود که جنبش دانشجویی پس از ۱۸ سال رکود مطلق (۵۹ تا ۷۶) با تکیه و تمسک و چنگ انداختن به دامن این جناح نو پا کوشیدند تا خود را از آن رکود مطلق، مولود کودتای سیاه فرهنگی بهار ۵۹ نجات دهند، همین امر باعث گردید تا پیوند یکطرفه بین جنبش دانشجویی با جریان به اصطلاح اصلاح‌گر حکومتی، تحت مدیریت سیدمحمد خاتمی تکوین پیدا کند و همین عامل بسترساز آن شد که به لحاظ نظری و عملی آبخور قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران، توسط همین پیوند با جریان به اصطلاح اصلاح‌طلب درون حکومت صورت پذیرد؛ و این یک امر طبیعی بود، چراکه آنچنانکه قبلاً هم اشاره کردیم، جنبش دانشجویی ایران به علت همان بحران تئوریک ۷۶ ساله خود، پیوسته توسط استراتژی دنباله‌روی و رویکرد برون‌گرایانه خود تلاش می‌کرد تا با تاسی بر جریان‌ها و احزاب و جناح‌های غالب سیاسی حرکت خود را به صورت نظری و عملی شکل دهد. در نتیجه، آفت اصلی قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران همین پیوند آبخوری با جریان به اصطلاح اصلاح‌طلب درون حکومت تحت مدیریت سید محمد خاتمی بود.

ب - گرچه جنبش دانشجویی ایران در طول ۷۶ ساله پروسس حیات خود (از شهریور ۲۰ تا به امروز) پیوسته تلاش کرده است تا با چنگ زدن بر جریان‌ها و احزاب و جناح‌های سیاسی از آنها برای خود «ایجاد نماینده سیاسی» بکنند، اما در این رابطه داوری نهائی ما بر این امر قرار دارد که جنبش دانشجویی ایران در طول ۷۶ سال گذشته عمر خود شکست خورده است. به عبارت دیگر، جنبش دانشجویی ایران در طول ۷۶ سال گذشته عمر خود «نماینده سیاسی» نداشته است. هر چند که (به خیال خود) فکر می‌کردند که این سازمان‌ها و احزاب سیاسی و جناح‌های درونی قدرت که به ظاهر از آنها حمایت می‌کنند، «نمایندگی سیاسی جنبش دانشجویی می‌باشند؛ ولی واقعیت امر حکایت از این امر داشته است که

هیچکدام از این سازمان‌ها و احزاب سیاسی و جناح‌های درونی قدرت، به عنوان نماینده سیاسی جنبش دانشجویی ایران از مطالبات سیاسی جنبش دانشجویی ایران حمایت و پشتیبانی نکرده‌اند». تنها تلاش این سازمان‌ها و احزاب و جناح‌های درونی قدرت این بوده است «تا از جنبش دانشجویی ایران یا سربازگیری کنند و یا به عنوان نردبان قدرت استفاده نمایند.»

لذا این همه باعث گردیده است تا جنبش دانشجویی ایران در طول ۷۶ سال گذشته عمر خود «فاقد نماینده سیاسی» باشند که این «فقدان نمایندگی سیاسی جنبش دانشجویی ایران باعث گردیده است تا این جنبش نتواند به صورت پیگیر و مستمر جنبش مطالبات سیاسی و دموکراتیک خود را دنبال نمایند». البته خود میانگین عمر چهار ساله دانشجو باعث گردیده تا جنبش دانشجویی بر آب روان سوار باشد. در نتیجه این امر باعث گردیده است تا «فقدان نماینده سیاسی جنبش دانشجویی عامل دیگری برای کاهش مطالبات دموکراتیک جنبش دانشجویی بشود»، چراکه برای نمونه در طول ۲۰ سال گذشته فرایند هفتم جنبش دانشجویی ایران (۷۶ تا ۹۶) به علت اینکه از یکطرف جنبش دانشجویی دارای نماینده سیاسی در قدرت نبوده و از طرف دیگر در چارچوب استراتژی دنباله‌روی و رویکرد برون‌گرایانه خود، این جنبش تلاش کرده است تا با تکیه بر جناح‌های درونی حکومت و حرکت کردن در شکاف بین جناح‌های درونی قدرت، جنبش مطالبات سیاسی خود را دنبال نمایند.

با همه این تفاسیر اگر بخواهیم در باب حرکت ۲۰ ساله فرایند هفتم (خرداد ۷۶ تا ۹۶) جنبش دانشجویی ایران به داورى بنشینیم، باید بگوئیم که «تنها بازنده این میدان، جنبش دانشجویی ایران بوده است»، چراکه در طول ۲۰ سال گذشته، جناح‌های درونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توانسته‌اند توسط برخورد ابزاری کردن با جنبش دانشجویی هم به کرسی‌های قدرت دست پیدا کنند و هم قدرت چانه‌زنی خود را در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت با جناح رقیب بالا ببرند». در عوض جناح‌های رنگارنگ درونی قدرت اعم از سفید و سبز و بنفش و سیاه و غیره هیچکدام پس از کسب قدرت به عنوان «نماینده سیاسی جنبش دانشجویی»

از مطالبات دموکراتیک وعده داده شده قبل از انتخابات به جنبش دانشجویی دفاع نکرده است.

در نتیجه همین امر باعث گردیده تا رفته رفته مطالبات سیاسی و دموکراتیک جنبش دانشجویی در برابر این جناح‌های رنگارنگ درون قدرت کاهش پیدا کند، آنچنانکه امروز (و در انتخابات دولت دوازدهم شاهد بودیم) اصلاً و ابداً بین مطالبات جنبش دانشجویی و مطالبات شیخ حسن روحانی در جنگ قدرت با جناح رقیب نمی‌توانیم تفاوتی قائل بشویم؛ که معنای این داوری ما آن است که بر اثر «کاهش مطالبات سیاسی جنبش دانشجویی ایران برابری و توازن بین مطالبات جنبش دانشجویی و جناح‌های درونی قدرت حاصل شده است»؛ که معنای دیگر این حرف می‌تواند این باشد که اصلاً دیگر مطالبه‌ای برای جنبش دانشجویی باقی نمانده است؛ یعنی:

هر چه آن خسرو کند شیرین کند چون درخت تین که جمله تین کند

مولوی

پر پیداست که دلیل اصلی ذبح شدن مطالبات دموکراتیک و سیاسی جنبش دانشجویی در پای تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت، «اعتقاد جنبش دانشجویی به صندوق‌های رأی رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد»؛ و اعتقاد این جنبش به اینکه «راه دستیابی به مطالبات دموکراتیک در جامعه امروز ایران نه از طریق جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین، بلکه تنها از طریق ورود به شکاف جناح‌های درونی حکومت، توسط صندوق‌های رأی ممکن می‌باشد»؛ که خروجی نهائی این اعتقادات جنبش دانشجویی ایران این می‌شود که «بایکوت کردن صندوق‌های رأی توسط جنبش دانشجویی، به معنای مرگ و بی‌حرکتی و پاسیف شدن این جنبش می‌باشد.»

بنابراین، در این رابطه است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که یکی دیگر از آفت‌های قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران، نداشتن نماینده سیاسی در

قدرت است. با اینکه این جنبش در جریان انتخابات دولت هفتم در خرداد ۷۶ نردبان اصلی صعود جناح به اصطلاح اصلاح طلب درون حکومتی بود و با اینکه آبخور نظری و عملی این جنبش در جریان قیام تیرماه ۷۸ همان آبخور نظری و عملی جریان به اصطلاح اصلاح طلب بود و با اینکه استارت اولیه این قیام توسط تعطیلی روزنامه سلام، ارگان سیاسی جریان به اصطلاح اصلاح طلب زده شد، با همه این تفاسیر، جناح فرصت طلب به اصطلاح اصلاح طلب، پس از ورود به ساختمان پاستور و صعود بر کرسی‌های قدرت تمامی وعده و وعیدهای گذشته خود را وجه معامله با پیوند با حزب پادگانی خامنه‌ای قرار دادند. تا آنجا که دیدیم، در پایان کار پس از رسیدن وقت ترک ساختمان پاستور، همین سیدمحمد خاتمی با چشمان گریان در برابر مردم ایران اعتراف کرد که در طول ۸ سال دولت هفتم و هشتم خود، «جز یک تدارکاتچی در خدمت رژیم مطلقه فقاهتی نبوده است.»

علی ایحال این همه باعث گردید تا در جریان قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران به علت همین فقدان نماینده سیاسی در قدرت، شرایط جهت سرکوب این جنبش توسط مشارکت جناح‌های درونی قدرت تحت مدیریت هسته سخت رژیم مطلقه فقاهتی که همان حزب پادگانی خامنه‌ای می‌باشد، فراهم گردد.

۱۰ - از آنجائیکه در تحلیل نهائی «جنبش دانشجویی ایران جزء جنبش‌های دموکراتیک ایران می‌باشد» با عنایت به اینکه «کلاً جنبش‌های دموکراتیک، پتانسیل آن را دارند تا بستری برای اعتلای دیگر جنبش‌ها از جمله جنبش‌های سوسیالیستی که در رأس آنها جنبش طبقه کارگر ایران قرار دارد، بشوند»، از آنجائیکه در جامعه استبدادزده و فقه‌زده و تصوف‌زده و جنگ‌زده امروز ایران، «وظایف دموکراتیک، اعم از آزادی‌های مدنی و آزادهای اجتماعی و آزادی‌های سیاسی، دارای الویت می‌باشند» و «بدون بسترسازی توسط وظایف دموکراتیک، امکان دستیابی به وظایف سوسیالیستی وجود ندارد»، در نتیجه همین پیوند بین وظایف دموکراتیک و وظایف سوسیالیستی در جامعه امروز ایران باعث گردیده است تا جنبش دانشجویی ایران در شرایط خودویژه امروز جامعه ایران،

نه تنها از پتانسیل به حرکت درآوردن شاخه‌های دیگر جنبش‌های دموکراتیک ایران، اعم از شاخه زنان و شاخه پرستاران و شاخه معلمان و شاخه کارمندان و شاخه بازنشستگان و شاخه دانش‌آموزان و غیره برخوردار می‌باشد، بلکه مهمتر از آن، از آنچنان پتانسیلی برخوردار است که حتی توانایی آن را دارد که شاخه‌های جنبش سوسیالیستی ایران، اعم از شاخه جنبش کارگری و شاخه جنبش مزدبگیران و شاخه جنبش زحمتکشان شهر و روستا و شاخه جنبش حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران را به حرکت در آورد؛ و حلقه اتصال بین شاخه بزرگ جنبش‌های دموکراتیک با شاخه جنبش‌های سوسیالیستی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بشود.

در نتیجه همین امر باعث گردیده است تا در شرایط امروز جامعه ایران که توازن قوا به سود حاکمیت مطلقه فقهاتی می‌باشد و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چارچوب برتری توازن قوا به نفع خود می‌کوشد تا چتر اختناق و سرکوب بر جامعه ایران حاکم کند و در راستای تثبیت برتری خود در این توازن قوا تلاش می‌کند تا امکان هر گونه «تشکیلات مستقل از جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بگیرد» و از آنجائیکه تا زمانیکه توازن قوا بین جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، با رژیم مطلقه فقهاتی حاصل نشود، امکان دستیابی به فضای باز و کار علنی و توسعه سیاسی و تشکیلات مستقل برای زحمتکشان و محرومین ایران وجود ندارد، برای «دستیابی به این توازن قوا» در این شرایط تندپیچ تاریخ جامعه ایران، جنبش دانشجویی ایران می‌تواند به عنوان یک عامل تعیین کننده، مطرح شود.

شاید بهتر باشد که در این رابطه اینچنین داوری کنیم که تا زمانیکه جنبش دانشجویی ایران در کنار جنبش‌های دموکراتیک و سوسیالیستی جامعه ایران قرار نگیرد، امکان دستیابی به توازن قوا بین جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و رژیم مطلقه فقهاتی وجود ندارد. مضافاً اینکه برای فهم حساسیت جایگاه جنبش دانشجویی ایران، می‌توانیم به نقش جایگاه این جنبش در عرصه بالا بردن قدرت چانه‌زنی جناح‌های درونی رژیم مطلقه فقهاتی نیز توجه کنیم، چراکه از خرداد ۷۶ الی

الان، جناح‌های درونی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، جهت بالا بردن قدرت چانه‌زنی در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین خود، نیاز وافر به جنبش دانشجویی پیدا کرده‌اند. لذا در این رابطه می‌توان داوری کرد که جناح رقیب هسته سخت رژیم مطلقه فقاهتی هرگز بدون حمایت جنبش دانشجویی ایران نمی‌تواند وارد ساختمان پاستور بشوند و یا توازن نمایندگان مجلس را به سود خود تغییر دهند.

همچنین، آنچنانکه جنبش کارگری ایران جهت دستیابی به تشکیلات مستقل کارگری نیازمند به حمایت و پیشروئی حرکت کارگران صنعت نفت ایران می‌باشند و آنچنانکه در جریان مبارزه سندیکا‌های مستقل کارگری شرکت هفت تپه و شرکت واحد اتوبوسرانی تجربه کردیم، بدون حضور و حمایت سندیکا‌های مستقل کارگران صنعت نفت ایران (به علت اینکه توازن‌قوا بین رژیم مطلقه فقاهتی و جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در شرایط موجود به نفع رژیم مطلقه فقاهتی می‌باشد و رژیم مطلقه فقاهتی توان سرکوب جنبش کارگری را دارد)، جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نمی‌توانند بدون حضور جنبش دانشجویی ایران چه در عرصه مبارزه صنفی و چه در عرصه مبارزه سیاسی، به اهداف خود دست پیدا کنند. البته بطوریکه در قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران مشاهده کردیم، با عنایت به اینکه جوهر حرکت جنبش دانشجویی ایران سیاسی می‌باشد و جنبش دانشجویی ایران هرگز نمی‌تواند در چارچوب مطالبات جمعی و سراسری و فراگیر و پایدار صنفی حرکت کنند، همین مضمون سیاسی جنبش دانشجویی ایران باعث گردید تا با عنایت به مضمون صنفی یا مضمون صنفی سیاسی جنبش مطالبات دیگر گروه‌های اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، این جنبش نقش پیشرویی نیز برای جنبش مطالباتی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران داشته باشد.

البته داوری ما در اینجا در رابطه با جایگاه پیشرو جنبش دانشجویی در عرصه فرایند سیاسی جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نیست، بلکه این داوری فقط مشمول فرایند صنفی و صنفی - سیاسی جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین

ایران می‌باشد. جا دارد در همین جا به نکته دیگری هم اشاره کنیم و آن اینکه به علت همین جوهر سیاسی مبارزه جنبش دانشجویی ایران در شرایطی که (مثل جامعه امروز ایران) جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران هنوز در بحران ۳۸ ساله تشکیلاتی به سر می‌برند و هنوز جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به مرحله اتحاد و مبارزه فراکارگاهی و مبارزه سندیکایی مستقل دست پیدا نکرده‌اند و تشکیلات زرد حکومتی، قدرت هژمونی زحمتکشان شهر و روستاهای ایران را در دست دارند، جنبش دانشجویی ایران به محض ظهور، به جای پیوند با جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، یا در پیوند با احزاب و سازمان‌های جنبش سیاسی ایران قرار می‌گیرند و یا اینکه در پیوند با جناح‌های درونی رژیم مطلقه فقهاتی برای بالا بردن قدرت چانه‌زنی آنها در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین خود، با آنها متحد می‌شوند و این موضوع از آفت‌های استراتژیک جنبش دانشجویی ایران است؛ که جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران هم در عرصه قیام تیرماه ۷۸ و هم در جریان قیام سال ۸۸ جنبش دانشجویی ایران تجربه کرده‌اند. طبیعی است که علت ضعف جنبش دانشجویی ایران در این رابطه به علت سیاسی بودن جوهر جنبش مطالباتی دانشجویی و عدم پراتیک صنفی مبارزه سیاسی دانشجویان می‌باشد.

یادمان باشد که در جریان قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران که این جنبش در طول عمر رژیم مطلقه فقهاتی، برای اولین بار توانست با جنبش اجتماعی ایران پیوند ایجاد نماید، به علت عدم تجربه و پراتیک مشترک با جنبش اجتماعی، جنبش دانشجویی ایران نتوانست در جریان قیام تیرماه ۷۸ هژمونی جنبش اجتماعی ایران را مدیریت نماید. در نتیجه همین عدم توان جنبش دانشجویی ایران در مدیریت و هدایت‌گری و هژمونی و سازمان‌گری جنبش اجتماعی در جریان قیام فوق، باعث گردید تا رژیم مطلقه فقهاتی توسط پروژه گاز انبری حزب پادگانی خامنه‌ای، تحت مدیریت شیخ حسن روحانی دبیر شورای امنیت ملی رژیم و محمدباقر قالیباف فرمانده وقت نیروهای انتظامی، کل قیام را تار و مار نماید و صورت حساب را

پاک کند.

البته در مرحله سرکوب، به علت عقب‌نشینی جنبش اجتماعی ایران، هیچگونه حمایتی از طرف جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نصیب جنبش دانشجویی ایران نشد؛ و همین امر عامل موفقیت حزب پادگانی خامنه‌ای، جهت سرکوب قیام تیرماه ۷۸ گردید، بر این مطلب بیافزاییم که عین همین آفت باعث سرکوب جنبش سبز در سال ۸۸ شد، چراکه در جریان قیام جنبش سبز در سال ۸۸ هم هیچگونه حمایتی از جانب جنبش کارگری و زحمتکشان از جنبش اجتماعی و جنبش دانشجویی حاضر در صحنه نشد؛ و همین موضوع عامل موفقیت حزب پادگانی خامنه‌ای جهت سرکوب قیام جنبش سبز در سال ۸۸ گردید.

البته، آنچنانکه در آسیب‌شناسی قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران مطرح کردیم، یکی از آفت‌های دیگر قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران که بستر ساز شکست جنبش دانشجویی ایران در برابر حمله گاز انبری حزب پادگانی خامنه‌ای شد، «محدود بودن قیام تیرماه ۷۸ به تهران بود». هر چند که در بعضی از کلان شهرها مثل شیراز یا تبریز حمایت‌های حاشیه‌ای از این قیام جنبش دانشجویی گردید، ولی نباید فراموش کنیم که این حمایت‌ها، صورت پراکنده و غیر متمرکز و غیر سازماندهی شده داشت. لذا اگر جنبش دانشجویی ایران در جریان قیام تیرماه ۷۸ می‌توانست به صورت فراگیر و سراسری و سازماندهی شده، جنبش دانشجویی ایران را در سطح کشور مدیریت نماید، همراه با پیوند با جنبش اجتماعی ایران، توازن قوا و شرایط کاملاً به سود جنبش دانشجویی ایران تغییر می‌کرد. در نتیجه دیگر حزب پادگانی خامنه‌ای توان سرکوب «گاز انبری» یا «لوله کردم» پیدا نمی‌کرد. عین همین آفت در جریان قیام جنبش سبز در سال ۸۸ گریبانگیر جنبش سبز شد، چراکه هر چند جنبش سبز در تحلیل نهائی توانست توسط فراخوانی و تجمع بیش از چهار میلیون نفر در روز ۲۵ خرداد سال ۸۸ (طبق آمار محمدباقر قالیباف شهردار تهران)، خود را از فرایند جنبش سیاسی و دایره جناح‌های درونی قدرت خارج

کند و در پیوند با جنبش اجتماعی قرار بگیرد و جنبش دانشجویی ایران را (که تا آن زمان در پیوند با شیخ مهدی کروبی قرار داشت و رأی این جنبش در انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸ به صندوق حزب اعتماد شیخ مهدی کروبی ریخته شده بود)، جذب جنبش سبز بکنند و با جذب جنبش دانشجویی حتی شیخ مهدی کروبی و حزب اعتماد او را جذب جنبش سبز نمایند، با همه این احوال از آنجائیکه جنبش سبز و هسته سخت آن تحت مدیریت و هژمونی میرحسین موسوی، تجربه قبلی مدیریت و هژمونی جنبش اجتماعی نداشت و حداکثر تجربه تشکیلاتی میرحسین موسوی بازگشت پیدا می‌کرد، به دوران حضور او در پست قائم مقامی سیدمحمد بهشتی در حزب جمهوری اسلامی در سال‌های ۵۸ تا ۶۴، از آنجائیکه آن تجربه میرحسین موسوی در رابطه با یک حزب صد در صد حکومتی و در خدمت خمینی بود، طبیعی بود که میرحسین موسوی و جنبش سبز در قیام سال ۸۸ نمی‌توانست از پتانسیل سازماندهی جنبش‌ها و به خصوص جنبش کارگری ایران برخوردار باشد.

در نتیجه همین فقدان تجربه باعث گردید تا میرحسین موسوی از ۲۵ خرداد ۸۸ که جنبش سبز توانست چهره جنبش اجتماعی به خود بگیرد و از «فرایند جنبش سیاسی درون رژیم مطلقه فقهاتی، وارد فرایند جنبش اجتماعی بشود»، نتواند جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را جهت تغییر قوا به نفع خود هدایت نماید و یا آنچنانکه خود او در تجمع بیش از چهار میلیون نفری روز ۲۵ خرداد در خیابان آزادی تهران با بلندگوی دستی وعده داد (و توسط آن هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی را تهدید کرد)، نتوانست جنبش کارگری ایران را مانند ۱۸ شهریور ماه ۵۷ به جنبش اجتماعی و جنبش سبز پیوند دهد، تا توسط آن شرایط برای اعتصاب فراگیر کارگران فراهم سازد. چراکه جنبش کارگری ایران در آن زمان در حصار جنبش حداقلی مطالبات صنفی خود (مثل افزایش حداقل دستمزد یا امنیت شغلی یا استحاله کارگران قراردادی و یا امکان دستیابی به تشکیلات مستقل سندیکایی و اتحادیه‌ای و غیره)، زمین‌گیر شده بود و اصلاً در باب این مطالبات حداقل صنفی خود، در برنامه‌ها و بیانیه‌های موسوی و جنبش سبز جایگاهی نمی‌دید.

در نتیجه جنبش کارگری ایران هرگز حاضر نشد در سال ۸۸ میرحسین موسوی و جنبش سبز را به عنوان نماینده سیاسی خود در برابر رژیم مطلقه فقهاتی بپذیرد؛ زیرا در دوران ۸ ساله نخست وزیری میرحسین موسوی، جنبش کارگری ایران با گوشت و پوست خود احساس کرده بودند که میرحسین موسوی بیش از آنکه مدافع حقوق طبقه کارگر ایران باشد، مدافع حفظ قدرت رژیم مطلقه فقهاتی است، البته همین خلاء طبقه کارگر در قیام جنبش سبز در سال ۸۸ عامل اصلی شکست این جنبش را فراهم کرد، آنچنانکه در سال ۵۷ عامل اصلی پیروزی انقلاب ضد استبدادی مردم ایران پیوند جنبش کارگری از بعد از ۱۸ شهریور ۵۷ به جنبش اجتماعی ایران بود؛ که باعث گردید تا با پیوند جنبش کارگری به جنبش اجتماعی، توازن قوا بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی تغییر نماید.

۱۱ - علل کاهش مطالبات جنبش دانشجویی ایران در شرایط خودویژه امروز جامعه ایران به دلیل آن است که:

اولاً جنبش دانشجویی ایران یک جنبش مطالبه‌محور می‌باشد.

ثانیاً جنبش دانشجویی ایران به علت اینکه پیوسته دارای مطالبات سیاسی بوده است، نمی‌تواند از مطالبات صنفی و اجتماعی جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به صورت فراگیر حمایت نماید. همین امر باعث می‌گردد تا برعکس جنبش کارگران و زحمتکش‌ان و محرومین که همیشه مطالبات سیاسی آنها از کانال مطالبات صنفی و اقتصادی و اجتماعی آنها عبور می‌کند و به مجرد فراگیر شدن مطالبات صنفی و اقتصادی و اجتماعی آنها، جنبش مطالباتی آنها سیاسی می‌گردد. جنبش دانشجویی از زمان استارت حرکتش در چارچوب مطالبات سیاسی تکوین پیدا می‌کند؛ و در چارچوب تعیین و تعریف وظایف دموکراتیک برای خود، تلاش می‌کنند تا به آن مطالبات سیاسی دست پیدا کنند؛ اما از آنجائیکه در شرایطی که توازن قوا به سود حاکمیت باشد و حاکمیت قدرت سرکوب و اختناق داشته باشد، جنبش دانشجویی نمی‌تواند به صورت دموکراتیک وظایف دموکراتیک خود را به انجام برساند.

در چنین شرایطی، جنبش دانشجویی ایران به علت اینکه «فاقد پتانسیل سازمان‌گرایانه و تشکیلاتی مستقل می‌باشند» در نتیجه این امر باعث می‌گردد که آنچنانکه امروزه شاهد هستیم، برای جنبش دانشجویی ایران راهی جز این نماند که جهت دنبال کردن اهداف سیاسی خود بر شکاف و تضادهای جناح‌های درونی قدرت متوسل بشود. همین «تاکتیک‌محوری تکیه بر شکاف و تضادهای جناح‌های درونی حکومت، باعث گردیده است تا جنبش دانشجویی ایران، گرفتار ورطه کاهش مطالبات خود جهت هم‌فاز کردن با مطالبات جناح‌های درونی حکومت، کاهش بدهد». تا آنجا که آنچنانکه «در انتخابات دولت دوازده دیدیم، آنچنان این کاهش مطالبات با جناح‌های درونی حکومت شکل گرفته بود که جنبش دانشجویی ایران تنها بدل شده بود به سیاهی لشکر اردوگاه روحانی»؛ و همین امر باعث گردیده است تا مطالبات جنبش دانشجویی ایران امروزه به علت «فقدان پتانسیل درونی و فقدان تشکیلات مستقل و سازمان‌گری فراگیر و سراسری، نه اجتماعی باشد نه سیاسی و نه اقتصادی». در نتیجه دغدغه این جنبش امروزه نه دغدغه مدنی و نه دغدغه حقوق اجتماعی و حقوق سیاسی برای جامعه ایران می‌باشد، بلکه «دفع افسد به وسیله فاسد، یا انتخاب بین بد و بدتر می‌باشد».

پر واضح است که در چارچوب این رویکرد جنبش دانشجویی ایران «تمامی راه‌ها برای این جنبش، به رم ختم می‌گردد» و تنها راه نجات او (به ناچاری)، از طریق صندوق‌های رأی رژیم مطلقه فقهاتی می‌گذرد؛ و به همین دلیل است که هر چند در طول مبارزات انتخاباتی رژیم مطلقه فقهاتی برای چند صباحی این جنبش در کادر فضای انتخاباتی کاذب ایجاد شده توسط رژیم به صورت صوری فعال می‌گردد، بی‌شک به موازات پایان خیمه شب بازی‌های انتخابات رژیم و حاکم شدن جناحی از جناح‌های درونی قدرت، جنبش دانشجویی ایران دوباره در لاک خود فرو می‌رود؛ و تا انتخابات بعدی این رکود جنبش ادامه پیدا می‌کند. در نتیجه تکرار این قصه باعث گردیده است تا رکود حاکم بر جنبش دانشجویی ایران پیوسته پیچیده‌تر بشود.

بی‌شک تنها راه رهائی جنبش دانشجویی ایران از این رکود اتحادسوز آن است که به جای رویکرد برون‌گرایانه و تکیه مکانیکی کردن بر شکاف و تضاد جناح‌های درونی قدرت حاکم و کاهش دادن مطالبات خود جهت هم‌فازی با این جناح‌های درونی قدرت، «توسط رویکرد دینامیکی به آسیب‌شناسی همه جانبه خود بپردازند تا توسط آن بتوانند با بازتولید جنبش دانشجویی ایران و جنبش مطالبات سیاسی خود و بازسازی سازماندهی فراگیر و سراسری و تبیین دوباره وظایف دموکراتیک خود در این شرایط، در چارچوب استراتژی جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین، بسترساز اعتلای دوباره جنبش دانشجویی ایران بشوند.»

یادمان باشد که ریشه رکود فعلی جنبش دانشجویی ایران فقط محدود به رابطه جنبش دانشجویی با دانشجویان و یا با جناح‌های درونی حاکمیت نمی‌شود، بلکه مهمتر از آنها، فاصله بین این جنبش با جنبش‌های مستقل مدنی، اعم از جنبش‌های اقتصادی و جنبش‌های اجتماعی و جنبش‌های سیاسی (در غیبت جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین)، می‌باشد؛ زیرا اگر در جامعه، جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین تکوین پیدا کند و جنبش‌های مدنی در این جامعه فعال و رو به اعتلا باشند، شرایط برای تکوین و پیوند تشکیلات مستقل این جنبش‌ها فراهم می‌گردد. در نتیجه همین امر باعث می‌گردد تا جنبش‌های در حال رکود، در عرصه توازن‌قوای ایجاد شده بین جنبش‌های جامعه مدنی با حاکمیت، فرصت دستیابی به تشکیلات مستقل و خروج از رکود پیدا کنند. البته همین آفت امروز دامنگیر جنبش کارگری ایران هم شده است، چراکه جنبش کارگری ایران در این شرایط به علت حاکمیت چتر سیاه اختناق و استبداد مطلقه فقهاتی و به علت فقدان تشکیلات مستقل کارگری و به علت غیبت جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین در جامعه امروز ایران، باعث شده است تا طبقه کارگر امروز ایران هم گرفتار مطالبات حداقل صنفی، مثل امنیت شغلی یا افزایش حداقل حقوق یا دریافت مطالبات و حقوق معوقه پرداخت نشده یکساله، یا لغو قراردادهای سفید امضا و یا حداکثر لغو

کارگران قراردادی و غیره، بشوند.

البته آن هم در چارچوب اعتراض‌های کارگاهی و همین امر باعث گردیده است که گرچه سونامی اعتراضات کارگری امروز تمامی کشور را فراگرفته است، ولی طبقه کارگر ایران به علت پراکندگی و عدم اتحاد و عدم داشتن تشکیلات مستقل نتوانند حتی به همین حداقل خواسته‌های صنفی خود هم دست پیدا کنند؛ یعنی با اینکه «مطالبات امروز طبقه کارگر ایران نه مطالبات مدنی است و نه مطالبات سیاسی و نه مطالبات اجتماعی و نه حتی مطالبات اقتصادی طبقه‌ای است و تنها و تنها حداقل مطالبات صنفی آن هم در شکل کارگاهی نه طبقه‌ای، می‌باشد، با همه این احوال اعتراضات فراگیر و سراسری اما کارگاهی و پراکنده و متمیزه و بدون سازماندهی شده همراه با عدم تشکیلات و سازماندهی مستقل و عدم پیوند با جنبش‌های مدنی و عدم توازن قوا با حاکمیت و فقدان نمایندگی سیاسی در حاکمیت، نمی‌تواند راهی به ده ببرد». چنانکه دیدیم که کارگران هپکو با ۲۴ ماه حقوق معوقه نتوانستند به مطالبات خود دست پیدا کنند، چراکه هنوز کارگر ایرانی به این خودآگاهی دست پیدا نکرده است که «اتحاد کارگری نقطه شروع جنبش مطالباتی کارگران می‌باشد، زیرا بدون اتحاد کارگری، جنبش مستقل کارگری بازتولید نمی‌شود و بدون اتحاد کارگری، امکان بازتولید سندیکاها و اتحادیه‌های مستقل کارگری وجود ندارد.»

جنبش دانشجویی ایران باید به این خودآگاهی برسد که مساله تشکل‌یابی سراسری دانشجویان ایران یک امر درونی و دینامیزم است که باید به صورت دینامیک توسط خود دانشجویان به انجام برسد. لذا هرگز نباید با تکیه استراتژیک کردن بر تشکیلات زرد حکومتی در دانشگاه‌های کشور، اراده تحول‌گرایانه و سازمان‌گرایانه خود را تسلیم تشکیلات زرد حکومتی در دانشگاه‌های پادگانی شده رژیم مطلقه فقهاتی بکنیم.

۱۲ - از آنجائیکه مضمون و جوهر حرکت جنبش دانشجویی ایران سیاسی می‌باشد،

لذا تشکل‌یابی جنبش دانشجویی هم باید در همین رابطه شکل بگیرد. آنچه در این رابطه باید برای جنبش دانشجویی به عنوان اصول تشکل‌یابی مطرح باشد اینک:

اولاً جنبش دانشجویی ایران، جنبش است نه حزب و سازمان سیاسی، بنابراین مجبور است که تنها در چارچوب محورهای جنبشی سازماندهی شوند.

ثانیاً سازماندهی و تشکل‌دهی جنبشی آنها باید صورت دینامیکی و درونی داشته باشد نه مکانیکی، یعنی توسط سازمان‌های بیرون از جنبش، چراکه اگر تشکل‌دهی دانشجویان صورت برونی به وسیله سازمان‌های سیاسی بیرون از جنبش صورت بگیرد، آن سازمان‌ها و جریان‌ها و جناح‌ها و احزاب بیرون از جنبش در راستای حرکت خود به سازماندهی جنبش دانشجویی می‌پردازند؛ و طبیعی است که در آن صورت، تازه «تشکل‌یابی جنبش دانشجویی، صورت حزبی دارد نه جنبشی».

ثالثاً تشکل‌یابی جنبش دانشجویی امری سیال و ذومراتب می‌باشد، برعکس سازماندهی حزبی که امری ثابت و پایدار است؛ یعنی به موازات اعتلا و رکود و حرکت جنبش دانشجویی، سازماندهی و تشکیلات دانشجویی تغییر می‌کنند؛ و همین تغییر باعث می‌گردد تا سازماندهی دانشجویان صورت افقی داشته باشد نه عمودی.

رابعاً جنبش دانشجویی ایران باید بدانند که ما در عصری قرار داریم که می‌توانیم توسط فضای مجازی، فضای واقعی را سازماندهی کنیم و به حرکت درآوریم، بنابراین توجه به جایگاه فضای مجازی در عرصه حرکت آفرینی جنبش دانشجویی حائز اهمیت فراوانی می‌باشد.

۱۳ - فونکسیون اصلی جنبش دانشجویی ایران در عرصه پیوند با جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین، شکستن توازن‌قوا به سود جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد. چرا که تا زمانی که توازن‌قوا به سود جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تغییر نکند، امکان موفقیت برای مبارزه و فعالیت علنی و مستقل و پایه‌دار جنبش‌های

اردوگاه مستضعفین ایران وجود نخواهد داشت. علیهذا، جنبش دانشجویی ایران به عنوان صف‌شکن نقش اصلی و محوری در تغییر توازن قوا به سود جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران دارد؛ و شاید اگر در این رابطه داوری کنیم که جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین در جامعه ایران از زمانی ظهور و تکوین پیدا می‌کند که توازن قوا به سود جنبش‌های اردوگاه مستضعفین ایران تغییر کنند، داوری به گزافی نباشد.

پر پیداست که بزرگترین مسئولیت و رسالت جنبش دانشجویی ایران مدیریت این پروژه می‌باشد؛ و البته در اجرای این رسالت، جنبش دانشجویی ایران باید توجه داشته باشند که اگر باور دارند که یک جنبش پیشرو هستند نه پیشگام و پیشاهنگ، باید این پیشروئی خود را به صورت ایجاد تغییر توازن قوا به انجام برسانند. نکته کلیدی که در این رابطه جنبش دانشجویی ایران باید به آن عنایت داشته باشند اینکه جهت صف‌شکنی و تغییر توازن قوا باید به صورت «پیشگامی عمل کنند نه پیشاهنگی».

توضیح آنکه از خودویژگی‌های جنبش دانشجویی ایران این است که در عرصه صف‌شکنی و تغییر توازن، فوراً دچار آنتاگونیست در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی می‌شوند که این آنتاگونیست کردن مبارزه، علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا هزینه مبارزه برای جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین بالا برود، بستر ساز سکتاریست جنبش دانشجویی ایران نیز می‌گردد؛ که این موضوع، ما بارها در عرصه مبارزه اجتماعی تجربه و آزمایش کرده‌ایم که آخرین بار آن در سال ۸۸ بود که به موازات حاکمیت چتر اختناق و بگیر و ببند و کشتار و شکنجه و برپائی کهریزک‌ها و اوین‌ها توسط هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی، یعنی حزب پادگانی خامنه‌ای به خصوص در تابستان ۸۸ جنبش دانشجویی به صورت «عکس‌العملی» به یکباره از فرایند دموکراتیک مبارزه خود با حزب پادگانی خامنه‌ای، وارد فرایند آنتاگونیست شد. بدون آنکه قبل از آن محاسبه کرده باشد که آیا جنبش اجتماعی و مردم ایران در آن شرایط توان مبارزه آنتاگونیست دارند یا نه؟ در نتیجه این اشتباه جنبش دانشجویی

در سال ۸۸ باعث گردید تا به یکباره با اتخاذ استراتژی پیشاهنگی فاصله عمیق بین جنبش دانشجویی و مردم ایران ایجاد بشود؛ و دانشجویان به عنوان قهرمان وارد میدان بشوند و گرفتار سکتاریست گردند.

بنابراین نکته مهمی که در این رابطه جنبش دانشجویی باید به صورت جدی به آن عنایت داشته باشد، اینکه «اگر جنبش دانشجویی یک جنبش پیشرو است، نه جنبش پیشگام» ولی در عرصه مبارزه اجتماعی در چارچوب وظایف دموکراتیک خود باید به صورت پیشگامی عمل کند، نه به صورت پیشاهنگی، تا با پائین آوردن هزینه مبارزه، شرایط برای اعتلای دموکراتیک و سوسیالیستی، جنبش‌های دیگر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران فراهم سازند.

۱۴ - جنبش دانشجویی ایران باید عنایت داشته باشند که در عرصه پیوند با جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نباید اراده‌محور و ولانتاریستی عمل کنند؛ یعنی نباید اراده خودش را به جای اراده جنبش‌های دیگر اعم از جنبش زنان، یا جنبش معلمان، یا جنبش کارگران، یا جنبش مزدبگیران و غیره قرار دهند. لذا علاوه بر اینکه جنبش دانشجویی در این رابطه باید «عامل‌محور» باشند، یعنی «اعتقاد داشته باشند که هر گونه تغییری در جامعه ایران تنها توسط نیروهای همین جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران قابل انجام است نه نیروهای برونی و بیگانه»، در راستای این رویکرد دینامیکی (نه مکانیکی) خود به این جنبش‌ها باید به اراده جمعی خود این جنبش‌ها بهاء بدهند نه به اراده خود دانشجوی، یعنی هرگز اراده خود را جایگزین اراده جمعی آن جنبش‌ها نکنند و پیوسته به این حقیقت اعتقاد داشته باشند که «سخت‌ترین کار آنها در این رابطه فعال کردن اراده جمعی جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد.»

برای فهم این مهم تنها کافی است به ارزیابی رویکردهای پیشاهنگی جنبش سیاسی ایران در این زمان پردازیم که چگونه توسط رویکرد پیشاهنگی و برون‌نگری و مکانیکی جهت تغییر و تحول در جامعه امروز ایران، به جای اینکه آنها به پتانسیل

درونی جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بها بدهند، به دخالت قدرت‌های جهانی و در رأس آنها دخالت و حمله نظامی امپریالیسم آمریکا چشم دوخته‌اند؛ و توسط اعتقاد به این رویکرد پیوسته جهت دخالت نظامی قدرت‌های متروپل و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا در ایران، روزشماری می‌کنند تا مثلاً با سرنگون کردن رژیم مطلقه فقهاتی، مانند آنچه که در حمله به کشور عراق و سرنگون کردن صدام به انجام رسید و امپریالیسم آمریکا دو دستی قدرت آماده را تحویل شیعیان و رژیم مطلقه فقهاتی داد، قدرت در ایران را تحویل آنها بدهند. پر واضح است که در رأس جریان‌هایی که امروز در این چارچوب حرکت می‌کنند، سازمان مجاهدین خلق قرار دارد که تلاش می‌کنند تا با آلترناتیو نشان دادن خود در برابر قدرت‌های امپریالیستی جهانی و در رأس آنها امپریالیست آمریکا و بسترسازی برای حمله نظامی آمریکا به ایران، شرایط برای انتقال مکانیکی قدرت به خود مثل عراق فراهم سازند. البته همه این اشتباه و انحراف سازمان مجاهدین خلق معلول همان رویکرد پیشاهنگی و برون‌گرایانه ۵۰ سال گذشته آنها می‌باشد؛ که باعث کم بها دادن پتانسیل جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین می‌شود.

تلاش در جهت جایگزین کردن اراده برونی فرق نمی‌کند، این اراده برونی حمله نظامی امپریالیست آمریکا باشد، یا اینکه اراده چریک و ارتش خلقی تکوین یافته بیرون از جنبش‌های مدنی و اجتماعی و سیاسی جامعه ایران، هزینه‌ای که سازمان مجاهدین خلق از سال ۱۳۵۰ تا به امروز به صورت‌های مختلف چریک‌گرایی و ارتش خلقی و حمایت از صدام حسین و تلاش در جهت پیوند با نهادهای امپریالیستی و در رأس آنها امپریالیست آمریکا پرداخت کرده است، همه زائیده همین رویکرد پیشاهنگی و برون‌گرایانه و مکانیکی آنها به حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران می‌باشد؛ و طبعاً تا زمانیکه مجاهدین خلق به تغییر این رویکرد خود به صورت جدی نپردازند، نمی‌توانند از بحران استخوان‌سوز و خانمان‌سوز این استراتژی که نیم قرن است گرفتار آن شده‌اند، رهایی پیدا کنند.

البته این آفت فقط دامنگیر مجاهدین خلق نشده است، بلکه جریان‌های دیگری مثل کومله و دموکرات هم در کردستان گرفتار همین آفت برون‌نگری و مکانیکی هستند. لذا در این رابطه است که جنبش دانشجویی ایران باید عنایت داشته باشند که بزرگترین خطری که این جنبش در شرایط فعلی تهدید می‌نماید همین رویکرد برون‌نگری و مکانیکی به جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد. به همین دلیل برای اینکه جنبش دانشجویی ایران بتواند از این آفت مهلک رهایی پیدا کند، باید توسط رویکرد دینامیکی به جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، به این پتانسیل عظیم ایمان پیدا کنند؛ و بر آن تکیه نمایند و آبشخور هر گونه حرکت تحول‌خواهانه در جامعه ایران تعریف کنند و به این حقیقت ایمان پیدا کنند که تنها راه رهایی جامعه استبدادزده و استثمارزده و استعمارزده ایران تکیه بر استراتژی جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین می‌باشد.

۱۵ - از آفت‌های مهمی که جنبش دانشجویی ایران در ۷۶ سال گذشته پروسس حیات خود گرفتار آن شده است و هنوز در آتش آن می‌سوزد، آفت «فرقه‌گرایی» است که البته خود آفت فرقه‌گرایی در جنبش دانشجویی در ۷۶ سال گذشته عمر جنبش دانشجویی ایران معلول جایگاه این جنبش در برابر موضع‌گیری‌های اجتماعی این جنبش می‌باشند، زیرا جنبش دانشجویی ایران به عنوان یک «جنبش اپوزیسیون» در برابر حکومت‌های توتالیتار در طول ۷۶ سال گذشته، پیوسته به علت همان رویکرد برون‌گرایانه و مکانیکی که داشته است، در عرصه تعیین استراتژی تحول‌گرایانه اجتماعی «صورتی منفعل» داشته است و به همین دلیل در طول ۷۶ سال گذشته، این جنبش در چارچوب استراتژی پیشاهنگی در سه شکل چریک‌گرایی مدرن و ارتش خلقی مائوئیستی و یا حزب طراز نوین لنینیستی آن کوشیده است تا با چنگ انداختن به احزاب و سازمان‌ها یا جناح‌های درونی حکومت که همگی بیرون و منفصل از جنبش دانشجویی ایران می‌باشند، «موضع و جایگاه اپوزیسیون» خود را تعریف کند و شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که اگر بپذیریم که جنبش دانشجویی در طول ۷۶ سال گذشته به خاطر همان جوهر

سیاسی مطالباتی‌اش نسبت به حاکمیت‌های توتالیتر جامعه ایران موضع اپوزیسیون داشته است، اما از آنجائیکه خود جایگاه اپوزیسیون نسبت به حرکت تحول‌خواهانه صورتی دو مؤلفه‌ای که عبارت است از:

الف - اپوزیسیون فعال.

ب - اپوزیسیون منفعل دارد، به خاطر همان رویکرد برون‌گرایانه جنبش دانشجویی در ۷۶ سال گذشته عمر خود به خصوص در ۳۹ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «جنبش دانشجویی ایران صورت اپوزیسیون منفعل داشته است، نه اپوزیسیون فعال.»

در نتیجه همین جایگاه اپوزیسیون منفعل جنبش دانشجویی ایران باعث گردیده است تا این موضع منفعلانه جنبش دانشجویی ایران هم در عرصه سازماندهی درونی این جنبش و هم در بستر پیوند این جنبش با جنبش‌های دیگر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و احزاب و سازمان‌های سیاسی و جناح‌های درونی حاکمیت مطلقه فقهاتی مادیت پیدا نماید. توضیح آنکه آنچنانکه قبلاً هم به اشاره مطرح کردیم، شکل سازمان‌گرانه و تشکیلاتی جنبش دانشجویی ایران در طول ۷۶ سال گذشته عمر این جنبش پیوسته «صورت هرمی و از بالا به پائین» داشته است که این شکل تشکیلاتی و سازماندهی درونی جنبش دانشجویی ایران مولود همان دوران استراتژی پیشاهنگی در سه شکل چریک‌گرایی و ارتش خلقی و به خصوص تابعیت از استراتژی حزب‌گرایانه لنینیستی حزب توده در دهه بیست بوده است.

مطابق «شکل هرمی» در سازماندهی و تشکیلات جنبش دانشجویی، در این تشکیلات مانند احزاب و سازمان‌های سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی، تصمیم‌گیری و حرکت درون تشکیلاتی صورت دسپاتیزم و غیر دموکراتیک و یکطرفه از بالا به پائین دارد که خروجی نهائی این امر آن می‌شود که در تحلیل نهائی پرورش کادرها یا عضوها یا هواداران و سمپات‌ها صورت منفعل در عرصه حرکت تحول‌خواهانه اجتماعی داشته باشد، چرا که در حرکت سازمان‌گرایانه و

تحزب‌گرایانه کادرها و اعضاء و هواداران تشکیلاتی آن جریان و حرکت در بستر شکل سازماندهی و تشکیلاتی آن حرکت سازمان‌گرایانه پرورش پیدا می‌کنند. طبعاً مطابق این نظریه جریان‌های سازمان‌گرایانه را می‌توان به دو دسته:

الف - سازمان‌گرایانه دسپاتیزم.

ب - سازمان‌گرایانه دموکراتیک، تقسیم کرد.

در تشکیلات سازمان‌گرایانه دسپاتیزم به علت رابطه یکطرفه از بالا به پائین، قطعاً کادرها و اعضاء و هواداران تشکیلاتی مولود آن، افراد منفعل و پاسیف می‌باشند، در صورتی که برعکس، در رویکرد سازمان‌گرایانه دموکراتیک، از آنجائیکه رابطه بالا و پائین در عرصه حرکت درون تشکیلاتی صورت دو طرفه دارد، همین امر باعث می‌گردد تا کادرها و اعضاء و هواداران تشکیلاتی رویکرد سازمان‌گرایانه دموکراتیک، افرادی پویا و دینامیک و منضبط و همه‌جانبه بشوند. به عنوان مثال در یک تشکیلات نظامی در ارتش‌های همه کشورهای گذشته و حال، به علت اینکه شکل سازماندهی صورت دسپاتیزم و یکطرفه و از بالا به پائین دارند، هرگز کادرها و اعضاء در این ارتش‌ها در رده‌های مختلف نمی‌توانند به صورت روتین افرادی خلاق و مدیر و مدبر ساخته شوند، البته منظور ما در اینجا از افراد خلاق و مدیر غیر از تعریف بوروکراتیک آن در ارتش‌ها و نهادهای بوروکراسی و تکنوکراسی و میلیتاریستی می‌باشند. بنابراین در ارتش‌های گذشته و حال جوامع مختلف اگر گاه افرادی خلاق هم رویش پیدا کرده است، صورت موردی دارد. مثال دیگر در تشکیلات سنتی حوزه‌های فقهاتی به علت همین شکل دسپاتیزم تشکیلات سنتی حوزه‌های فقهاتی شیعه و سنی، هرگز اعضاء و کادرها و هواداران پرورش یافته آن افرادی دینامیک و خلاق نبوده‌اند، چرا که مبنای سازمان‌گرایانه دسپاتیزم حوزه‌های فقهاتی شیعه و سنی بر تقلید و مقلد و فتوا استوار می‌باشد نه اجتهاد و پویائی دو طرفه بین شاگرد و استاد. به همین دلیل در طول هزار سال عمر تشکیلات حوزه‌های فقهاتی شیعه و سنی به تعداد انگشتان یک دست آن هم به صورت

تصادفی افرادی پویا و خلاق و مدیر و مدبر در عرصه نظری و عملی ظهور پیدا کرده‌اند، برعکس آن در تشکیلات دینامیک و دو طرفه، کادرها و اعضاء و هواداران به علت همین رابطه دو طرفه صورتی دینامیک و پویا و فعال و همه جانبه در عرصه مدیریت نظری و عملی داشته‌اند؛ و بر همین اساس از آنجائیکه کل سازمان‌ها و احزاب و جریان‌های سیاسی ۷۶ ساله گذشته (از بعد از شهریور ۲۰ تا به امروز) چه جریان‌های مذهبی و چه جریان‌های غیر مذهبی و چه جریان‌های ملی و قومی و منطقه‌ای، در چارچوب استراتژی سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی، اعم از چریک‌گرایی مدرن و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه لنینیستی حرکت کرده‌اند، همین امر باعث گردیده است تا با عنایت به اینکه شکل سازمان‌گرایانه و تشکیلاتی در این سه رویکرد صورتی دسپاتیزم داشته است، جنبش دانشجویی ایران در طول ۷۶ سال گذشته عمر خود، در عرصه سازمان‌گرایانه و تشکیلاتی درونی به صورت دسپاتیزم و بر پایه تشکیلات هرمی و از بالا به پائین عمل نمایند، که خروجی نهایی این امر آن شده است تا پروسس سیاسی جنبش دانشجویان ایران در ۷۶ گذشته الی الان، نتواند برای اعضاء خود بستر آموزش و پرورش دیالکتیکی بشود و به همین دلیل، اعضاء جنبش دانشجویی ایران در ۷۶ سال گذشته عمر این جنبش پیوسته جهت رشد خود چشم به جریان‌های بیرون از جنبش دانشجویی داشته‌اند.

علیهذا، خروجی نهایی جنبش دانشجویی در ۷۶ سال گذشته در چارچوب رویکرد دسپاتیزم سازمان‌گرانه و تشکیلاتی درونی خود آن شده است که جنبش دانشجویی به صورت یک «جنبش فرقه‌ای» درآید؛ که این فرقه‌ای شدن جنبش دانشجویی علاوه بر اینکه باعث شقه شقه شدن این جنبش در طول ۷۶ سال گذشته شده است، پیوسته باعث گردیده است تا «جنبش دانشجویی به عنوان بستری جهت عضوگیری و سربازگیری جریان‌های سیاسی برون از جنبش دانشجویی درآید». البته فراموش نکنیم که شکل این فرقه‌ای شدن جنبش دانشجویی در طول ۷۶ سال گذشته فرایندهای مختلفی داشته است که این فرایندها عبارت بوده‌اند از:

الف - فرایند اول مربوط به دهه ۲۰ یعنی از شهریور ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ می‌باشد که به علت سیطره حزب توده بر جنبش دانشجویی ایران و تاسی حزب توده در عرصه سازمان‌گری بر روش پیشاهنگی حزب طراز نوین لنینیستی، باعث گردید تا در فرایند اول شکل فرقه‌گرائی جنبش دانشجویی ایران به صورت دو دستگی بین دانشجویان طرفدار حزب توده و دانشجویان طرفدار جبهه ملی و مصدق درآید. کشاکش فرقه‌گرایانه در فرایند اول جنبش دانشجویی ایران به قدری کور و بی‌حاصل بوده است که این کشاکش باعث گردید تا در روز ۲۸ مرداد ۳۲ نخستین دولت دموکراتیک تاریخ ایران، توسط مشتی لومپن در غیبت نیروهای سیاسی و جنبش دانشجویی ایران سرنگون گردد؛ که در این رابطه داوری نهائی ما بر این امر قرار دارد که اگر فرقه‌گرائی جنبش دانشجویی ایران در فرایند اول نبود و این جنبش می‌توانست به صورت دینامیکی (نه مکانیکی برون‌گرایانه) حرکت کنند، قطعاً حضور آنان در روز ۲۸ مرداد (در غیبت احزاب و سازمان‌های و جریان‌های عافیت‌نشین)، می‌توانست سناریوی آن کودتای سیاه که نمایش پیوند ارتجاع مذهبی حوزه‌های فقهاتی و امپریالیست جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و دربار کودتائی و توتالیتیر پهلوی بود، برهم بزند.

ب - فرایند دوم فرقه‌گرائی جنبش دانشجویی ایران از ۲۸ مرداد ۳۲ تا دهه ۴۰ بوده است. در این فرایند گرچه جریان‌های سیاسی برون از جنبش دانشجویی فرایند اول (مثل حزب توده و جبهه ملی به علت حاکمیت چتر کودتای و دسپاتیزم حکومت کودتائی دربار پهلوی)، سرکوب شده بودند و دوران رکود خود را در داخل و خارج می‌گذارند، با همه این احوال، هر چند جنبش دانشجویی ایران به خود آمده بود و برای پرداخت توان غیبت خود در روز ۲۸ مرداد ۳۲، ۱۶ آذر ۳۲ در برابر نیکسون خود را به آتش کشیدند، در نتیجه از آنجائیکه جنبش دانشجویی در فرایند دوم اقدام به یک آسیب‌شناسی جدی گذشته خود در عرصه فرایند اول نکرد، یا نتوانست بکند، به همین دلیل در فرایند دوم، جنبش دانشجویی ایران برعکس فرایند اول که «راه اشتباه می‌رفت»، مجبور شد تا در فرایند دوم «اشتباه راه برود». دلیل

این امر هم این بود که جنبش دانشجویی ایران در فرایند دوم «باز تحت تأثیر همان ذهنیت عمومی فرایند اول خویش قرار داشت» و برای بازتولید و بازسازی حرکت خود در چارچوب همان جریان‌های مرجع خود در فرایند اول حرکت می‌کرد؛ که سنتز این بازتولید اشتباهی جنبش دانشجویی، زایش تمام جریان‌های چریک‌گرا و ارتش خلقی دهه ۴۰ و ۵۰ از دل همین جنبش دانشجویی گردید.

ج - فرایند سوم فرقه‌گرایی جنبش دانشجویی ایران که از دهه ۴۰ و از بعد از سرکوب خونین قیام ۱۵ خرداد ۴۲ آغاز شد و تا سال ۵۵ هم زمان با سرکوب مطلق جنبش چریکی توسط رژیم کودتائی و توتالیتار پهلوی ادامه داشت، مولود همان فرایند دوم فرقه‌گرایی جنبش دانشجویی ایران بود. مشخصه عام فرایند سوم فرقه‌گرایانه جنبش دانشجویی ایران ظهور این فرقه‌گرایی در عرصه جنبش چریک‌گرایی مدرن بود، یادمان باشد که بدون استثنا خواستگاه تمامی جریان‌های چریک‌گرا و ارتش خلقی دهه ۴۰ و ۵۰، «جنبش دانشجویی ایران» بود.

به همین دلیل در فرایند سوم فرقه‌گرایی جنبش دانشجویی ایران، این فرقه‌گرایی در کادر پیروی و دنباله‌روی از جریان‌های مختلف چریک‌گرا و ارتش خلقی در سه مؤلفه مذهبی و غیر مذهبی و ملی ظاهر گردید. تا آنجا که در فرایند سوم، به جز اعتصاب روز ۱۶ آذر، هیچگونه حرکت مستقل جنبش دانشجویی وجود نداشت و هر گروه جگر زولیحای جنبش دانشجویی ایران به دنبال یک جریان و سازمان چریکی و ارتش خلقی سینه می‌زد؛ و البته آرمان نهائی آن جریان هم این بود که در تحلیل نهائی بتواند با رها کردن دانشگاه و جنبش دانشجویی، به خانه تیمی پناه ببرند و حیات واقعی خود را در آن اتوپیای ذهنی خود یعنی خانه‌های تیمی پیدا کنند.

د - فرایند چهارم فرقه‌گرایی جنبش دانشجویی ایران از سال ۵۶ به موازات اعتلای جنبش ضد استبدادی مردم ایران شکل گرفت و تا ۲۲ بهمن ۵۷ ادامه داشت، در این فرایند جنبش دانشجویی ایران در غیبت سازمان‌های سیاسی اعم از چریکی

و حزبی و ارتش خلقی، دوباره مانند فرایند دوم، به جای اینکه به آسیب‌شناسی دوران حاکمیت جنبش چریکی و ارتش خلقی پردازند و به جای اینکه برعکس رویکرد برون‌گرایانه و مکانیکی و غیر دینامیکی گذشته سه فرایند قبلی خود، به رویکرد دینامیکی و مستقلانه روی آورند، در این فرایند دوباره در همان چارچوب برون‌گرایانه خود همراه با جنبش حاشیه‌نشینان و جنبش ضد استبدادی به دنباله‌روی از روحانیت و هژمونی خمینی پرداختند، فرقه‌گرائی این جنبش در فرایند چهارم، «مولود دوگانگی ذهن و عمل این جنبش بود»، چراکه ذهنیت جنبش دانشجویی در فرایند چهارم بدون هیچ تغییری، همان ذهنیت فرایند چریک‌گرائی دهه ۴۰ و ۵۰ بود؛ اما در عمل به علت غیبت آن جریان‌های چریک‌گرا و ارتش خلقی در چارچوب جنبش ضد استبدادی، خود را مجبور به دنباله‌روی از روحانیت و خمینی می‌دیدند.

باری، به علت همین «دوگانگی بین ذهن و عین» جنبش دانشجویی ایران در فرایند چهارم بود که از بعد از انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ با آغاز فرایند پنجم فرقه‌گرایانه جنبش دانشجویی ایران، از دل فرایند چهارم فرقه‌گرایانه جنبش دانشجویی ایران، جنبش هزار تکه فرایند پنجم فرقه‌گرایانه جنبش دانشجویی ایران زائیده شد.

ه - فرایند پنجم فرقه‌گرایانه جنبش دانشجویی ایران از ۲۲ بهمن ۵۷ تا کودتای فرهنگی بهار ۵۹ ادامه داشت، در این فرایند گرچه با ظهور و حاکمیت روحانیت و خمینی بر انقلاب ضد استبدادی ۵۷ جریانی جدید در عرض جریان‌های فرقه‌گرایانه جنبش دانشجویی ایران به وجود آمده بود و این جریان چهار اسبه از طرف تمامی نهادهای حکومت فقه‌ای حاکم حمایت و ساپورت می‌شدند، با همه این تعاریف، جنبش دانشجویی کپی‌برداری همزمان از چهار فرایند قبلی خود در عرصه فرقه‌گرائی بود. بطوریکه اگر داوری کنیم که در فرایند پنجم اصلاً جنبش دانشجویی ایران به صورت مطلق بدل به فرقه‌های سیاسی چریک‌گرا و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه لنینیستی در سه مؤلفه مذهبی و غیر مذهبی و ملی شده بودند، داوری گزافی نکرده‌ایم، چراکه در فرایند پنجم اصلاً جنبش دانشجویی نیست شد و

بدل به فرقه‌های رنگارنگ برونی گردید؛ و همین فرقه‌ای‌گرایی افراطی فرایند پنجم بود که بستر جهت کودتای سیاه فرهنگی رژیم مطلقه فقاهتی فراهم کرد.

یادمان باشد که رژیم مطلقه فقاهتی در فرایند پنجم، خود آتش بیار معرکه شده بود و توسط سناریوی‌های مثل خیمه شب بازی اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۵۸ تحت لوای دانشجویان خط امام، بسترسازی جهت کودتای سیاه فرهنگی بهار ۵۹ رژیم مطلقه فقاهتی می‌کردند.

و - فرایند ششم فرقه‌گرایانه جنبش دانشجویی ایران از بعد بازگشائی دانشگاه‌ها در سال ۶۳ تا خرداد ۷۶ بود. در این فرایند از آنجائیکه طبق سناریوی حسین حاجی فرج دباغ تمامی آبشخورهای ذهنی و عینی اپوزیسیون‌ساز جنبش دانشجویی ایران ریشه کن شده بود و تمامی قدرت سازمان‌گری نهادهای دانشجویی در خدمت نهادهای زرد حکومتی از انجمن‌های اسلامی زرد حکومتی گرفته تا تحکیم وحدت قرار داشت و هیچ منفذی ذهنی و عینی برای دگراندیشان اعم از مذهبی و غیر مذهبی و ملی باقی نگذاشته بودند و دانشگاه پادگانی و امنیتی به عنوان یک تریبون در خدمت رژیم مطلقه فقاهتی قرار داشت و تمامی نیروهای گذشته جنبش دانشجویی ایران یا کشته در میدان و یا اسیر زندان‌های و هجرت کرده و خانه بدوش در کشورهای بیگانه می‌گذراندند، دانشگاه در غیبت جنبش دانشجویی دوران فرایند ششم خود را در سال‌های سرکوب و اختناق و سیاه دهه ۶۰ که نه تنها در تاریخ ایران بی‌بدیل می‌باشد بلکه در تاریخ بشر بی‌نظیر بوده است، طی کردند؛ اما جنبش دانشجویی ایران در آن سال‌های سیاه و وحشت و سرکوب و اختناق دهه ۶۰ به خوبی می‌دانستند که باید کارها را از صفر آغاز نمایند چراکه در دانشگاه آن زمان:

در مزارآباد شهر بی‌تپش

وای جغدی هم نمی‌آمد بگوش

خشمناکان بی‌خروش و بی‌فغان

درمندان بی‌فغان و بی‌خروش
 مشت‌های آسمان کوب قوی
 وا شدند گونه‌گون رسوا شدند
 در مزارآباد شهر بی‌تپش
 داراها بر چیده خونها شسته‌اند
 جای خشم و کین عصیان توده‌ها
 پشکبن‌های پلیدی رسته‌اند

اما در میان آن پشکبن‌های پلید غربال شده دهه ۶۰، جنبش دانشجویی به آهستگی تصمیم گرفت تا مانند ققنوس از دل خاکستر کودتای فرهنگی دهه ۶۰ توسط رژیم مطلقه فقهاتی شراره آتش خویش را برای مردم ایران به نمایش بگذارد.

بنابراین در فرایند ششم فرقه‌گرایی جنبش دانشجویی ایران به علت غیبت جنبش دانشجویی، «فرقه‌گرایی در عرصه تشکیلات بدلی زرد دست‌ساز رژیم مطلقه فقهاتی، ظهور پیدا کرد. بطوریکه هر جریان و فرقه می‌کوشیدند تا با توسل به فردی یا جمعی در حاکمیت، چتر مذهبی به حرکت خود بدهند و همین امر باعث گردید تا بر خلاف سناریوی از پیش تعیین شده دستگاه کودتای فرهنگی رژیم مطلقه فقهاتی و در رأس آنها حسین حاجی فرج دباغ - عبدالکریم سروش - (ضلع سوم مثلث شوم و سیاه جهانی ضد شریعتی: ۱- سید حسین نصر، ۲- داریوش شایگان، ۳- حسین حاجی فرج دباغ) که فکر می‌کردند، تشکیلات دست‌ساز دو گانه‌شان (۱- تحکیم وحدت، ۲- انجمن‌های اسلامی) تا آخر می‌توانند بدون شکاف به پیش بروند و به عنوان بازوی سرکوب جنبش دانشجویی بازتولید شده در خدمت دستگاه‌های امنیتی رژیم درآیند، در ابتدا همین تشکیلات زرد دست‌ساز حکومتی دچار تفرقه و تشتت شد و همین فرقه‌گرایی درون تشکیلات زرد حکومتی دست‌ساز دستگاه کودتای سیاه فرهنگی باعث گردید تا شرایطی جدید جهت بازتولید جنبش

اپوزیسیون دانشجویی، از دل این شکاف‌ها بوجود بیاید. آنچنانکه دیدیم که قیام تیرماه ۷۸ مولود همین شکاف در نیروهای تشکیلات زرد تحکیم وحدت تحت عنوان‌های شاخه دانشگاه شیراز و دانشگاه علامه طباطبائی و غیره بود. همین تفرقه‌گرایی دانشجویی در غیاب جنبش دانشجویی در فرایند ششم باعث گردید تا از دل تشکیلات زرد حکومتی دستگاه سپاه کودتای فرهنگی جنبش دانشجویی متولد گردد؛ که با تولد جنبش دانشجویی در خرداد ۷۶ فرایند هفتم فرقه‌گرایی جنبش دانشجویی ایران آغاز شد.

ز - فرایند هفتم فرقه‌گرایی جنبش دانشجویی ایران که از خرداد ۷۶ الی الان ادامه دارد، فرقه‌گرایی جنبش دانشجویی ایران را وارد پارادایم جدیدی کرد، زیرا در فرایند هفتم، برعکس فرایندهای قبلی، دیگر جنبش دانشجویی به عنوان یک جنبش اپوزیسیون نیست، چراکه «تعریف ما از اپوزیسیون مخالفت و مبارزه با حکومت‌های توتالیتر است»، لذا از آنجائیکه در فرایند هفتم جنبش بازتولید شده، این جنبش گرچه نسبت به جناحی از جناح‌های درون حکومت مطلقه فقهاتی موضع و زاویه دارد، اما از آنجائیکه جنبش دانشجویی در این فرایند طولانی بیست ساله فرایند هفتم با رژیم مطلقه فقهاتی، «در کل موضع‌گیری و زاویه ندارد»، در نتیجه همین امر باعث گردیده است تا فرایند بیست ساله هفتم فرقه‌گرایی جنبش دانشجویی، فرایند غیر اپوزیسیون باشد.

البته یادمان باشد که این داوری ما نسبت به حرکت غالب جنبش دانشجویی ایران می‌باشد و گرنه در رابطه با جریان‌های مغلوب جنبش دانشجویی ایران، به خصوص از بعد از خرداد ۸۸، داوری ما بر این امر قرار دارد که در جنبش دانشجویی در فرایند هفتم جریان‌های مغلوب اپوزیسیون فراوان وجود دارد؛ که البته موظفیم در باب این جریان‌های مغلوب هم آسیب‌شناسی بکنیم.

باری، نخستین خودویژگی غالب جنبش دانشجویی در فرایند هفتم، «غیر اپوزیسیون بودن» این جنبش می‌باشد که توسط آن جنبش دانشجویی ایران در ۲۰ سال گذشته

عمر فرایند هفتم خود تلاش کرده است تا با حرکت در شکاف بین جناح‌های درون حکومت حرکت نماید. تا شاید توسط حمایت از جناحی از حکومت، بتواند به مطالبات خود دست پیدا کند؛ که صد البته از آنجائیکه جنبش دانشجویی در این فرایند در «نماد اپوزیسیون رژیم مطلقه فقهاتی ظاهر نشده است»، همین امر باعث گردیده است تا در چارچوب حرکت در شکاف بین جناح‌های درونی حکومت، جهت دستیابی به مطالبات خود، این جنبش در پروسه زمان، جهت انطباق خود با مطالبات آن جناحی که از آن حمایت می‌نماید، رفته رفته از مطالبات سیاسی خود صرف‌نظر نماید و علم مطالبات سیاسی جناحی از حکومت که از او دفاع می‌کنند، بلند نمایند؛ که این موضوع اوج فاجعه می‌باشد، چراکه در همین رابطه در جریان انتخابات دولت دوازدهم دیدیم که جنبش دانشجویی در حمایت از شیخ حسن روحانی دیگر مطالباتی جز همان مطالبات شیخ حسن روحانی نداشت.

۱۶ - جنبش دانشجویی برای اینکه بتواند از آسیب‌های فرقه‌گرایی و غیر اپوزیسیونی و رویکرد برون‌گرایی و سازمان‌گری هرمی و یکطرفه مکانیکی نجات پیدا کند، باید تلاش کند تا با «استحاله جنبش فرقه‌گرایانه دانشجویی به جنبش اجتماعی دانشجویی»، این جنبش را در جایگاه تاریخی خود قرار دهد. برای اینکه جنبش دانشجویی در این شرایط بحرانی بتواند «جنبش فرقه‌گرایانه دانشجویی را بدل به جنبش اجتماعی دانشجویی بکنند، باید اقدام به پروژه‌ای بکنند که اصول این پروژه عبارتند از:

الف - تغییر مکانیزم هرمی سازمان‌گری تشکیلات درونی خود، از صورت دسپاتیزم و یکطرفه و از بالا به پایین و مکانیکی و غیر دیالکتیکی هرمی، به صورت تشکیلات موازی و غیر متمرکز و دینامیک و دیالکتیکی و دو طرفه افقی. به عبارت دیگر جنبش دانشجویی در عرصه تشکیلات درونی خود باید به این حقیقت واقف شود که «جنبش دانشجویی یک جنبش است نه یک حزب سیاسی یا جریان چریکی و ارتش خلقی و جناحی از درون رژیم مطلقه فقهاتی.»

ب - برای اینکه جنبش دانشجویی ایران بتواند از صورت یک جنبش فرقه‌گرایانه، به یک جنبش دانشجویی اجتماعی استحاله پیدا کند، باید به موازات جداسازی خود از ائتلاف و پیوند و اتحاد با جناح‌های درونی حکومت مطلقه فقهاتی، توسط اعتلای مطالبات سیاسی خود در پیوند با جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، خود را در «جایگاه اپوزیسیون رژیم مطلقه فقهاتی قرار دهند»؛ و به این حقیقت آگاهی پیدا کنند که تا زمانیکه جنبش دانشجویی ایران در جایگاه اپوزیسیون نسبت به رژیم مطلقه فقهاتی قرار نگیرند، این جنبش نمی‌تواند از موضع فرقه‌گرایانه گذشته خود به جایگاه اجتماعی روی آورد. چراکه آنچنانکه چه‌گوارا می‌گوید: «برای اینکه یک جریان بتواند جنبشی و اجتماعی بشود، وظیفه ندارد تا در صف بایستد، بلکه موظف است تا آن صف را بر هم بزند.»

ج - جنبش دانشجویی ایران اگر می‌خواهد از حالت فرقه‌گرایانه گذشته خود وارد فرایند اجتماعی شدن بشود، باید از حالت انفعالی و دنباله‌روی و برون‌نگری گذشته خود خارج بشود و توسط «برخورد فعال» در عرصه حرکت تحول‌خواهانه اجتماعی، بتواند با پیوند با جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، در چارچوب استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرا نه جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین، حرکت نماید؛ زیرا تا زمانیکه حرکت جنبش دانشجویی ایران در راستای پیوند با جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین نباشد و در چارچوب استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین حرکت نکند، نمی‌تواند جنبش دانشجویی فرقه‌ای به جنبش دانشجویی اجتماعی بدل گردد.

د - اگر جنبش دانشجویی ایران در این شرایط توسط «تئوری استحاله تشکیلات هرمی به تشکیلات افقی» می‌خواهد به استحاله جنبش دانشجویی از صورت فرقه‌گرایانه به صورت جنبش اجتماعی استحاله نماید، باید عنایت داشته باشند که برای این منظور در عرصه نظری، حتماً باید در عرصه عملی یک مدل ارائه نمایند؛ و بدون ارائه مدل در عرصه عینی و واقعی هرگز توسط تئوری‌های

نظری نمی‌تواند کاری به پیش ببرند. لذا در رابطه با ارائه مدل است که جنبش دانشجویی باید قبل از هر چیز، مدل‌های هرمی تشکیلات پشاهنگی چریکی و ارتش خلقی در طول ۶۶ سال گذشته و تشکیلات تحزب‌گرانه استالینستی و لنینیستی حزب توده از شهریور ۲۰ الی یومنا هذا به چالش بکشد تا توسط آن بتواند «مدل پیشروئی و مدل جنبشی و مدل اجتماعی» از جنبش دانشجویی امروز ارائه کند.

ه - برای دستیابی به جنبش دانشجویی اجتماعی، به جای جنبش دانشجویی فرقه‌گرایانه فعلی، جنبش دانشجویی باید بداند که سازماندهی جنبشی با سازماندهی حزبی تفاوت دارد، چراکه «مبنای سازماندهی جنبشی باید موازی و افقی و علنی و دینامیک و دو طرفه و با عبور از زندگی گروه‌های اجتماعی به صورت دیالکتیکی و در عرصه پراتیک اجتماعی در راستای حرکت تحول‌خواهانه در آن جامعه صورت بگیرد، در صورتی که مبنای سازماندهی حزبی عمودی و هرمی و حرفه‌ای می‌باشد». به عبارت دیگر در سازماندهی جنبشی هدف این است که ماشین تشکیلات توسط پتانسیل دینامیک خود حرکت نماید، در صورتی که در سازماندهی حزبی تلاش آن است که ماشین تشکیلات توسط هل دادن از پشت به حرکت درآوریم.

فراموش نکنیم که در عرصه سازمان‌گری جنبشی و اجتماعی جامعه ایران، مردم ایران در شکل اکثریت توسط انتخاب سیاسی و انتخاب اجتماعی به خودآگاهی طبقاتی و خودآگاهی اجتماعی و خود آگاهی سیاسی دست پیدا می‌کنند، نه توسط آگاهی مجرد و آکادمیکی خارج از زندگی روزمره خود.

و - برای دستیابی به جنبش دانشجویی اجتماعی به جای جنبش فرقه‌گرایانه فعلی دانشجویی ایران، جنبش دانشجویی ایران باید عنایت داشته باشد که به صورت «عکس‌عملی و واکنشی» در برابر حاکمیت و جنبش سیاسی و مردم عمل نکند چراکه هر گونه برخورد واکنشی و عکس‌عملی جنبش دانشجویی، چه در

برابر جناح‌های درونی حاکمیت مطلقه فقه‌ای باشد و چه در برابر جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باشد و چه در برابر جریان‌ها و احزاب سیاسی جامعه ایران باشد، به هر حال (حرکت عکس‌عملی و واکنشی جنبش دانشجویی) باعث افتادن در ورطه پوپولیسم می‌شود.

بی‌شک آفت پوپولیسم برای جنبش دانشجویی ایران کمتر از آفت تشکیلات هر می و آفت برون‌نگری و آفت فرقه‌گرایی نیست، چراکه افتادن جنبش دانشجویی در ورطه پوپولیسم باعث می‌گردد تا جنبش دانشجویی گرفتار آفت روزمرگی و پراگماتیسم و گرفتار بی‌برنامگی بشود. برای مثال در چارچوب «رویکرد پوپولیستی»، جنبش دانشجویی ایران موظف می‌شود تا در مطالبات خود، «مبارزه با فقر قرارداد، نه مبارزه با نابرابری‌ها»، فراموش نکنیم که مبارزه با فقر با مبارزه با نابرابری‌های اقتصادی و حقوقی متفاوت می‌باشد. چراکه مبارزه با فقر یک مبارزه غیر سوسیالیستی می‌باشد، در صورتی که مبارزه با نابرابری‌های حقوقی و اقتصادی، یک مبارزه سوسیالیستی است.

در فرایند پسا/۱ تیرماه ۷۸

امروز، زیر پوست
جامعه دانشگاهی ایران
چه می‌گذرد؟

بیستمین سالگرد «قیام جنبش دانشجویی ایران در ۱۸ تیر ماه ۷۸» در شرایطی پشت سر می‌گذاریم که دهمین سالگرد «خیزش جنبش سبز در خرداد ماه ۸۸» را هم سپری می‌کنیم. بدون تردید هم در قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ و هم در خیزش جنبش سبز در خرداد ۸۸ «جنبش دانشجویی ایران» به عنوان کنش‌گر اصلی میدان مبارزه و نیروی عامل و موتور محرکه هر دو حرکت فوق بوده است. آنچنانکه همین جنبش دانشجویی در انتخابات دوم خرداد دولت هفتم (در سال ۷۶ که باعث شد تا سید محمد خاتمی به عنوان لیبر جنبش به اصطلاح اصلاحات وارد ساختمان پاستور بشود و برای مدت ۸ سال مدیریت دو دولت هفتم و هشتم رژیم مطلقه فقهاتی را در دست بگیرد) سرپل اصلی اتصال سید محمد خاتمی به طبقه متوسط شهری و پائینی‌های جامعه ایران جهت اخذ بیش از ۲۰ میلیون رأی بود.

یادمان باشد تا زمانی که سید محمد خاتمی پیروز انتخابات دولت هفتم شد، اصلاً و ابداً تشکیلات و حزبی در چارچوب «گفتمان به اصطلاح اصلاح‌طلبی درون حکومتی» وجود نداشت (و در آن شرایط سید محمد خاتمی تنها عضو رهبری جامعه روحانیون بود و تنها در چارچوب اسلام فقهاتی مورد اعتقاد جامعه

روحانیون سازمان روحانیون از کاندیداتوری سید محمد خاتمی حمایت می‌کردند. البته روزنامه سلام در آن شرایط ارگان تبلیغاتی همین جامعه روحانیون بود که بعداً در دوره رئیس جمهوری همین سید محمد خاتمی بسته شد و همین بسته شدن روزنامه سلام در تیرماه ۷۸ آبشخور تکوین قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی از خوابگاه امیرآباد دانشگاه تهران شد) و آنچه که بعداً به عنوان حزب مشارکت یا تشکیلات به اصطلاح اصلاح‌طلبانه در دولت هفتم سید محمد خاتمی تکوین پیدا کرد، تمامی مربوط به بعد از پیروزی او در انتخابات دولت هفتم بود.

لذا در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که اگر بخواهیم تشکیلاتی و جریان‌ی به عنوان عامل بسترساز موفقیت سید محمد خاتمی در انتخابات دولت هفتم و یا در دوم خرداد ۷۶ مطرح نمائیم، بدون تردید باید «جنبش دانشجویی ایران» را به عنوان این جریان و تشکیلات معرفی نمائیم. پر واضح است که همین حمایت همه جانبه جنبش دانشجویی از سید محمد خاتمی در انتخابات دولت هفتم در دوم خرداد ۷۶ بود که باعث گردید که رویکرد سید محمد خاتمی (لیدر جناح روحانیون درون حاکمیت در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت) به عنوان گفتمان اصلاحات یا اصلاح‌طلبی (درون حاکمیت، توسط صندوق‌های رأی مهندسی شده به وسیله هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تحت مدیریت حزب پادگانی خامنه‌ای در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت) برای مدت دو دهه به صورت گفتمان مسلط در جامعه ایران مطرح شود؛ یعنی از دوم خرداد ۷۶ تا دی‌ماه ۹۶ که البته در اواخر خیزش دی‌ماه ۹۶ بود که با ورود جنبش دانشجویی به این خیزش در تهران، باز همین جنبش دانشجویی ایران بود که (با شعار: «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا») کارنامه سلطه گفتمان جریان به اصطلاح اصلاح‌طلبی درون حکومتی را در هم پیچیدند.

همچنین در ادامه همین مقابله با گفتمان به اصطلاح اصلاح‌طلبی درون حکومتی جنبش دانشجویی ایران بود که این جنبش در نیمه دوم سال ۹۷ با پیوند به جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز، توسط شعار: «ما فرزندان کارگرانیم -

کنارتان می‌مانیم» پارادایم جدیدی در حرکت ۷۸ ساله جنبش دانشجویی ایران ایجاد کردند، چراکه شعار: «ما فرزندان کارگرانیم - کنارتان می‌مانیم» که جنبش دانشجویی از تهران در حمایت از جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز مطرح کردند، برعکس تمامی شعارهای قبلی جنبش دانشجویی ایران (در ۷۸ سال گذشته عمر این جنبش) از مضمون و جوهری دیگری برخوردار است و بدین ترتیب است که می‌توانیم بگوئیم که در این شعار، جنبش دانشجویی ایران برای اولین بار پس از فاصله گرفتن از جنبش‌های بالائی قدرت و جریان‌های سیاسی کشور، مستقیماً از جنبش‌های مطالباتی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و دینامیک مستقل تکوین یافته از پائین جامعه ایران حمایت کردند.

فراموش نکنیم که اگر حیات سیاسی جنبش دانشجویی ایران از فرایند پساشهریور ۲۰ الی الان را تعریف نمائیم، در طول ۷۸ سال عمر حیات سیاسی جنبش دانشجویی ایران، این جنبش در تمامی این مدت در چارچوب گفتمان‌های بالائی‌های قدرت و جریان‌های سیاسی پیشاهنگ و پیشرو و پیشگام حرکت کرده است؛ که این مهم در فرایند دهه ۲۰ (از شهریور ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ که فاز اول حرکت جنبش دانشجویی ایران بوده است) در دو مؤلفه حمایت از گفتمان جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران (توسط دکتر محمد مصدق و جریان‌های ملی‌گرای حامی او) و حمایت از گفتمان حزب توده به انجام رسیده است، بنابراین در فاز اول حرکت جنبش دانشجویی ایران، این جنبش در چارچوب دو گفتمان ملی‌گرائی و حزب توده حرکت کرده است؛ و در طول این ۱۲ سال جنبش دانشجویی ایران هیچگونه حرکت مستقل تکوین یافته از پائین نداشته است، در نتیجه همین جوهر وابستگی جنبش دانشجویی به بالائی‌های قدرت و احزاب سیاسی طرفدار رویکرد کسب قدرت سیاسی و یا مشارکت در قدرت بود که باعث گردید تا در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (که توسط ارتجاع مذهبی به رهبری کاشانی - بروجردی - بهبهانی و جریان امپریالیسم جهانی تحت رهبری امپریالیسم تازه نفس آمریکا و جریان دربار کودتائی و توتالیتر پهلوی به انجام رسید) جنبش دانشجویی ایران توان کوچک‌ترین

کنش‌گری از پائین و درون خود جنبش دانشجویی جهت شکست این کودتا نداشته باشد؛ که البته خروجی نهائی این امر آن شد که اصلاً در روز کودتا ۲۸ مرداد ۳۲ جنبش دانشجویی ایران وجود نداشت.

پر پیداست که اگر جنبش دانشجویی ایران در روز ۲۸ مرداد ۳۲ می‌توانست حداقل حضور فیزیکی داشته باشد، توان آن را داشت که کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (ارتجاع مذهبی و دربار پهلوی و رهبری امپریالیسم آمریکا بر علیه تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران) را شکست بدهد. البته هر چند در دهه ۳۰ (در فرایند پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲) جنبش دانشجویی ایران به خود آمد و در آذر ماه ۳۲ در جریان سفر نیکسون معاون رئیس جمهور وقت آمریکا به ایران (که نیروی محرکه کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بر علیه دولت دکتر محمد مصدق بودند، جهت جمع‌آوری محصول کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) این جنبش تلاش کرد (تا در خلاء دولت مصدق و در خلاء حزب توده سرکوب شده و در خلاء جریان‌های دیگر جامعه سیاسی ایران) حضور مستقل خود را به نمایش بگذارد؛ و در ۱۶ آذر ۳۲ این جنبش با فدا کردن سه تن از ستاره‌های خود (شریعت رضوی - بزرگ نیا - قندچی) در پای نیکسون پرچم خونین استقلال خود را برای اولین بار در دانشکده فنی دانشگاه تهران به اهتزاز درآورد، ولی با همه این احوال در دهه ۴۰ (و در حمایت و دنباله‌روی جنبش دانشجویی از جنبش چریکی) این جنبش نتوانست رویکرد مستقل خود را (نسبت به بالائی‌های قدرت و جریان‌های جامعه سیاسی ایران که توسط رویکرد کسب قدرت سیاسی و مشارکت در قدرت سیاسی حاکم می‌کوشیدند استراتژی خود را مادیت ببخشند) حفظ کند.

اما در باب اینکه چرا جنبش دانشجویی ایران نتوانستند استقلال حرکت خودشان را در دهه ۳۰ و ۴۰ حفظ نمایند، باید عنایت داشته باشیم که جنبش دانشجویی در دهه ۳۰ و در فرایند پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (هر چند تلاش می‌کردند تا استقلال خودشان را حفظ نمایند) از آنجائیکه بدون اینکه بتوانند در چارچوب یک گفتمان جنبشی دینامیک به نهادینه کردن حرکت مستقل سیاسی خود بپردازند،

می‌خواستند خارج از چارچوب گفتمان‌سازی و تئوری‌پردازی به صورت سیاسی به استقلال هویتی و تشکیلاتی و سیاسی دست پیدا کنند، لذا در این عرصه شکست خوردند.

یادمان باشد که فرمول تکوین دینامیک حرکت‌های سیاسی و اجتماعی هر چند از ایجاد حرکت‌های خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پائین و خودرهبر شروع می‌شود ولی این جنبش‌های دینامیک خودسازمانده در فاز دوم حرکت خود باید جهت تئوری‌پردازی و نهادسازی و نهادینه کردن حرکت دینامیک جنبشی خود، آن حرکت را به صورت گفتمان و گفتمان مسلط درآوردند؛ و تا زمانی که این جنبش‌های خودجوش جهت‌تئوریزه و تئوری‌پردازی و نهادسازی و نهادینه کردن حرکت خود نتوانند (در عرصه کارزار گفتمان‌های جاری در جامعه ایران) حرکت خودشان را به گفتمان و گفتمان مسلط درآوردند، بدون تردید این جنبش‌ها و حرکت‌ها و جریان‌های خودجوش نخواهند توانست در عرصه میدانی استقلال خودشان را در برابر جریان‌های گفتمان‌دار حفظ نمایند.

باری، به همین دلیل بود که (هر چند در دهه ۳۰ و در فرایند پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به لحاظ سیاسی، جنبش دانشجویی تلاش می‌کردند تا هویت مستقل سیاسی و حرکتی خود در عرصه میدانی حفظ نمایند ولی از آنجائیکه همیشه جوجه‌ها را در آخر پائیز می‌شمارند بنابراین) به موازات اینکه گفتمان چریک‌گرایی مدرن توانست حرکت خود را به عنوان گفتمان مسلط بر جامعه ایران عرضه نماید، همین جنبش به اصطلاح مستقل دانشجویی در دهه ۳۰ و در دهه ۴۰ به عنوان مرکز اصلی یارگیری و سربازگیری جنبش چریک‌گرایی مدرن ایران درآمدند؛ و البته پیش از آن هم در این رابطه بود که در جریان قیام ۱۵ خرداد ۴۲ همین جنبش دانشجویی با حمایت از (حرکت زن‌ستیزانه و ارتجاعی و غیر دموکراتیک) روحانیت، هژمونی روحانیت موج‌سوار را بر حرکت ۱۵ خرداد ۴۲ نهادینه کردند که البته فراموش نباید کرد که موج‌سواری روحانیت در سال ۵۷ بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران محصول همان گوری بود که از قیام ۱۵ خرداد ۴۲ توسط حمایت جنبش دانشجویی ایران

از رهبری روحانیت دگماتیست و فقهاتی و ارتجاعی و غیر دموکراتیک برای مردم ایران کنده شده بود.

باری، در رابطه با این چشم اسفندیار جنبش دانشجویی ایران بود که معلم کبیرمان شریعتی از سال ۴۸ توسط «جنبش روشنگری ارشاد» خود تلاش کرد تا با تکیه محوری بر جنبش دانشجویی ایران، توسط حرکت نظری خود، این خلاء گفتمانی جنبش دانشجویی ایران را پر کند؛ و لذا در این رابطه است که ما بر این باوریم که شریعتی اولین نظریه‌پردازی بود که علاوه بر اینکه بر این خلاء گفتمانی جنبش دانشجویی ایران واقف گردید، تلاش کرد تا (برعکس رویکرد حزب توده و گفتمان چریک‌گرایی دهه ۴۰ و ۵۰ و جریان روحانیت دگماتیست و ارتجاعی و موج‌سوار و غیر دموکراتیک و زن‌ستیز پیرو گفتمان ولایت فقیه حوزه‌های فقهی شیعه را که جهت سوء استفاده از این خلاء جنبش دانشجویی ایران توسط تزریق گفتمان و نظریه‌های خودشان به این جنبش، شرایط برای سربازگیری و یارگیری از این جنبش، برای خود هموار می‌کردند) این خلاء جنبش دانشجویی را توسط «گفتمان جنبشی» مورد اعتقاد خودش ترمیم کند؛ که البته هر چند که شریعتی در این رابطه موفق گردید و توانست گفتمان خودش را در جنبش دانشجویی ایران به عنوان گفتمان مسلط درآورد، ولی با همه این احوال ضعف بزرگ شریعتی در این رابطه در این بود که (به علت فقدان کادرهای همه‌جانبه مولود و سنتز اندیشه خودش) نمی‌توانست و توان آن را هم نداشت که «گفتمان جنبشی خود را در عرصه جامعه و حتی در خود جنبش دانشجویی ایران جهت نهادسازی نهادینه کند.»

همین ناتوانی شریعتی در نهادسازی و نهادینه کردن «گفتمان جنبشی» خودش در جامعه بزرگ ایران بود که باعث گردید تا (نه تنها علیرغم آنچه خود او در نامه به محمد همایون مؤسس حسینیه ارشاد، قبل از زندان و دستگیری و در فرایند پس‌بستن ارشاد در آبان ۵۱ توسط ساواک رژیم کودتائی پهلوی نوشته است که: «حسینیه ارشاد امروز بدل به یک حزب فراگیر اجتماعی شده است و با بسته شدن درب آن، در دورترین روستاهای ایران درب یک حسینیه ارشاد باز شده است»)

کشتی «جنبش روشنگری ارشاد شریعتی» با خاموش کردن چراغ‌های حسینیه ارشاد توسط ساواک رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی هم به گِل بنشیند؛ و نتواند به حرکت خود در عرصه میدانی ادامه بدهد.

به هر حال به همین دلیل بود که شریعتی گرچه در عرصه نظر و اندیشه (آنچنانکه در درس یازدهم اسلام‌شناسی ارشاد تحت عنوان «برخیزیم گامی فرابیش نهیم» مطرح می‌کرد) بر رهبری و حرکت خودجوش و خود سازمانده جنبش دانشجویی ایران اعتقاد می‌ورزید، ولی او در عرصه میدانی نتوانست جنبش دانشجویی ایران را به صورت دینامیک و مستقل و خودجوش و خودسازمانده و خود رهبر نهادینه بکند. در نتیجه همین امر بود که باعث گردید تا جریان‌های چریکی دهه ۴۰ و ۵۰ خود اعتراف کنند که: «حسینیه ارشاد شریعتی و کلاس‌های اسلام‌شناسی ارشاد او، بهترین بسترها جهت یارگیری و نیروگیری برای آنها می‌باشد»؛ و باز در این رابطه بود که آنها می‌گفتند: «افراد و دانشجویان تا زمانی که در حسینیه ارشاد و کلاس‌های شریعتی بودند عضو حسینیه ارشاد به شمار می‌آمدند، اما از زمانی که از درب حسینیه ارشاد خارج می‌شدند، این ما بودیم که با دادن آدرس خانه تیمی به آنها، به نهادینه کردن آنها می‌پرداختیم.»

باری بدین ترتیب بود که جنبش دانشجویی ایران نه تنها در دهه ۲۰ و ۳۰ و ۴۰ و ۵۰ نتوانستند از فرایند جنبش خودجوش وارد فرایند گفتمان‌سازی و فرایند نهادینه کردن حرکت مستقل خود بشوند، بلکه مهمتر از آن اینکه این آفت بزرگ جنبش دانشجویی از سال ۵۶ توانست در جامعه ایران به صورت اگراندیس‌مان شده مادیت خارجی پیدا کند، چرا که با اعتلای جنبش ضد استبدادی سال ۵۶ - ۵۷ مردم ایران، جنبش دانشجویی ایران از سال ۵۶ در چارچوب اعتراض به پروژه حکومتی انتقال دانشگاه آریامهر از تهران به اصفهان، علاوه بر اینکه توانستند این اعتراض را بدل به جنبش ضد استبدادی بکنند، برای اولین بار در تاریخ جنبش دانشجویی ایران آنها توانستند از سال ۵۶ جنبش ضد استبدادی فوق را از محدوده دانشگاه‌ها وارد عرصه اجتماعی جامعه ایران بکنند و همین امر بود که باعث گردید تا در سال ۵۶ و نیمه

اول سال ۵۷ شرایط برای هژمونی جنبش دانشجویی بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران فراهم بشود؛ که البته به علت همان سه آسیب فوق‌الذکر جنبش دانشجویی ایران (فقدان گفتمان و ناتوانی در تئوری‌پردازی و ناتوانی در نهادسازی و ناتوانی سازماندهی عمودی در عرصه حرکت افقی یا اجتماعی جامعه بزرگ ایران) باعث گردید تا هژمونی جنبش دانشجویی که از سال ۵۶ تا نیمه اول سال ۵۷ بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران شکل گرفته بود، نتواند نهادینه بشود.

بنابراین بدین ترتیب بود که از نیمه دوم سال ۵۷ جنبش دانشجویی ایران نتوانستند حلاء رهبری جنبش ضد استبدادی مردم ایران را پر بکنند و همین ناتوانی و شکست بود که از نیمه دوم سال ۵۷ شرایط برای موج‌سواری روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهی توسط تشکیلات سنتی فراهم گردید، ولذا از آن زمان بود که «عکس خمینی در سطح کره ماه قرار گرفت و موی ریش و سر خمینی لای کتاب‌های قرآن پیدا شد» و رهبری و هژمونی روحانیت ارتجاعی و دگماتیست ولایتمدار حوزه‌های فقهی بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران نهادینه گردید و گفتمان ولایت فقیه خمینی به عنوان آلترناتیو گفتمان ولایت سلطانی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی تثبیت شد که البته سنتز نهائی آن ظهور هیولای رژیم مطلقه فقهاتی از دل نظریه و گفتمان ولایت فقیه خمینی توسط حسینعلی منتظری و حسن آیت در خبرگان قانون اساسی شد که حاصل ۴۰ سال حاکمیت این هیولای استبداد و استثمار و استثمار بر جامعه ایران این می‌باشد که امروز جامعه ایران را به مرز بربریت اقتصادی، و بربریت سیاسی، بربریت معرفتی، بربریت زیست محیطی، بربریت اجتماعی و بربریت فرهنگی کشانیده است.

باری، بدین ترتیب بود که رژیم مطلقه فقهاتی (در فرایند پسانقلاب ۵۷ مردم نگون‌بخت ایران) جهت نهادینه کردن قدرت خود، از همان آغاز تلاش می‌کرد تا از جامعه دانشگاهی ایران (توسط نهادینه کردن آنها در ظرف‌های از پیش مشخص شده حکومتی) به عنوان یک بازوی اجرائی و سرکوب استفاده نماید. بدین ترتیب، در این چارچوب بود که رژیم مطلقه فقهاتی در جریان غائله اشغال سفارت آمریکا

در ۱۳ آبان ۵۸ تحت هژمونی موسوی خوئینی‌ها و حمایت عریان خمینی از آنها کوشیدند که:

اولاً «جنگ دانشجوی با دانشجو» جهت حذف جنبش دانشجویی ایران به عنوان قدرت آلترناتیو حکومت به راه بیاندازند.

ثانیاً جهت کودتای فرهنگی بر علیه جنبش دانشجویی ایران و تعطیل کردن دانشگاه‌ها و نهادینه کردن اسلام فقهاتی و تصفیه کردن دانشجویان و اساتید بسترسازی نماید. ثالثاً جهت حذف قدرت‌های رقیب درون حکومتی که در رأس آنها دولت موقت، تحت مدیریت مهندس مهدی بازرگان و نیروهای لیبرال طرفدار او قرار داشتند، بسترسازی نمایند.

رابعاً بتوانند شعار ضد امپریالیستی جریان‌های سیاسی رادیکال (مانند مصادره شعار ضد استبدادی در سال ۵۷) جهت بسیج اجتماعی در انحصار خود درآوردند.

خامساً بتوانند شرایط برای سرکوب نیروی‌های آلترناتیو جنبش سیاسی جامعه ایران در سه مؤلفه مذهبی و مارکسیستی و ملی‌گرائی و قومیتی فراهم بکنند.

سادساً بتوانند شرایط برای بسیج مردم جهت شرکت در انتخابات صوری و مهندسی شده در راستای نهادینه کردن و نهادسازی حکومتی فراهم بکنند.

لذا از اینجا بود که توسط پروژه از پیش مهندسی شده غائله اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۵۸ توسط تعدادی از دانشجویان داخل و خارج از کشور، تحت عنوان دانشجویان پیرو خط امام، برای اولین بار در جامعه ایران توسط خمینی «جنگ دانشجوی با دانشجو» استارت زده شد؛ که البته این پروژه خمینی (جنگ دانشجوی با دانشجو) شش ماه بعد در بهار ۵۹ تحت عنوان پروژه انقلاب فرهنگی با معماری حسین حاجی فرج دباغ معروف به عبدالکریم سروش کامل گردید، چراکه در جریان کودتای فرهنگی بهار ۵۹ علاوه بر تعطیل کردن دانشگاه‌ها و تصفیه دانشجویان و اساتید سیاسی، شرایط برای سلطه و نهادینه کردن هژمونی صنفی و سیاسی همان

اقلیت پانزده درصدی دانشجویان وابسته به حاکمیت و حکومت و خمینی بر کل دانشگاه‌ها و جامعه دانشگاهی ایران فراهم کردند.

لذا همین امر باعث گردید تا در فرایند پساکودتای فرهنگی بهار ۵۹ از سال ۶۲ به موازات بازگشایی دانشگاه‌ها تا خرداد ۷۶ به مدت ۱۴ سال «دانشگاه و جامعه دانشگاهی ایران خواسته یا ناخواسته در خدمت پروژه‌های دست‌ساز حکومتی باشند غافل از اینکه ققنوس جنبش دانشجویی ایران از خرداد ۷۶ از خاکستر کودتای فرهنگی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به پرواز درآمد». شوربختانه آنچه‌آنکه در خرداد ۷۶ دیدیم، بازتولید جنبش دانشجویی ایران در خرداد ۷۶ به صورت آسیب‌شناسی و بازسازی و واسازی شده جنبش گذشته دانشجویی ایران انجام نگرفت، در نتیجه همین امر باعث گردید تا باز همان سه آسیب و سه آفت و سه خلاء تاریخی قبلی جنبش دانشجویی ایران (خلاء گفتمان و خلاء نهادسازی عمودی و افقی و ناتوانی در تئوری‌پردازی) بازتولید شوند.

بنابراین همین آفت‌بازتولید شده ثلثه در جنبش دانشجویی اعتلا یافته در خرداد ۷۶ باعث گردید تا این جنبش باز مانند گذشته به دنبال گفتمان بالائی‌ها برود و موجودیت خودش را در چارچوب گفتمان و هویت جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی تعریف کنند. گفتمان کردن نظریه به اصطلاح اصلاح‌طلبانه سید محمد خاتمی و دنباله‌روی از حرکت او و حمایت همه جانبه از کاندیداتوری او و اجتماعی و توده‌ای کردن فراگیر حمایت از او که کاندیدای جناح روحانیون درون حکومتی بود، در خرداد ۷۶ همه و همه معلول همان آفات ثلثه جنبش دانشجویی ایران بود؛ که البته با قیام و خیزش جنبش دانشجویی ایران در ۱۸ تیرماه ۷۸ این جنبش وارد فاز نوینی از حرکت خود شد، چراکه هر چند که آبخشور اولیه تکوین خیزش جنبش دانشجویی در ۱۸ تیرماه ۷۸ بستن روزنامه سلام (ارگان تبلیغاتی جناح روحانیون درون حکومتی در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان، توسط هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم یعنی حزب پادگانی خامنه‌ای) بود، اما به موازات حمله مغول‌وار دستگاه چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی

و حزب پادگانی خامنه‌ای به خوابگاه امیرآباد و سکوت و عقب‌نشینی دولت هفتم در این رابطه به یکباره جنبش دانشجویی ایران را از خواب ۲۰ ساله گذشته بیدار کرد؛ که سنتز این بیداری آن شد تا جنبش دانشجویی ایران در عرصه قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ (دو سال بعد از ورود سید محمد خاتمی به ساختمان پاستور) با دولت هفتم مرزبندی کنند و به صورت مستقل با جذب حمایت طبقه متوسط شهری در تهران در برابر حزب پادگانی خامنه‌ای مقاومت کنند.

هر چند که جنبش دانشجویی حتی در این مرحله نتوانست همراه با مرزبندی از دولت هفتم، با گفتمان به اصطلاح اصلاح‌طلبی درون حکومتی هم مرزبندی نماید، ولی جنبش دانشجویی ایران در جریان قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ و در عرصه اعتلای حرکت خود (به جای حمایت از جناحی از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و یا به چالش کشیدن هسته سخت رژیم) کل رژیم مطلقه فقهاتی را به چالش کشیدند و از آنجا بود که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و حزب پادگانی خامنه‌ای با حمایت ضمنی دولت هفتم سید محمد خاتمی، تصمیم گرفتند تا به صورت همه‌جانبه جنبش دانشجویی و قیام تیرماه ۷۸ را سرکوب و تار مار کنند و همین سرکوب همه‌جانبه جنبش دانشجویی توسط حزب پادگانی خامنه‌ای باعث گردید تا این جنبش باز برای مدت یک دهه به رکود و خمود سراسری گرفتار شود؛ اما شوربختانه جنبش دانشجویی در طول این یک دهه رکود هم نتوانستند، در راستای مقابله با آن سه خلاء و آفت تاریخی و ساختاری خود گام بردارند.

به همین دلیل بود که در خرداد ۸۸ و در جریان تکوین جنبش سبز تحت رهبری میر حسین موسوی، زمانیکه جنبش دانشجویی از فاز رکود ده ساله خود خارج شد، به علت همان آفات ثلاثه باز مانند سال‌های ۵۷ و ۷۶ تلاش کردند تا با گفتمان کردن نظریه میر حسین موسوی و تکیه بر جنبش سبز او که شکلی اعتراضی و آکسیونی و خیابانی و اتمیزه داشت، حرکت کنند و البته همین امر هم باعث گردید تا در این رابطه، جنبش دانشجویی بیشترین هزینه را هم پرداخت کنند. خودویژگی اصلی جنبش دانشجویی در سال ۸۸ و در جریان جنبش سبز عبارت بودند از اینکه

در جریان جنبش سبز باز جنبش دانشجویی ایران مانند گذشته بدون آسیب‌شناسی جدی از حرکت گذشته خود (در دوران سی ساله عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، یعنی از اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۵۸ تا کودتای فرهنگی بهار ۵۹ و تا مشارکت در جنبش به اصطلاح اصلاح‌طلبانه دوم خرداد ۷۶ و تا خیزش ۱۸ تیرماه ۷۸) پس از ده سال رکود پسا سرکوب خیزش ۱۸ تیرماه ۷۸ وارد مرحله بازتولید و اعتلای حرکتی خود شد.

به همین دلیل باز همان ضعف‌های ثلاثه گذشته جنبش دانشجویی ایران بازتولید شدند یعنی باز جنبش دانشجویی ایران قبل از اینکه به گفتمان‌سازی و تئوری‌پردازی و نهادسازی عمودی جهت مشارکت در حرکت افقی اجتماعی دست پیدا کنند و قبل از اینکه جنبش دانشجویی بتواند به هویت مستقل جنبش مطالباتی خودجوش و خودسازمانده دست پیدا کنند (مانند مشارکت در جنبش به اصطلاح اصلاحات خرداد ۷۶) وارد کارزار جنگ جناح‌های درونی قدرت حاکم در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان در جریان انتخابات دولت دهم شدند. در نتیجه همین امر باعث گردید تا برای جنبش دانشجویی ایران در سال ۸۸ راهی جز حل شدن (بدون حفظ هویت مستقل گفتمانی و سیاسی خودشان) باقی نماند؛ که حاصل این نوع پیوند جنبش دانشجویی ایران با جنبش سبز آن شد که:

اولاً جنبش دانشجویی به عنوان موتور محرکه جنبش سبز بشوند.

ثانیاً جنبش دانشجویی در چارچوب شعار: «رأی من کو؟» جنبش سبز، حرکت خودشان را تنها محدود به جنبش مطالباتی جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری ایران نکنند و هیچگونه پیوند و حرکتی در جهت جنبش مطالباتی طبقه زحمتکشان و جبهه برابری‌طلبانه پائینی‌های جامعه ایران نداشته باشد.

ثالثاً مانند رویکرد جنبش سبز استراتژی حرکت خودشان را در چارچوب اصلاحات از درون حاکمیت و در کادر قانون اساسی ولایت‌مدار و صندوق‌های رأی مهندسی شده رژیم مطلقه فقهاتی و طلائی کردن دهه ۶۰ و مانیفست ولایت فقیه خمینی

تعریف نمایند.

رابعاً تکیه کردن بر تعیین رهبری با رویکرد کاریزماتیک (مانند سال ۵۷) که در سال ۸۸ ابتدا از شیخ مهدی کروبی شروع شد (قابل ذکر است که در جریان جنبش سبز سال ۸۸ جنبش دانشجویی در آغاز بر رهبری شیخ مهدی کروبی تکیه داشت و پس از اعتلای این جنبش بود که جنبش دانشجویی به سمت میر حسین موسوی گرایش پیدا کرد که البته همین تلورانس سیاسی جنبش دانشجویی هم معلول همان خلاء هویتی و فرهنگی و گفتمانی و تشکیلاتی مستقل جنبش دانشجویی ایران بود) و سپس نوبت به رهبری میر حسین موسوی رسید که البته همه آنها مولود همان رویکرد رهبری فردی این جنبش می‌باشد.

خامساً عکس‌العملی برخورد کردن با حزب پادگانی خامنه‌ای (از بعد از حمله مغولی حزب پادگانی خامنه‌ای به خوابگاه‌های دانشجویان و تار مار کردن دانشجویان از خوابگاه‌ها تا خیابان‌ها و بالاخره و بالاخره و بالاخره تا شکنجه‌گاه‌های کهریزک و اوین و گوهردشت و غیره) که البته همین برخورد عکس‌العملی جنبش دانشجویی با حزب پادگانگی خامنه‌ای باعث گردید تا از تیرماه ۸۸ (در فرایند پسانماز جمعه ۲۹ خرداد خامنه‌ای در تهران که اعلام جنگ همه جانبه با جنبش سبز بود) جنبش دانشجویی به صورت خواسته یا ناخواسته وارد برخورد آنتاگونیستی (توسط آتش زدن سطل‌های زباله و غیره در شهر تهران) با حزب پادگانی خامنه‌ای بشوند که اوج آن در عاشورای سال ۸۸ به نمایش گذاشته شد.

سادساً پیوند (بدون مرزبندی و بدون هویت مستقل و بدون گفتمان مشخص جنبش دانشجویی) با جنبش سبز باعث گردید تا حرکت به اصطلاح اصلاح‌طلبانه خود مانند جنبش سبز محدود به شهر تهران و یا حداکثر به چند کلان‌شهر ایران بکنند. آن هم در شکلی که فقط جنبش طبقه متوسط شهری در آن دخالت داشتند و طبقه زحمتکشان و پائینی‌های جامعه ایران و جبهه برابری‌خواهانه جامعه بزرگ ایران هیچگونه مشارکتی در آن نداشته باشند.

سابقاً به تاسی از جنبش سبز، حرکت جنبش دانشجویی هم محدود به جنبش اعتراضی آکسیونی و خیابانی و متمیزه شد و به علت عدم پیوند جنبش دانشجویی با جنبش‌های مطالباتی خودجوش و خودسازمانده و خود رهبر جبهه برابری خواهانه جامعه ایران (تحت رهبری جنبش کارگری و جنبش مزدبگیران و حتی جنبش حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای کشور، همه و همه) باعث گردید تا جنبش اعتراضی و آکسیونی و خیابانی و متمیزه جنبش دانشجویی در سال ۸۸ و نتواند از فرایند جنبش اعتراضی و آکسیونی و خیابانی (مانند جنبش اعتراضی و خیابانی ضد استبدادی سال ۵۷ که در فرایند پسا سرکوب خونین میدان ژاله توسط نیروهای سرکوب‌گر رژیم کودتائی و توتالیتار پهلوی در ۱۷ شهریور ۵۷ که تحت هژمونی جنبش کارگران صنعت نفت ایران از ۱۸ شهریور ۵۷ وارد فرایند جنبش اعتصابی طبقه کارگران ایران شد و بالاخره همین جنبش اعتصابی طبقه کارگران ایران بود که نسخه سقوط رژیم کودتائی و توتالیتار پهلوی را برای همیشه پیچید) وارد فرایند اعتصابی بشوند که البته رمز شکست جنبش سبز و جنبش دانشجویی در سال ۸۸ در همین ناتوانی استحاله جنبش اعتراضی به جنبش اعتصابی نهفته می‌باشد.

پر واضح است که تا زمانیکه در حرکت تحول‌خواهانه و جنبش‌های مطالباتی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران این جنبش‌ها حرکت خودشان را تنها محدود به جنبش‌های آکسیونی و خیابانی متمیزه نکنند و توانائی استحاله جنبش‌های خیابانی به جنبش‌های اعتصابی نداشته باشند، سرانجام نهائی همه این حرکت‌ها محکوم به شکست و سرکوب توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم خواهد بود. یادمان باشد که در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم این رژیم تنها زمانی تن به عقب‌نشینی موضعی در برابر مطالبات جنبش‌های تکوین یافته از پائین داده است که با تغییر توازن قوا در عرصه میدانی حاضر به خوردن زهر و تسلیم شدن می‌شود؛ و البته و البته و البته باید در این رابطه عنایت داشته باشیم که تنها اهرمی که می‌تواند توازن قوا در عرصه میدانی به سود جنبش‌های مطالباتی تغییر بدهد فقط و فقط و فقط جنبش اعتصابی است که

بر پایه وحدت و تشکیلات استوار می‌باشند. (چاره رنجبران وحدت تشکیلات است - ابوالقاسم لاهوتی).

لذا در این رابطه است که داوری نهائی ما بر این امر قرار دارد که تا زمانیکه جنبش‌های مطالباتی جامعه بزرگ ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه نتوانند از شکل آکسیونی وارد شکل اعتصابی بشوند هرگز و هرگز نخواهند توانست به صورت پایدار به مطالبات خود در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه دست پیدا کنند. تجربه جنبش کامیونداران در سال ۹۶ و ۹۷ می‌تواند برای جنبش مطالباتی جامعه بزرگ ایران در دو جبهه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه به عنوان یک مکتب پیام و درس و کلاس باشد چراکه:

اولاً جنبش کامیونداران تنها جنبش موفق بوده است که در دوران ۴۰ ساله گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توانسته با تغییر توازن‌قوا در عرصه میدانی به سود خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در برابر مطالبات خود وادار به عقب‌نشینی همه جانبه بکنند.

ثانیاً جنبش کامیونداران ایران تنها توسط استحاله جنبش اعتراضی خود به جنبش اعتصابی بود که توانستند توازن‌قوا را در عرصه میدانی به سود خود تغییر بدهند.

ثالثاً جنبش کامیونداران تنها جنبش مطالباتی در ایران بوده است که توانستند قدرت سازماندهی در شبکه‌های فضای مجازی در خدمت سازماندهی در فضای واقعی و میدانی درآورند.

رابعاً جنبش کامیونداران از محدود جنبش‌های مطالباتی جامعه بزرگ ایران هستند که علاوه بر اینکه صورتی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و دینامیک دارند، توانستند استقلال هویتی و تشکیلاتی و شعاری و مطالباتی خودشان را از جناح‌های درونی حاکمیت مطلقه فقهاتی و جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور حفظ نمایند.

خامسا جنبش کامیونداران از محدود جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پائین به صورت دینامیک هستند که توانستند در اندک مدتی جنبش اعتصابی خود را به صورت فراگیر و همه جانبه به همه کشور گسترش دهند و تمام کامیونداران کشور را درگیر جنبش اعتصابی خود کند.

سادساً جنبش کامیونداران از محدود جنبش‌های مطالباتی جامعه ایران هستند که توانسته‌اند از آغاز تکوین جنبش اعتصابی خودشان تمامی مطالبات کامیونداران را به صورت یک پلاتفرم عرضه نمایند و لذا در چارچوب همین پلاتفرم همه جانبه مطالباتی بود که تمامی کامیونداران کشور خواست و مطالبه خودشان را در آن پلاتفرم می‌دیدند و البته همه کامیونداران به این باور رسیده بودند که بدون دستیابی به این مطالبات نمی‌توانند به حرکت روزمره خود ادامه بدهند.

باری نمونه دیگری از جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین که می‌تواند برای جنبش دانشجویی ایران در این شرایط به عنوان یک مکتب و کلاس و درس باشد نمونه جنبش مطالباتی کارگران نیشکر هفت تپه و کارگران فولاد اهواز است که در نیمه دوم سال ۹۷ توانستند با تغییر توازن قوا رژیم مطلقه فقهاتی و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر آن را وادار به عقب‌نشینی نسبی در برابر مطالبات خود بکنند. علت موفقیت جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز در این بود که:

اولاً این جنبش یک جنبش کارگری است که هر چند در حرکت مطالباتی خودشان در سال ۹۷ ابتدا به صورت کارگاهی و صنفی و طرح مطالبات حداقلی شروع کردند اما به موازات حرکت خود (برعکس جنبش کارگران هپکو و آذراب) توانستند حمایت شاخه‌های دیگر جنبش مطالباتی جامعه ایران از جنبش دانشجویی تا جنبش معلمان و بازنشستگان و غیره را جذب نمایند.

ثانیاً جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز از همان آغاز حرکت خودشان (هر چند صورت کارگاهی داشتند ولی در عرصه مطالبات کارگاهی که در رأس

آنها پرداخت حقوق معوقه قرار داشت) توانستند از وحدت درونی و حمایت تمامی کارگران هفت تپه و فولاد اهواز برخوردار باشند. قابل ذکر است که در جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز رمز اولیه موفقیت آنها در پیوند این دو جنبش کارگاهی در عرصه میدانی نهفته بود چرا که از همان آغاز تکوین این حرکت دو جنبش کارگاهی نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز در پیوند همه جانبه با یکدیگر حرکت می‌کردند.

ثالثاً در جنبش مطالباتی کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز به علت همان وحدت درون کارگاهی که بین کارگران آن وجود داشت از همان آغاز تکوین این جنبش کارگاهی، «جنبش صورت اعتصابی داشتند» و انجام حرکت خیابانی آنها در راستای جنبش اعتصابی آنها بود نه بالعکس. لذا به همین دلیل بود که دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جهت سرکوب این جنبش کارگاهی ابتدا تلاش کردند تا حلقه‌های اتصالی بین این جنبش خودجوش کارگاهی را با جنبش‌های دیگر مطالباتی قطع نمایند و در ادامه آن جهت سوار شدن بر این جنبش کارگاهی تلاش نمودند تا وحدت درون کارگاهی آنها را (توسط دستگیری رهبران آن و مصاحبه اجباری و تزریق تبلیغات مهندسی خودش حزب پادگانی خامنه‌ای و به کارگیری شکنجه و اعتراف‌گیری) به چالش بکشند.

رابعاً این جنبش کارگاهی توانست مانند جنبش کامیونداران توسط استخدام شبکه‌های فضای مجازی در خدمت حرکت میدانی، دایره کارگاهی حرکت خود را (جهت جذب حمایت جنبش‌های مطالباتی) به عرصه طبقاتی و ورای طبقاتی در دو جبهه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه بکشانند. شعار: «فرزند کارگرانیم - کنار تان می‌مانیم» جنبش دانشجویی در این رابطه قابل تحلیل می‌باشد چراکه برای اولین بار بود که یک جنبش کارگاهی مطالباتی توانست از پائین جنبش دانشجویی ایران را جذب جنبش مطالباتی خود بکنند.

خامساً یکی از کارهای مهمی که جنبش کارگری نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز

به تاسی از کارگران هپکو و آذراب در اراک کردند این بود که از همان آغاز شروع جنبش خود تلاش کردند که قبل از اینکه رژیم مطلقه فقاهتی حاکم بتواند این جنبش کارگاهی را در داخل کارگاه سرکوب و خاموش نماید، جنبش خود را از چارچوب کارگاهی وارد مردم شهر و دیار خود کردند و همراه با حضور خانواده‌های خود در سطح شهر حمایت اجتماعی مردم همشهری و هم دیار خود را جذب نمودند؛ و بدین ترتیب بود که کارگاه خود را بدل به شهر و جامعه کردند. سادسا از دیگر خودویژگی‌های جنبش کارگاهی کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز در این بود که در تمامی مراحل حرکت چهره اسلام رادیکال مورد اعتقاد خود را به نمایش گذاشتند. هر چند که حزب پادگانی خامنه‌ای تلاش می‌کردند تا برچسب مارکسیستی زدن به این جنبش رادیکال مذهبی حمایت اجتماعی مردم را از آنها سلب نمایند. قابل ذکر است که در این رابطه جنبش کارگاهی کارگران هپکو و آذراب عکس جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز عمل کردند و همین امر باعث گردید که جنبش کارگران هپکو و آذراب نتوانند حمایت اجتماعی مردم اراک را جذب نمایند.

سابعاً استقلال هویتی و تشکیلاتی جنبش کارگران نیشکر هفت و فولاد اهواز از جناح‌های درون حکومتی و جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور از دیگر اهرم‌های موفقیت این جنبش بود.

باری، آفت‌های ثلاثه جنبش دانشجویی ایران باعث شکست و سرکوب این جنبش توسط حزب پادگانی خامنه‌ای به خصوص در عاشورای سال ۸۸ شد و به موازات شکست جنبش دانشجویی در سال ۸۸ بود که باز جنبش دانشجویی وارد فرایند رکود خود شد و برای مدت ۴ سال یعنی تا پایان دوران دولت پوپولیسم غارت‌گر احمدی‌نژاد این رکود ادامه پیدا کرد.

قابل ذکر است که دولت احمدی‌نژاد در چهار سال دوم عمر خود به علت زهری که از جنبش دانشجویی در سال ۸۸ چشیده بود بیشترین سببه سرکوب خود را

بر روی پروژه پادگانی کردن دانشگاه‌ها و سرکوب همه جانبه جنبش دانشجویی ایران گذاشت؛ که البته عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد. (الحمد لله الذی جعل اعدائنا من الحمقاء) زیرا همین پادگانی کردن دانشگاه‌ها (در چارچوب سیاست عریان سرکوب حزب پادگانی خامنه‌ای) توسط دولت دهم احمدی‌نژاد باعث شد که جنبش دانشجویی به صورت خود بخودی و غیر برنامه‌ریزی شده و به صورت غریزی استراتژی حرکت خودش را تغییر بدهد. به این ترتیب که تا دولت دهم احمدی‌نژاد جنبش دانشجویی استراتژی مطالباتی خودش را در عرصه دانشگاه‌ها تعریف می‌کرد؛ اما از دولت نهم و دهم احمدی‌نژاد به علت پادگانی شدن فضای دانشگاه‌ها و سرکوب نرم‌افزاری و سخت‌افزاری جنبش دانشجویی در این دوران، این جنبش تلاش کردند که به جای استراتژی قبلی خودشان که «از دانشگاه به جامعه حرکت می‌کردند» به «استراتژی اجتماعی» دانشگاه تغییر بدهند.

توضیح آنکه در فرایندهای قبل از دولت نهم و دهم احمدی‌نژاد جنبش دانشجویی در طول ۷۰ سال حرکت خودش پیوسته به صورت غریزی و خود بخود تلاش می‌کردند که جنبش خودشان را به صورت اعتراضی از سطح دانشگاه‌ها به سطح جامعه ایران بکشاند آنچنانکه نمونه آن در جریان اعتراض دانشجویان دانشگاه صنعتی آریامهر به انتقال این دانشگاه از تهران به اصفهان در سال ۵۶ در تهران شاهد بودیم و در جریان خیزش جنبش دانشجویی ۱۸ تیرماه ۷۸ شاهد بودیم که این جنبش هر چند در آغاز از خوابگاه امیرآباد شروع شد، اما در اندک مدتی دامنه حرکت این جنبش تا وزارت کشور در خیابان فاطمی و نماز جمعه در دانشگاه تهران را در بر گرفت. ولی در دولت‌های نهم و دهم به موازات پادگانی کردن کل دانشگاه‌های ایران شرایط حرکت جنبش دانشجویی عکس فرایند قبلی خود شد. به این ترتیب که از آنجائیکه دیگر امکان تکوین حرکت از دانشگاه‌ها و خوابگاه‌ها برای جنبش دانشجویی وجود نداشت، دانشجویان در دوران دولت نهم و دهم تلاش کردند که حرکت و جنبش خود را از خانواده و شهر و دیار خود آغاز نمایند؛ که البته سیاستی صد در صد موفقیت‌آمیز بود، چراکه در این استراتژی جدید جنبش

دانشجویی از آنجائیکه تعداد دانشجویان ایران بین ۴/۵ تا ۵ میلیون نفر می‌باشند، همین کثرت کمی دانشجویان باعث می‌گردد تا حداقل ده میلیون خانواده ایرانی در شهر روستا تحت تأثیر تبلیغات سیاسی این دانشجویان قرار بگیرند.

در نتیجه همین امر باعث می‌گردد تا جنبش دانشجویی بتواند یک حرکت فراگیر روشنگری در جامعه ایران ایجاد کند که البته از آنجائیکه جنبش دانشجویی نتوانستند در این مرحله هم از حصار آسیب‌های ثلاثه نجات پیدا کنند، این همه باعث گردید تا در سال ۹۲ که با انتخابات دولت یازدهم، جنبش دانشجویی توانست حصار رکود خود را بشکند، دوباره تمامی حرکت این جنبش در خدمت ورود شیخ حسن روحانی (کهنه کارترین مهره امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی) به ساختمان پاستور درآمد. بطوریکه در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که آنچنانکه دولت هفتم سیدمحمد خاتمی توسط جنبش دانشجویی توانست به ساختمان پاستور راه پیدا کند، دولت یازدهم شیخ حسن روحانی هم توسط جنبش دانشجویی بود که توانست بر اریکه دولت یازدهم و دوازدهم سوار بشود؛ که البته این خوش‌بینی جنبش دانشجویی به دولت یازدهم و دوازدهم شیخ حسن روحانی تا نیمه دوم سال ۹۶ ادامه داشت، ولی از نیمه اول سال ۹۶ (فرایند پسانتخابات دولت دوازدهم در اردیبهشت ماه ۹۶) به موازات اعتلای جنبش مالباختگان شرایط جدیدی در عرصه جنبش‌های اجتماعی جامعه ایران بوجود آمد.

به این ترتیب که جنبش مالباختگان برعکس دیگر جنبش‌های اجتماعی علاوه بر جمعیت بیش از دو میلیون نفری آنها در حداقل زمان ممکن با فراگیر کردن حرکت اعتراضی خود در شهرهای بزرگ و کوچک کشور به سرعت رادیکالیزه و سیاسی شدند و در جریان حرکت خود کل رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش کشیدند. در نتیجه همین به چالش کشیده شدن کل حاکمیت مطلقه فقهاتی توسط جنبش مالباختگان باعث گردید تا جنبش‌های مطالباتی به موازات شکسته شدن ترس و وحشت آنها از دستگاه‌های سرکوب‌گر حاکمیت مطلقه فقهاتی روندی رو به اعتلا پیدا کنند؛ که البته سنتز نهائی آن اعتلای خیزش دی‌ماه حاشیه‌نشینان کشور بود؛ و با

ورود و پیوند جنبش دانشجویی به خیزش دی‌ماه ۹۶ بود که با شعار: «اصلاح طلب و اصول‌گرا - دیگه تمام ماجرا» جنبش دانشجویی دوران سلطه گفتمان به اصطلاح اصلاح‌طلبی از درون حاکمیت مطلقه فقاهتی به پایان رسید؛ و فصلی نو توسط جنبش دانشجویی در حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران بوجود آمد.

پایان دو دهه سلطه گفتمان به اصطلاح اصلاحات از بالا و توسط جناح‌های درونی حکومت توسط جنبش دانشجویی در پایان خیزش دی‌ماه ۹۶ باعث گردید که:

اولاً هر دو جناح درون حاکمیت در قلع و قمع خیزش دی‌ماه ۹۶ هم دست و هم داستان بشوند.

ثانیاً جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی جهت بازتولید گفتمان ورشکسته اصلاح‌طلبی (از درون حکومت توسط حکومت و از مسیر صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای را) تلاش کردند که در فرایند پساکرکوب خیزش دی‌ماه ۹۶ توسط نامه‌های سرگشاده و مصاحبه و مناظره‌ها، در قامت اپوزیسیون رژیم مطلقه فقاهتی حاکم ظاهر بشوند که البته یخ آنها نگرفت، چراکه دیگر حزب پادگانی خامنه‌ای جهت تثبیت و نهادینه کردن قدرت متزلزل شده خود تصمیم به تک پایه‌ای کردن کل نظام در چارچوب رویکرد هسته سخت رژیم و جریان هزار تکه به اصطلاح اصول‌گرا گرفته بود.

باری بدین ترتیب بود که از سال ۹۶ یعنی در فرایند پسانتخابات دولت دوازدهم با اعتلای جنبش مالباختگان شرایط جدیدی بر جامعه ایران و جنبش‌های مطالباتی و جنبش دانشجویی حاکم گردید، بنابراین جنبش دانشجویی در مرحله پسانتخابات اردیبهشت ۹۶ دولت دوازدهم به موازات اعتلای جنبش‌های اجتماعی مطالباتی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران (از جنبش کارگری گرفته تا جنبش معلمان و بازنشستگان و زنان و غیره) وارد فرایند نوینی از حرکت خود شد که از مشخصات و خودویژگی‌های فرایند جدید جنبش دانشجویی ایران در مرحله پسانتخابات دولت دوازدهم عبارتند از اینکه:

اولاً جنبش دانشجویی ایران در فرایند جدید حرکت خود برعکس (چهل سال گذشته دوران عمر رژیم مطلقه فقهاتی) با شعار: «اصلاح طلب و اصول گرا - دیگه تمام ماجرا» هویت مستقل دیسکورسی و سیاسی و جنبشی خود را اعلام کردند و با جدا کردن پیوند خود با جناح‌های درونی قدرت حاکم به دوران دو دهه سلطه گفتمان به اصطلاح اصلاح طلبی توسط جناح درونی قدرت حاکم (در چارچوب قانون اساسی ولایت مدار و صندوق‌های رأی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) پایان دادند. همان گفتمان به اصطلاح اصلاح طلبانه‌ای که از خرداد ۷۶ توسط همین جنبش دانشجویی به بار نشست و سید محمد خاتمی توانست بر دوش همین جنبش دانشجویی سوار بشود و برای ۸ سال وارد ساختمان پاستور بشود؛ که بالاخره در پایان ۸ سال، خروجی نهائی حرکت سید محمد خاتمی آن شد که وقت رفتن از ساختمان پاستور خطاب به جنبش دانشجویی یعنی ولی نعمتان خودش گفت: «من در دستگاه حاکمیت مطلقه فقهاتی جز یک تدارکاتچی بیشتر نبودم».

ثانیاً جنبش دانشجویی ایران در فرایند جدید حرکت خود پس از قطع پیوند خود با قطب‌های قدرت و پس از پشت کردن به گفتمان جناح به اصطلاح اصلاح طلبان درون حکومتی با تغییر رویکرد گذشته خود، پیوند با جنبش‌های اجتماعی مطالباتی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در دستور کار خود قرار دادند که شعار: «فرزندان کارگرانیم - کنارتان می‌مانیم» جنبش دانشجویی ایران در این رابطه قابل تحلیل و تفسیر می‌باشد. فراموش نکنیم که جنبش دانشجویی ایران در عرصه اعتلای جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز بود که شعار: «فرزندان کارگرانیم - کنارتان می‌مانیم» مطرح کرد.

ثالثاً جنبش دانشجویی ایران در فرایند جدید حرکت خود پس از تغییر رویکرد گذشته‌اش (اصلاحات از بالا و از طریق جناح‌های درونی قدرت و توسط صندوق‌های رأی مهندسی شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و در چارچوب قانون اساسی ولایت مدار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) به رویکرد جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته اجتماعی و مطالباتی در دو جبهه بزرگ

آزادی خواهانه و برابری طلبانه و رویکرد جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین روی آورد؛ و لذا بدین ترتیب است که جنبش دانشجویی ایران در فرایند جدید خود تلاش می نماید تا «در قامت جنبش، جنبش های مطالباتی جامعه رنگین کمان سیاسی و اجتماعی و اعتقادی و فرهنگی و قومی ایران و موتور محرکه جنبش های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر دینامیک و مستقل تکوین یافته از پائین جامعه ایران، ظاهر بشود.»

بنابراین بدین تردید جنبش دانشجویی در فرایند جدید حرکت خود برای اینکه بتواند نقش هدایت گری و سازماندهی و تئوری پردازی جنبش های مطالباتی جامعه ایران را در دست بگیرد، لازم است که پیش از آن خلاء ۷۰ ساله گفتمان جنبشی خودش را مورد بازسازی و واسازی و به سازی و نوسازی قرار بدهد، چرا که تا زمانی که جنبش دانشجویی ایران مانند گذشته بخواهند در چارچوب گفتمان های خارج از جنبش خود حرکت کنند، آنچنانکه در ۷۰ سال گذشته عمر حرکت این جنبش شاهد بوده ایم، برای این جنبش راهی جز دنباله روی از جریان های سیاسی و جناح های درونی حکومت باقی نمی گذارد.

رابعاً جنبش دانشجویی ایران برعکس گذشته که تنها در چارچوب رویکرد آزادی خواهانه خود (بدون تکیه و پیوند با جبهه برابری طلبانه) بر طبقه متوسط شهری تکیه می کردند، در فرایند جدید حرکت خود باید در کنار تکیه بر جبهه آزادی خواهانه طبقه متوسط شهری جامعه بزرگ ایران بر جبهه برابری طلبانه یا عدالت خواهانه نیز تکیه داشته باشند. بدون تردید تنها در این رابطه است که جنبش دانشجویی ایران می توانند به جایگاه تاریخی خود در جامعه بزرگ ایران که سر پل اتصال بین دو جبهه آزادی خواهانه و برابری طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می باشد و همچنین سر پل بین طبقه متوسط شهری با طبقه زحمتکشان و پائینی های جامعه ایران است، دست پیدا کنند.

خامساً جنبش دانشجویی ایران در فرایند جدید حرکت خود می بایست برعکس ۷۰

سال گذشته که حرکت خود را محدود به دانشگاه‌ها می‌کرد، با عنایت به جمعیت ۴/۵ میلیون نفری دانشجویان دانشگاه‌های ایران در شرایط فعلی (که خود معرف توان پیوند با حداقل ۴/۵ میلیون خانواده شهر و روستاهای ایران می‌باشد) لازم و ضروری است که این جنبش حرکت خودشان را در این فاز از جامعه بزرگ ایران شروع بکنند. طبیعی است که با چنین تغییری در رویکرد جنبش دانشجویی دیگر امکان سرکوب این جنبش توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم وجود ندارد. پر واضح است که در همین رابطه سیاست گذشته حزب پادگانی خامنه‌ای جهت پادگانی کردن نرم‌افزاری و سخت‌افزاری فضای دانشگاه‌های ایران نمی‌تواند آنچنانکه در ۲۰ سال گذشته شاهد بودیم باعث سرکوب جنبش دانشجویی ایران بشود.

سادساً جنبش دانشجویی ایران در فرایند جدید حرکت خود باید برعکس گذشته ۷۰ ساله عمر خود پیوسته هویت جنبشی خود را حفظ نمایند و هرگز حرکت جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و دینامیک تکوین یافته از پائین خود را در چارچوب احزاب سیاسی برون از این جنبش یا حرکت‌های چریک‌گرا و ارتش خلقی و غیره و یا تشکیلات حکومتی تزریق شده از بالای رژیم مطلقه فقهاتی در دانشگاه‌های ایران قالب‌ریزی و دنباله‌روی و نهادینه نکنند به عبارت دیگر جنبش دانشجویی ایران باید پیوسته بداند که «جنبش دانشجویی ایران یک جنبش است نه یک حزب و انجمن و ارتش خلقی و غیره».

لذا بدین ترتیب است که جنبش دانشجویی دیگر مانند گذشته ۷۰ سال عمر حرکت خود نمی‌تواند بستر آماده برای یارگیری و سربازگیری جریان‌های سیاسی یا جناح‌های درونی حکومت جهت فشار از پائین برای بالا بردن قدرت چانه‌زنی خود، در عرصه تقسیم باز تقسیم بین جناح درونی حکومت بشوند.

سابعاً جنبش دانشجویی در فرایند جدید خود باید وظیفه اصلی خود را در چارچوب «پیشگامی» جنبش‌های مطالباتی جامعه بزرگ ایران در دو جبهه بزرگ

آزادی خواهانه و برابری طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تعریف نمایند. لذا در این رابطه است که دنباله روی از خیزش های متمیزه و جنبش های آکسیونی و خیابانی برای جنبش دانشجویی ایران به عنوان سم قاتل می باشد چراکه حداقل فونکسیون این رویکرد دنباله روانه جنبش دانشجویی ایران گرفتار شدن در ورطه پوپولیسم می باشد. تجربه جنبش دانشجویی در مشارکت در خیزش دی ماه ۹۶ به عنوان یک نیروی دنباله رو آن خیزش عظیم، خود مصداقی است و مشتی است نمونه خروار، چرا که خیزش دی ماه ۹۶ دارای این خودویژگی ها بود:

الف - هر چند خیزش دی ماه ۹۶ یک حرکت خودجوش تکوین یافته از پائین و یک حرکت فقرستیزانه بود، ولی نباید فراموش کنیم که آبخور اجتماعی آن خیزش حاشیه نشینان شهرهای ایران بودند که بارزترین مشخصه حرکت حاشیه نشینان متمیزه بودن حرکت آنها است، به عبارت دیگر در حرکت حاشیه نشینان وحدت درونی و سازماندهی یا تشکیلات نه به صورت عمودی و نه به صورت افقی وجود ندارد. در نتیجه همین آفت و آسیب متمیزه مهمترین بستری است جهت نفوذ نیروهای بیرونی در راستای انحراف حرکت آنها که پوپولیسم بارزترین این نیروها می باشد.

ب - خیزش دی ماه ۹۶ که از شهر مشهد آغاز شد و در ادامه آن بیش از ۱۱۰ شهر بزرگ و کوچک ایران را در بر گرفت، به علت فقدان سازماندهی خودجوش و فقدان رهبری درون جوش در اندک مدتی توسط دخالت دستگاه های چند لایه ای سرکوب گر رژیم مطلقه فقهاتی و دخالت جریان های خارج نشین برانداز پیرو رویکرد رژیم چنج مثلث ترامپ - نتانیا هو - بن سلمان از مسیر خیزش فقرستیزانه مطالباتی خارج شد و مسیر غیر قابل کنترل آنتاگونیستی در پیش گرفت که همان مسیر آنتاگونیستی باعث گردید تا در اندک مدتی شرایط و بسترها برای سرکوب این خیزش عظیم توسط حزب پادگانی خامنه ای فراهم بشود.

ج - خیزش دی ماه ۹۶ به علت اینکه هیچگونه پیوندی با جنبش های مطالباتی دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه جامعه بزرگ ایران نداشت، این خیزش

عظیم نتوانست از جوهر اعتراضی خود وارد فرایند اعتصابی جهت تغییر توازن قوا میدانی با دستگاه‌های سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای بشوند.

د - خیزش دی‌ماه ۹۶ به علت عدم مدیریت و خودسازماندهی و غیبت رهبری درون‌جوش و دینامیک نتوانست با طبقه متوسط شهری (جبهه آزادی‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران جهت جذب حمایت آنها) پیوند ایجاد نماید، در نتیجه همین امر باعث گردید تا خیزش فوق در محدوده حرکت صرف سلبی (نه ایجابی) فقرستیزانه باقی بماند.

ه - خیزش دی‌ماه ۹۶ گرچه به علت خواستگاه حاشیه‌تولیدی آن حرکتی از پائین داشت، ولی به علت فقدان برنامه و فقدان مدیریت و غیبت سازماندهی و خلاء رهبری این خیزش نتوانست با طبقه کارگر ایران پیوند میدانی پیدا کند. پر واضح است که اگر کنش‌گران خیزش دی‌ماه ۹۶ می‌توانستند در عرصه میدانی با طبقه کارگر ایران پیوند پیدا کنند، بدون تردید این خیزش می‌توانست بدل به جنبش خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر فراگیر در سطح کشور بشود؛ که هرگز دیگر امکان سرکوب این خیزش توسط حزب پادگانی خامنه‌ای وجود نمی‌داشت.

و - پراکندگی در شعارها که معلول خلاء مدیریت و رهبری و سازماندهی بود، از دیگر خودویژگی‌های خیزش دی‌ماه ۹۶ بود که البته همین پراکندی در شعارها باعث گردید تا شرایط برای نفوذ جریان‌های خارج‌نشین و تبلیغات جریان‌های طرفدار رژیم چنچ خارجی فراهم بشود و آنچنان این آش شور شده بود که حتی سلطنت‌طلبان خارج‌نشین هم توسط آدم‌های اجاره‌ای خود نتوانستند در حاشیه تظاهرات مشهد شعار «رضا شاه روح شاد» بدهند؛ و از آن آدم‌های اجاره‌ای خود هم برای بوق‌های امپریالیسم خبری فیلم و صدا بگیرند.

ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد:

۱ - جنبش دانشجویی ایران در طول ۷۸ سال عمر حرکت خود (از شهریور ۲۰ الی الان) هرگز نتوانسته‌اند به گفتمان‌سازی حرکت درون‌جوش خود دست پیدا کنند.

در نتیجه همین خلاء گفتمان جنبشی باعث گردیده است تا جنبش دانشجویی در طول ۷۸ سال عمر حرکت خود نتواند به صورت دینامیک حرکت کند و پیوسته حرکت آنها صورت دنباله‌روی از گفتمان‌های مسلط جریان‌های سیاسی بیرون از این جنبش داشته است؛ و بدین خاطر در این رابطه است که ما بر این باوریم که تا زمانیکه جنبش دانشجویی در ادامه حرکت جنبشی خود نتواند به گفتمان جنبشی دینامیک دست پیدا کند، جنبش دانشجویی نمی‌تواند هویت مستقل سیاسی و تشکیلاتی و اجتماعی خود را حاصل نمایند.

البته همین خلاء و آسیب باعث گردیده است که اعتلای جنبش دانشجویی ایران در طول ۷۸ سال گذشته عمر این جنبش پیوسته در گرو اعتلای جنبش‌های دیگر اجتماعی جامعه ایران باشد؛ یعنی تا زمانیکه دیگر جنبش‌های اجتماعی به حرکت در نیایند، جنبش دانشجویی فی‌نفسه به عنوان پیشگام یا پیشاهنگ یا پیشرو هرگز نمی‌تواند در جامعه بزرگ ایران مادیت و اعتلا پیدا کند. البته فونکسیون فاجعه‌بار این رویکرد جنبش دانشجویی در مقاطع مختلف صورت متفاوت داشته‌اند. بطوریکه در دهه ۲۰ فونکسیون منفی این رویکرد باعث گردید تا در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ جنبش دانشجویی غایب اصلی آن صحنه باشند؛ و در عرصه جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران این رویکرد جنبش دانشجویی باعث گردید تا با دنباله‌روی از روحانیت موج‌سوار شرایط برای تثبیت هژمونی روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهاتی بر انقلاب ضد استبدادی مردم ایران فراهم بکنند؛ و در جریان انتخابات دولت هفتم خرداد ۷۶ این رویکرد جنبش دانشجویی باعث گردید تا سید محمد خاتمی بتواند علاوه بر ورود به ساختمان پاستور جریان فکری خودش را توسط جنبش دانشجویی برای مدت دو دهه بدل به گفتمان مسلط (به اصطلاح اصلاح‌طلبی از طریق حکومت) بر جامعه ایران بکند.

۲ - حزب و جنبش و هر گونه حرکتی باید در خود جامعه ایران و در داخل کشور ساخته بشوند نه در خارج از کشور بیرون از مردم و دانشجویان ایران، بنابراین اتاق فکر جنبش دانشجویی و هر گونه جنبش اجتماعی و سیاسی مربوط به جامعه ایران

باید در داخل کشور باشند تا توانائی مدیریت میدانی این جنبش‌ها و احزاب وجود داشته باشد. تجربه ۱۵۰ ساله حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران نشان داده است که هر گونه حزب‌سازی و جنبش‌سازی و ارتش‌سازی خارج از کشور برای جامعه ایران محکوم به شکست بوده است؛ و تنها جنبش‌ها و حزب‌ها و حرکت‌هایی توانسته‌اند در ۱۵۰ ساله حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران موفق بشوند که از درون خود این جامعه و سنتز حرکت خود این جامعه رنگین کمان فرهنگی و سیاسی و اعتقادی ایران بوده‌اند.

لذا به همین دلیل است که کنش‌کران اصلی جنبش دانشجویی ایران باید به این نکته کلیدی عنایت بکنند که رمز موفقیت و اعتلای جنبش دانشجویی در این نهفته است که این جنبش با رویکرد دینامیکی و در پیوند تنگاتنگ با حرکت دانشجویی و حرکت جنبش‌های مطالباتی صنفی و سیاسی و اجتماعی گروه‌های مختلف جامعه ایران تکوین پیدا کنند. پر پیداست که لازمه انجام این امر آن است که جنبش دانشجویی ایران علاوه بر اینکه باید با رویکرد تطبیقی به گفتمان‌سازی حرکت خود دست بزنند، از هرگونه رویکرد انطباقی به گفتمان‌های برون از جنبش دانشجویی ایران خودداری کنند، چراکه تمامی هزینه‌های مکرر گذشته جنبش دانشجویی ایران مربوط به همین رویکرد انطباقی جنبش دانشجویی ایران به گفتمان‌های برون از این جنبش بوده است.

از دهه ۲۰ که جنبش دانشجویی ایران پروسه تکوین خودش را آغاز کرده است، این رویکرد انطباقی جنبش دانشجویی به گفتمان وارداتی حزب توده شکل گرفت و در دهه ۴۰ همین رویکرد انطباقی جنبش دانشجویی ایران به گفتمان وارداتی چریک‌گرایی مدرن در سه شاخه مذهبی و ملی و غیر مذهبی ادامه پیدا کرد؛ و در سال ۵۷ همین رویکرد انطباقی به گفتمان ارتجاعی و دکماتیست ولایت فقیه ادامه پیدا کرد؛ و از خرداد ۷۶ همین رویکرد انطباقی جنبش دانشجویی به گفتمان به اصطلاح اصلاح طلبانه درون حکومتی برای مدت دو دهه ادامه پیدا کرده است؛ که البته سنتز و حاصل همه این رویکردهای انطباقی جنبش دانشجویی ایران در ۷۸

سال گذشته عمر این جنبش آن بوده است که این جنبش هرگز نتوانسته است به صورت دینامیک و خودجوش و تطبیقی و خودرهب حرکت نماید.

در نتیجه همین امر باعث گردیده است تا پیوسته جنبش دانشجویی ایران به صورت یک جنبش دنباله‌رو جریان‌های سیاسی جامعه سیاسی ایران حرکت نماید. عدم همبستگی و پیوستگی درونی جنبش دانشجویی ایران به خصوص در ۴۰ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مولود همین رویکرد انطباقی جنبش دانشجویی ایران به گفتمان‌های بیرون از این جنبش بوده است و البته حاصل دیگری که این رویکرد انطباقی جنبش دانشجویی به همراه داشته است، این بوده است که چه در دهه ۲۰ حاکمیت گفتمان حزب توده و چه در دهه ۴۰ حاکمیت گفتمان چریک‌گرایی مدرن و چه در فرایند تکوین و اعتلای جنبش ضد استبدادی مردم ایران در سالهای ۵۶ تا ۵۸ حاکمیت گفتمان ولایت فقیه دگماتیست و ارتجاعی حوزه‌های فقهی و چه در دهه ۶۰ کودتای فرهنگی و چه در دهه ۷۰ و ۸۰ حاکمیت گفتمان اصلاح‌طلبی درون نظام، جنبش دانشجویی ایران به عنوان مرکز ثقل یارگیری و سربازگیری و جذب نیرو برای کنش‌گران اصلی آن گفتمان‌ها بوده است.

بر این مطلب بیافزاییم که تا زمانی که جنبش دانشجویی ایران رویکرد انطباقی خودش را به گفتمان‌های بیرون از این جنبش دانشجویی در داخل و خارج از کشور، به رویکرد تطبیقی بدل نسازند، هرگز نمی‌توانند در عرصه حرکت جنبشی خود به صورت دینامیک اقدام به گفتمان‌سازی بکنند، زیرا تا زمانی که جنبش دانشجویی به صورت دینامیک و تطبیقی در عرصه جنبش خودجوش و خودسازماندهی اقدام به گفتمان‌سازی جنبشی نکنند، نه تنها نمی‌توانند اقدام عملی سازمان‌گرایانه جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهب خود را نهادینه بکنند و نه تنها نمی‌توانند به همبستگی و پیوستگی درون جنبشی دست پیدا کنند و نه تنها نمی‌توانند جنبش‌های مطالباتی صنفی و سیاسی و اجتماعی و ملی و قومی پیوند دیالکتیکی اعتلابخش برقرار نمایند و نه تنها نمی‌توانند به نقش تاریخی خودشان در شرایط امروز جامعه ایران (که عبارت است از «موتور حرکت یا جنبش جنبش‌های مطالباتی

ایران در راستای دستیابی به جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین» دست پیدا کنند، مهم‌تر از همه اینکه جنبش دانشجویی ایران نخواهند توانست به هویت مستقل جنبشی خود در عرصه میدانی و فرهنگی و تشکیلاتی در برابر جریان‌های سیاسی جامعه سیاسی ایران در داخل و خارج از کشور و جناح‌های درونی حاکمیت مطلقه فقهاتی دست پیدا کنند.

بنابراین در این رابطه است که ما بر این باوریم که فوری‌ترین وظیفه جنبش دانشجویی ایران در این شرایط حساس تندپیچ تاریخ ایران دستیابی به «گفتمان جنبشی» توسط اتاق فکر خود جنبش دانشجویی ایران در داخل کشور با رویکرد تطبیقی و به صورت دینامیک می‌باشد. فراموش نکنیم که اتاق فکر جنبش دانشجویی ایران در داخل کشور جهت گفتمان‌سازی تطبیقی و دینامیک خود:

اولاً باید گفتمان تطبیقی جنبش دانشجویی ایران بر پایه دو مؤلفه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه باشد چراکه جنبش دانشجویی ایران رسالت سرپلی بین دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه یا بین طبقه متوسط شهری و طبقه زحمتکشان (شهر و روستا که همان پائینی‌های جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشند) دارند.

ثانیاً گفتمان جنبش دانشجویی باید یک «گفتمان جنبشی» بر پایه جنبش خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین باشد نه «گفتمان حزبی» که ضرورتاً حرکتی از بالا به پائین می‌باشد.

ثالثاً گفتمان جنبش دانشجویی باید گفتمان ضد سرمایه‌داری و ضد کالاسازی مناسبات سرمایه در تمامی عرصه‌های کالازدایی کردن از نیروی کار و از محیط زیست و از آموزش و غیره باشد.

رابعاً گفتمان دانشجویی باید بر پایه چهار نوع کنش‌گری دانشجویی استوار باشد:
الف - کنش‌گری صنفی، ب - کنش‌گری مدنی، ج - کنش‌گری اجتماعی، د - کنش‌گری سیاسی.

الف - در عرصه «کنش‌گری صنفی» جنبش دانشجویی ایران (جهت فراگیر کردن حرکت و تشکیلات و سازماندهی خود در چارچوب ۴/۵ میلیون دانشجویان موجود در حال تحصیل در سطح دانشگاه‌های داخل کشور) باید جنبش دانشجویی ایران بتواند مشکلات صنفی دانشجویان (از هزینه‌های تحصیلی آموزشی بر دانشجویان کشور که حتی مخالف قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد گرفته تا مشکلات خوابگاهی و غیره) به عنوان جنبش مطالباتی تمامی دانشجویان داخل کشور مطرح نمایند و در راستای حل این مشکلات و مطالبات فراگیر و همگانی دانشجویان کشور جنبش دانشجویی باید مبارزه نمایند.

پر واضح است که ۴/۵ میلیون دانشجوی جامعه دانشگاهی کشور وقتی دریابند که جنبش دانشجویی کشور به دنبال کسب مطالبات صنفی آنها می‌باشند، دیگر مجبور نمی‌باشند تا در راستای کسب آن مطالبات سفره خود را از سفره جنبش دانشجویی ایران جدا کنند، بنابراین در این رابطه است که ما بر این باوریم که هر گونه بی‌تفاوتی جنبش دانشجویی از مشکلات صنفی دانشجویان کشور به مثابه سکتاریست این جنبش می‌باشد. نکته‌ای که در این رابطه جنبش دانشجویی باید به آن عنایت ویژه‌ای داشته باشند عبارت است از اینکه در عرصه حرکت صنفی و جنبش مطالباتی دانشجویان باید در نظر داشته باشند که دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای در طول فرایند پساکودتای فرهنگی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و بازگشایی دانشگاه‌ها و تصفیه‌های فراگیر دانشجویی و اساتید دانشگاه‌ها و پادگانی کردن دانشگاه‌های کشور جهت نهادینه کردن حضور پادگانی خود به صورت سخت‌افزاری و نرم‌افزاری از همان آغاز تلاش کرده‌اند تا منهای سهمیه‌بندی در جذب دانشجو و تزریق اساتید دست‌ساز خود، توسط نهادینه کردن نهادهای دست‌ساز خود از بسیج دانشگاهی تا انجمن‌های اسلامی و غیره و مدیریت کردن این نهادهای دست‌ساز درون دانشگاهی از بیرون توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای امنیتی سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای و همچنین قرار دادن امکانات صنفی در اختیار این نهادهای دست‌ساز حکومتی در دانشگاه‌های

کشور شرایط برای جذب دانشجویان به این نهادهای حکومتی و به محاق کشانیدن جنبش دانشجویی ایران فراهم کنند.

بدین ترتیب در این رابطه است که بی تفاوتی جنبش دانشجویی ایران در برابر مطالبات صنفی دانشجویان بستر ساز تقویت این نهادهای دست ساز حکومتی در دانشگاه‌های کشور می‌شوند. یادمان باشد که از دوره احمدی‌نژاد یعنی دولت نهم و دهم که به صورت فراگیر دانشگاه‌های ایران پادگانی شدند و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای به صورت عریان و همه جانبه در دانشگاه‌های کشور حضور پیدا کردند حتی جنبش دانشجویی ایران و دانشجویان سیاسی دانشگاه‌های ایران جهت کسب مطالبات صنفی خود مجبور هستند از طریق همین نهادهای دست ساز حکومتی درون دانشگاه‌های کشور اقدام نمایند و البته دلیل این امر همان است که غیر از این نهادهای دست ساز حکومتی امکان رویش نهادهای غیر حکومتی به صورت علنی در دانشگاه‌های ایران وجود ندارد.

ب - دومین کنش‌گری که گفتمان جنبش دانشجویی باید بر آن تاکید بورزد «کنش‌گری مدنی است». در عرصه کنش‌گری مدنی هر چند جنبش دانشجویی ایران مجبور به پیوند اجتماعی با جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین مردم ایران می‌باشد، ولی نکته‌ای که این جنبش در این رابطه نباید از نظر دور بدارد اینکه «حرکت مدنی» این جنبش باید مانند «حرکت مطالباتی» این جنبش از خود دانشگاه‌های کشور شروع بشود (چراکه «چراغی که به خانه رواست، به مسجد حرام است») و دلیل این امر همان است که «بدون مبارزه مدنی با موانع حقوق مدنی دانشجویان در دانشگاه‌های کشور (که توسط پادگانی کردن دانشگاه‌ها به وسیله حزب پادگانی خامنه‌ای بر دانشجویان کشور تحمیل شده است) امکان آزادسازی انرژی‌های متراکم شده جامعه دانشجویان کشور وجود ندارد».

یادمان باشد که بزرگترین رسالت جنبش دانشجویی ایران «استحاله انرژی‌های اجتماعی جامعه دانشگاهی کشور به انرژی‌های مدنی و در ادامه آن استحاله

انرژی‌های مدنی جامعه دانشگاهی کشور به انرژی‌های سیاسی می‌باشد». پر واضح است که بدون این استحاله فرایندی، جنبش دانشجویی ایران نمی‌تواند حرکت خود را فراگیر نمایند. لذا در همین رابطه است که جنبش دانشجویی ایران باید در راستای کسب «حقوق مدنی جامعه دانشگاهی کشور» تمامی موانع مدنی تحمیلی حزب پادگانی خامنه‌ای بر دانشگاه‌های کشور را به چالش بکشند. بدون تردید این حرکت از مبارزه با موانع مدنی تحمیلی بر زنان دانشجوی در دانشگاه‌ها (که مولود رویکرد زن‌ستیزانه اسلام فقهاتی و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر زنان دانشجوی که بیش از ۶۸ درصد دانشجویان کشور هستند، می‌باشد) شروع می‌شود و تا مبارزه با ستاره‌دار کردن و کنترل دانشجویان توسط دوربین‌ها و محافظین امنیتی و کمیته‌های به اصطلاح انضباطی و غیره ادامه پیدا می‌کند.

پر پیداست که تا زمانیکه دانشجویان در دانشگاه‌های کشور نتوانند از «حقوق مدنی» خود برخوردار بشوند، هرگز جامعه دانشگاهی کشور نمی‌تواند در جامعه و شهر و روستاها و خانواده خود از حقوق مدنی آنها دفاع نمایند، چراکه «ذات نیافته از هستی بخش / کی تواند که شود هستی بخش».

ج - سومین کنش‌گری که گفتمان دانشجویی باید بر آن استوار باشد «کنش‌گری اجتماعی» است. یادمان باشد، آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم، «کنش‌گری اجتماعی» جنبش دانشجویی ایران از زمانی در جامعه بزرگ و رنگین کمان سیاسی و فرهنگی و اجتماعی و قومی و مذهبی و غیره ایران شکل گرفت که با پادگانی کردن تمام عیار نرم‌افزاری و سخت‌افزاری دانشگاه‌های ایران (به خصوص در دوران دولت نهم و دهم احمدی‌نژاد) توسط حزب پادگانی خامنه‌ای، دیگر برای دانشجویان ایران امکان هیچگونه کنش‌گری صنفی و مدنی و سیاسی، مستقل از نهادهای تحمیلی و تزریقی دست‌ساز حکومتی (که از بیرون توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای مدیریت می‌شدند) وجود نداشت.

در نتیجه همین امر باعث گردید تا جامعه دانشگاهی کشور که بیش از ۴/۵ میلیون

نفر جمعیت دارند و حداقل در کشور ۸۰ میلیون نفری ایران جامعه دانشگاهی کشور می‌توانند با ۴/۵ خانواده خودشان ارتباط مدنی و سیاسی داشته باشند، خود همین امر معرف آن است که یک چهارم کل جمعیت کشور در دایره کنش‌گری اجتماعی و مدنی و سیاسی جامعه دانشگاهی کشور قرار دارند. در نتیجه همین پتانسیل عظیم جامعه دانشگاهی کشور باعث گردیده است تا این پتانسیل عظیم (در فرایند پس‌پادگانی کردن دانشگاه‌ها توسط حزب پادگانی خامنه‌ای) جهت اجرای مسئولیت اجتماعی خود در جامعه بزرگ ایران (بر خلاف بیش از نیم قرن رویکرد گذشته جنبش دانشجویی ایران که همیشه جنبش دانشجویی در محدوده دیوارهای دانشگاه‌ها مبارزه سیاسی و مدنی و اجتماعی خود را استوارت می‌زدند) در فاز جدید جامعه دانشگاهی کشور، حرکت روشنگری خودشان را از جامعه و خانواده شروع کنند.

باری، همین اجتماعی کردن حرکت روشنگری جامعه دانشگاهی ایران از دوران دولت نهم و دهم احمدی‌نژاد بود که شرایط و جایگاه تاریخی جامعه دانشگاهی ایران را تغییر داد؛ و در خلاء احزاب استخوان‌دار مستقل و غیر حکومتی در جامعه بزرگ ایران، جنبش دانشجویی ایران در فاز جدید حرکت خود می‌تواند (علاوه بر اینکه سر پل اتصال بین دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین بشوند) نقش حزب فراگیر پائینی‌ها و طبقه متوسط شهری در برابر حاکمیت مطلقه فقهاتی و احزاب رنگارنگ دست‌ساز حکومتی داشته باشند. البته داوری ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که جنبش دانشجویی در موضع جدید حرکت خود در حقیقت به جایگاه واقعی اجتماعی سیاسی تاریخی خود دست پیدا کرده است، چراکه تنها توسط این جایگاه اجتماعی است که جنبش دانشجویی ایران می‌تواند، آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی در عرصه جنبش روشنگری ارشاد خود بر آن تاکید می‌ورزید، جنبش دانشجویی ایران به عنوان موتور حرکت یا جنبش جنبش‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه جامعه ایران مطرح بشوند.

د - چهارمین کنش‌گری که گفتمان دانشجویی ایران باید بر آن تکیه کند، «کنش‌گری

سیاسی» می‌باشد، زیرا این جنبش در چارچوب کنش‌گری سیاسی می‌تواند با فراگیر کردن «جنبش مطالباتی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر گروه‌های مختلف جامعه ایران در دو جبهه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه جامعه بزرگ ایران، جامعه بزرگ ایران را به عنوان کنش‌گران اصلی دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه درآورد.»

یادمان باشد که حتی مبارزه صنفی و مطالباتی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران، از زمانیکه فراگیر بشوند، خود به خود همین مبارزات مطالباتی صنفی و اجتماعی و مدنی، صورت سیاسی پیدا می‌کنند و کنش‌گران آن عرصه فراگیر کشوری، بدون تردید کنش‌گران سیاسی می‌شوند، بنابراین در این رابطه است که برای اینکه جنبش دانشجویی ایران بتواند بر مؤلفه کنش‌گری سیاسی (در کنار سه مؤلفه کنش‌گری صنفی و کنش‌گری مدنی و کنش‌گری اجتماعی) در جامعه بزرگ ایران دست پیدا کنند، استراتژی جنبش دانشجویی نباید مانند گذشته بر کسب قدرت سیاسی و بر مشارکت در قدرت سیاسی با جناح‌های درونی حکومت تکیه داشته باشد.

بدون شک، سم قاتل کنش‌گری سیاسی جنبش دانشجویی ایران سمت‌گیری به طرف قدرت در چارچوب استراتژی کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در قدرت سیاسی می‌باشد. همان آفتی که در طول هفتاد سال گذشته عمر جنبش دانشجویی ایران (به علت رویکرد انطباقی این جنبش با گفتمان‌های برون از جنبش دانشجویی از گفتمان حزب توده در دوره مصدق گرفته تا گفتمان چریک‌گرایی و تا گفتمان ولایت فقیه خمینی و تا گفتمان به اصطلاح اصلاح‌طلبانه درون حکومتی در رنگ‌های مختلف سفید و سبز و بنفش) دامنگیر این جنبش شده است، زیرا جنبش دانشجویی ایران در ۷۸ سال گذشته (از شهریور ۲۰ الی الان) به هر حال جوهر سیاسی حرکت خودش در چارچوب مبارزه برای کسب قدرت سیاسی تعریف کرده است.

بنابراین در این رابطه است که در تحلیل نهائی باور ما بر این امر قرار دارد که

جوهر «کنش‌گری سیاسی» جنبش دانشجویی ایران، در چارچوب همان پیوند جنبش دانشجویی با جنبش‌های مطالباتی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر مستقل تکوین یافته از پائین گروه‌های مختلف جامعه ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، قابل تعریف می‌باشد نه در چارچوب پیوند با جناح‌های درونی قدرت در بالا و یا در چارچوب پیوند با جریان‌های سیاسی پیرو استراتژی کسب قدرت سیاسی در جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور.

خامسا گفتمان جنبش دانشجویی ایران باید بر مبنای «رویکرد تغییرگرایانه» استوار باشد چراکه جنبش دانشجویی ایران به دنبال تغییر زندگی مردم ایران به سوی یک زندگی بهتر در جهانی بهتر است. لذا در چارچوب همین «رویکرد تغییرگرایانه» جنبش دانشجویی است که جنبش دانشجویی ایران در عرصه «گفتمان‌سازی تطبیقی» (نه گفتمان‌سازی انطباقی مانند گذشته) خود ابتدا باید به این سؤال جواب بدهند که با کدامین مدل می‌خواهند به تغییر سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و زیست محیطی و فرهنگی در جامعه بزرگ و رنگین کمان سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و زبانی و قومی و مذهبی ایران دست پیدا کنند؟

در پاسخ به این سؤال کلیدی است که چهار آلترناتیو در برابر جنبش دانشجویی ایران قابل طرح است.

اول - اینکه بگویند: «تغییر تنها توسط رویکرد اصلاح‌طلبانه با تکیه کردن بر جناح‌های درونی قدرت از طریق صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای و در چارچوب قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ممکن می‌باشد». همان مسیری که از خرداد ۷۶ جنبش دانشجویی ایران (با حمایت و پیروی از رویکرد به اصطلاح اصلاح‌طلبانه درون حکومتی سید محمد خاتمی) در دو دهه گذشته دنبال کرده است و با حمایت از سید محمد خاتمی، این جنبش توانست سید محمد خاتمی را در دولت هفتم در برابر رقیب پر قدرت او یعنی اکبر

ناطق نوری که کاندید ای حزب پادگانی خامنه‌ای بود به پیروزی برساند و دو دهه است که این جنبش بر این مسیر در رنگ‌های مختلف سفید و سبز و بنفش آن پای می‌فشارند و هنوز حتی نتوانسته‌اند به حداقل خواست‌های خود دست پیدا کنند.

دوم - آلترناتیو دوم اینکه جنبش دانشجویی بگویند: «تغییر از طریق رویکرد رژیم چنج امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و حمایت مثلث ترامپ نتانیاهو و بن سلمان، مثل رویکرد امروز مجاهدین خلق و سلطنت‌طلبان خارج‌نشین که در این شرایط تندپیچ تاریخ ایران برای حمله نظامی امپریالیسم آمریکا به خاک ایران فرش قرمز پهن می‌کنند؛ و منتظر جنگ و حمله نظامی آمریکا به ایران هستند تا توسط جنگ امپریالیستی شرایط برای کسب قدرت سیاسی آنها (آنچنانکه در افغانستان و عراق و لیبی شاهد بودیم) فراهم بشود؛ که البته این آلترناتیو هم آنچنانکه در چهار دهه گذشته شاهد بودیم بیش از آنکه برای آنها حامل آب باشد نمایش سراب است (شتر در خواب بیند پنبه دونه / گهی لپ لپ خورد گه دونه دونه).

سوم - سومین آلترناتیوی که در این رابطه در برابر جنبش دانشجویی ایران قرار دارد اینکه بگویند: «تغییر از طریق انقلابی‌گری توسط سرنگون کردن حاکمیت مطلقه فقاهتی با روش‌های غیر دموکراتیک». همان مسیری که در ۴۰ سال گذشته تمامی جریان‌های سرنگون‌طلب خارج‌نشین (که در چارچوب استراتژی کسب قدرت سیاسی) به دنبال قدرت برای خود می‌باشند؛ و هنوز پس از ۴۰ سال در خوان اول حرکت خود باقی مانده‌اند؛ و تنها دستاوردی که در ۴۰ سال گذشته برای جامعه ایران به ارمغان آورده‌اند تنها و تنها بالا بردن هزینه مبارزه بوده است و لاغیر.

چهارم - چهارمین آلترناتیوی که در برابر جنبش دانشجویی ایران قرار دارد اینکه بگویند: «تغییر از طریق حرکت تحول‌خواهانه اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و مدنی، توسط جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین» (در چارچوب جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر

دینامیک مستقل و در چارچوب روش‌های دموکراتیک).

مطابق رویکرد چهارم «دموکراسی سه مؤلفه‌ای، اجتماعی کردن قدرت سیاسی و اجتماعی کردن قدرت اقتصادی و اجتماعی کردن معرفتی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران تنها از مسیر دموکراتیک حاصل می‌شود» به عبارت دیگر از طریق مسیرهای غیر دموکراتیک نمی‌توان در جامعه ایران به دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی دست پیدا کرد.

باری، بدین ترتیب است که در رویکرد چهارم یا «رویکرد تغییر از طریق حرکت تحول‌خواهانه» مسیری برعکس سه آلترناتیو قبلی آن (که به تغییر از بالا اعتقاد دارند) در برابر جنبش دانشجویی ایران قرار می‌دهد و آن «تغییر از پایین است» و برای دستیابی به تغییر از پایین است که جنبش دانشجویی ایران باید «بر استراتژی تقدم تغییر فرهنگی و تغییر اجتماعی بر تغییر سیاسی تکیه نمایند»، بنابراین بدین ترتیب است که تغییر تحول‌خواهانه از طریق جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پایین در جامعه بزرگ و رنگین کمان سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و قومی ایران، باید به صورت محوری در گفتمان جنبش دانشجویی تبیین و تعریف بشود.

البته این مهم تنها در صورتی در جامعه دینی ایران قابل تحقق می‌باشد که علاوه بر اینکه در هیرارشی مراحل استراتژی جنبش دانشجویی باید ابتدا بر جنبش فرهنگی تکیه بشود و سپس در ادامه جنبش فرهنگی باید بر جنبش اجتماعی در جامعه بزرگ ایران تکیه بشود و بر جنبش سیاسی در جامعه بزرگ ایران می‌بایست در ادامه جنبش فرهنگی و جنبش اجتماعی تاکید گردد، جهت دستیابی به جنبش فرهنگی در جامعه ایران از آنجائیکه جامعه ایران یک «جامعه دینی است» و دین در جامعه ایران می‌تواند به عنوان یک پتانسیل عظیم جهت تغییر اجتماعی و مدنی و سیاسی درآید، لذا به همین دلیل برای دستیابی به تحول فرهنگی در جامعه ایران، جنبش فرهنگی در جامعه ایران باید از پروژه بازسازی دینی شروع بشود، به عبارت دیگر،

در جامعه ایران تنها توسط جنبش اصلاح دینی است که می‌توان به جنبش فرهنگی دست پیدا کرد و موفقیت هر گونه جنبش اجتماعی و مدنی و سیاسی در این جامعه در گرو تحقق جنبش فرهنگی از پائین می‌باشد.

بر این مطلب بیافزاییم که انقلاب مشروطیت که پیشقراول انقلاب‌های دموکراتیک قاره آسیا بوده است، یک نمونه از حرکت اجتماعی بر پایه تقدم جنبش اجتماعی بر جنبش فرهنگی بوده است؛ و لذا به همین دلیل بود که جنبش سیاسی محصول جنبش اجتماعی چه در انقلاب اول مشروطیت و چه در مرحله دوم انقلاب مشروطیت شکست خوردند و لذا به همین است که معلم کبیرمان شریعتی در آسیب‌شناسی انقلاب مشروطیت و در مقایسه با انقلاب کبیر فرانسه می‌گوید:

اولاً انقلاب مشروطیت بدون عصر روشنگری اعتلا پیدا کرد.

ثانیاً برعکس انقلاب کبیر فرانسه که بیش از یک قرن زیربنای جنبش فرهنگی و کار تئوریک داشت، انقلاب مشروطیت با چند تا فتوای روحانیت حوزه‌های فقهاتی تکوین پیدا کرد و با چند تا فتوا روحانیت دگماتیست همان حوزه‌های فقهاتی شکست خورد و به پایان رسید.

بدین ترتیب است که علت اصلی شکست انقلاب مشروطیت در داوری ما و شریعتی فقدان و خلاء جنبش فرهنگی به عنوان زیرساخت جنبش اجتماعی و جنبش سیاسی در جامعه فقه‌زده و تصوف‌زده و استبدادزده و سنت‌زده ایران می‌باشد به عبارت دیگر در رویکرد ما و شریعتی تا زمانیکه در جامعه بزرگ ایران جنبش اجتماعی و سیاسی مؤخر بر جنبش فراگیر فرهنگی نباشد، خود این جنبش‌های اجتماعی در درازمدت یک آفت برای جامعه ایران می‌باشد؛ و البته این مصیبتی است که بارها مردم ایران در طول ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه خود آن را تجربه کرده است. عنایت داشته باشیم که غیر از مشروطیت نمونه بارز دیگر این انحراف در سال ۵۷ و در جریان جنبش ضد استبدادی مردم ایران تحقق پیدا کرد. آنچه‌آنکه دیدیم در سال ۵۶ - ۵۷ در شرایطی جنبش اجتماعی ضد استبدادی

مردم ایران اعتلا پیدا کرد که جنبش فرهنگی ارشاد شریعتی (به علت بستن حسینیه ارشاد در آبان ماه ۵۱ و به علت عدم استمرار جنبش روشنگری ارشاد شریعتی در فرایند پس‌بسته شدن حسینیه ارشاد و به علت دستگیری شریعتی و به علت سلطه همه جانبه گفتمان قدرت‌گرای چریکی مدرن در دو شاخه مذهبی و غیر مذهبی در دهه ۴۰ و ۵۰ بر جامعه ایران) به بن‌بست و رکود کشیده شده بود، ولی به علت بن‌بست اقتصادی و سیاسی و عدم اصلاح‌پذیری رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی، جنبش اجتماعی ضد استبدادی مردم ایران در خلاء جنبش فرهنگی اعتلا پیدا کرد.

در نتیجه همین امر باعث گردید تا آن «جنبش اجتماعی سترون» در فرایند سیاسی شدن آن و در خلاء نیروهای آلترناتیو پیشگام و پیشاهنگ و پیشرو بستری جهت موج‌سواری روحانیت دگماتیست فقاهتی حوزه‌های فقهی شیعه در چارچوب هیولای نظریه ولایت فقیه بشود. یادمان باشد که نیاز توده‌ها در عرصه جنبش‌های اعتراضی اجتماعی و سیاسی خود زمانی به کاریزماها و قهرمان‌ها شکل می‌گیرد که به علت خلاء جنبش فرهنگی و سترون بودن جنبش‌های اجتماعی و سیاسی توده‌ها نتوانند به صورت دینامیک توسط جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر جمعی به وحدت و سازماندهی و جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین دست پیدا کنند. قرار گرفتن عکس خمینی در سطح کره ماه، در جریان جنبش اجتماعی - سیاسی جامعه ایران در نیمه دوم سال ۵۷ مولود همین نیاز جامعه ایران (در عرصه جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ به علت خلاء جنبش فرهنگی) به قهرمان‌ها و کاریزماها بوده است.

فراموش نکنیم که این رویکرد مردم ایران به کاریزماها و قهرمان‌ها در جریان جنبش به اصطلاح اصلاح‌طلبانه سال‌های ۷۶ به بعد و در جریان جنبش سبز سال ۸۸ باز تکرار گردید. البته هر دو این جنبش‌ها به علت همین رویکرد قهرمان‌خواهی و کاریزماپرستی جامعه ایران (که خود سنتز خلاء جنبش فرهنگی می‌باشد) شکست خوردند و حزب پادگانی خامنه‌ای توسط دستگاه‌های سرکوب‌گر چند لایه‌ای خود توانست بر این جنبش‌ها پیروز بشود. توجه داشته باشیم که جنبش ملی کردن

صنعت نفت ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق و جنبش دموکراسی خواهی جامعه ایران در دوران دولت دو ساله او - که نخستین دولت دموکراتیک تاریخ ایران بوده است - باز به لحاظ آسیب شناسی از همین آفت خلاء جنبش فرهنگی در رنج بود.

البته تفاوت جنبش ملی کردن صنعت نفت مردم ایران در زمان دکتر محمد مصدق با جنبش مشروطیت در این بوده است که آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم در مشروطیت جنبش اجتماعی بدون زیرساخت جنبش فرهنگی تحقق پیدا کرد، در صورتی که در دهه ۲۰ و در سال‌های ۵۶ و ۵۷ این جنبش سیاسی جامعه ایران بود که بدون زیرساخت جنبش فرهنگی تکوین پیدا کرد و شکست خورد.

بدین ترتیب است که جنبش دانشجویی ایران در راستای گفتمان‌سازی تطبیقی (نه انطباقی) خود در شرایط تندپیچ امروز جامعه بزرگ ایران باید مبانی استراتژی حرکت خودش را بر پایه سنگ زیربنای جنبش فرهنگی در جامعه بزرگ ایران استوار کند و هر گونه جنبش اجتماعی و جنبش سیاسی در جامعه ایران بدون زیرساخت جنبش فرهنگی مردود اعلام نماید. سوالی که در عرصه گفتمان‌سازی تطبیقی جنبش دانشجویی در این شرایط قابل طرح است اینکه جنبش فرهنگی در جامعه ایران با کدامین مدل سه گانه انطباقی و تطبیقی و دگماتیست قابل تحقق می‌باشد؟

یادمان باشد که طرفداران جنبش فرهنگی با رویکرد دگماتیستی که در رأس آنها شیخ مرتضی مطهری قرار دارد جهت دستیابی به جنبش فرهنگی در جامعه ایران معتقد به تکیه بر اسلام فقهاتی حوزه‌های فقهی و حداکثر اجتهاد فقهی در همین اسلام فقهاتی توسط روحانیت حوزه‌های فقهی می‌باشند. تکیه بر فلسفه یونانی زده ارسطویی و افلاطونی و تکیه بر نظریه ولایت فقیه خمینی توسط شیخ مرتضی مطهری جهت ایجاد جنبش فرهنگی همه و همه در چارچوب همان رویکرد دگماتیست فقهاتی او قابل تحلیل می‌باشد. البته قبل از شیخ مرتضی مطهری

بنیانگذار این رویکرد جنبش فرهنگی دگماتیست در جامعه ایران جلال آل احمد بود که در مبارزه با مدرنیته و مدرنیسم معتقد به تکیه بر سنت در جامعه بزرگ ایران جهت ایجاد جنبش فرهنگی بود که البته در جامعه امروز ایران این رویکرد دگماتیست توسط سید حسین نصر دنبال می‌شود.

اما در خصوص جنبش فرهنگی در جامعه ایران با رویکرد انطباقی باید بگوئیم که منظور ما از جنبش فرهنگی انطباقی در اینجا اشاره به تمامی رویکردهائی است که از ۳۶ سال قبل از تکوین جنبش اجتماعی مشروطیت توسط میرزا یوسف خان مستشارالدوله و سپس میرزا فتحعلی خان آخوندزاده در جامعه ایران استارت زده شده و در ادامه آن توسط گروه ۵۳ نفری تحت رهبری تقی ارانی و صادق هدایت و بعد کسروی و حزب توده و مهندس مهدی بازرگان و غیره دنبال شده است. قابل ذکر است که در تحلیل نهائی، در رویکرد جنبش فرهنگی انطباقی، اعتقاد به این امر است که توسط فرهنگ وارداتی مولود انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب اکتبر روسیه می‌توان در جامعه ایران به جنبش فرهنگی دست پیدا کرد.

اما برعکس دو رویکرد دگماتیست و انطباقی انجام جنبش فرهنگی در جامعه ایران در رویکرد تطبیقی (که بنیانگذاران آن معلمان کبیرمان محمد اقبال و شریعتی و در ادامه آن در طول ۴۳ سال گذشته آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین می‌باشند) بر این اصل استوار می‌باشد که تنها توسط بازسازی تطبیقی اسلام تاریخی موجود می‌توان در جامعه دینی ایران به جنبش فرهنگی دست پیدا کرد. شعار: «نجات اسلام قبل از نجات مسلمین» اقبال و شریعتی و همچنین شعار: «اسلام منهای روحانیت» یا «اسلام منهای فقاقت» اقبال و شریعتی در چارچوب دستیابی به جنبش تطبیقی فرهنگی قابل فهم و تفسیر و تبیین می‌باشد.

بنابراین بدین ترتیب است که در رویکرد جنبش تطبیقی فرهنگی در جامعه ایران انجام این مهم تنها توسط اسلام بازسازی شده تطبیقی قابل تحقق می‌باشد. به این ترتیب است که جنبش دانشجویی ایران در چارچوب گفتمان سازی تطبیق خود

در این شرایط باید در راستای دستیابی به جنبش فرهنگی تطبیقی در جامعه دینی ایران (به عنوان سنگ زیربنای جنبش اجتماعی و جنبش مدنی و جنبش سیاسی) بر پروژه بازسازی تطبیقی اسلام تاریخی اقبال - شریعتی در راستای تحول اجتماعی در جامعه فقه‌زده و تقلیدگرا و تکلیف‌محور و تبعدگرای ایران تکیه نمایند.

درس‌های
فراموش شده
جنبش دانشجویی ایران

چندی پیش، نزدیک به صد تشکل دانشجویی ایران در نامه‌ای به حسن روحانی، از ادامه جو پادگانی در دانشگاه‌های ایران انتقاد کردند و در این نامه، که به امضای ۹۲ تشکل دانشجویی رسیده بود، علاوه بر انتقاد از جو رعب و تهدید و فضای امنیتی حاکم بر دانشگاه‌های ایران، اعلام کردند که «در چارچوب این فضای پادگانی حاکم بر دانشگاه‌های کشور (اعم از دانشگاه‌های دولتی و دانشگاه به اصطلاح آزاد و دانشکده‌های به اصطلاح غیر انتفاعی) توسط دخالت دستگاه‌های امنیتی بیرون از دانشگاه‌ها، به برنامه‌های دانشجویی با عنوان دخالت‌های غیر قانونی و فراقانونی اعتراض می‌شود، که خود این امر، (از دیدگاه امضاء کنندگان این نامه) بستر ساز پاسیف شدن جنبش دانشجویی در انتخابات دولت دوازدهم در بهار ۹۶ می‌شود»؛ و همین امر عاملی می‌گردد، تا جنبش دانشجویی نتواند در مبارزات انتخاباتی جناح‌های درونی قدرت به نفع جناح غیر راست حکومتی دخالت کند.

بنابه گفته امضاء کنندگان این نامه در این سال (سال ۹۵) که منتهی به انتخابات ریاست جمهوری (دولت دوازدهم در اردیبهشت ماه ۹۶) می‌شود، فضای دانشگاه‌های کشور بسیار نگران کننده است. خطر انفعال دانشجویان و تشکل‌های دانشجویی به

خصوص در انتخابات پیش رو به شدت احساس می‌شود، و متأسفانه به نظر می‌رسد که دانشگاه و دانشجو موضوع مغفول مانده است و اولویت‌های و تصمیم‌گیری‌های شخص رئیس‌جمهور و دولت نیست. در این نامه ۹۲ تشکل دانشجویی ایران به حسن روحانی همچین آمده است که: «این انفعال و بی‌انگیزگی، بیش از همه باید هشداری برای دولت تدبیر و امید باشد، که ثمره شور و حرکت آفرینی دانشجویان دانشگاهیان است.»

آنچه در این نامه بیشتر قابل توجه است، اینکه امضاء کنندگان این نامه به حسن روحانی گوشزد می‌کنند که، اینگونه برخوردهای دستگاه‌های امنیتی با تشکل‌های دانشجویی باعث می‌گردد، تا جنبش دانشجویی نتواند در انتخابات دولت دوازدهم در بهار ۹۶ حضور فعالی داشته باشد. فراموش نکنیم که، فضای پادگانی دانشگاه‌های ایران که به صورت مهندسی شده از بعد از قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ و به خصوص از بعد از قیام جنبش اجتماعی در سال ۸۸ توسط حزب پادگانی خامنه‌ای به شدت دنبال می‌شود، موضوعی است که مورد توافق تمامی جناح‌های درونی حکومت از بعد کودتای فرهنگی بهار ۵۹ می‌باشد؛ لذا طرح فضای باز دانشگاهی مدت ۳۵ سال است که از بعد از کودتای فرهنگی بهار ۵۹ جزء خط قرمزهای رژیم مطلقه فقهاتی است؛ و در منشوری نانوشته، تقریباً تمامی جریان‌های و جناح‌های درونی رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۷ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی هم قسم گردیده‌اند، «که هرگز در باره خط قرمز بودن دو موضوع با هم چانه‌نزنند که یکی از این دو خط قرمز آن‌ها، اعدام و نسل‌کشی زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷ با فتوای دو خطی خمینی می‌باشد، دیگری، موضوع فضای باز سیاسی درون دانشگاه‌ها است، که از بهار ۵۹ در چارچوب کودتای مهندسی شده فرهنگی تحت نظر حسین حاجی فرج‌دباغ - معروف به عبدالکریم سروش - به صورت سخت‌افزاری و نرم‌افزاری توسط قلع و قمع کردن دانشجویان سیاسی و بسترهای تشکیلاتی و فرهنگی دانشگاه‌ها انجام گرفت و از آن زمان نظام پادگانی و جو رعب و تهدید و فضای امنیتی به صورت چتر چند لایه‌ای توسط نهادهای امنیتی و نظامی و انتظامی رژیم مطلقه

فقهاتی از بیرون از دانشگاه‌ها، بر دانشگاه‌های کشور حاکم گردید.

به همین دلیل در ۳۵ سال گذشته شاهدیم که هیچکدام از جریان‌ها و جناح‌های درونی حکومت حتی خود رهبران جنبش سبز حاضر نشدند، که در خصوص کودتای فرهنگی بهار ۵۹ و اعدام و نسل‌کشی زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ لام از کام خود بردارند. البته شاهد هستیم که حتی در همین زمان هنوز حسین حاجی فرج دباغ از کودتای سیاه فرهنگی ۵۹ دفاع می‌کند، و شنیده نشده است که در طول ۳۵ سالی که از آن کودتا سیاه می‌گذرد، کوچک‌ترین نقدی به این فاجعه سیاسی تاریخ ایران بکند.

هر چند در طول ۳۵ سال گذشته جنبش دانشجویی تلاشی بی وقفه جهت بازتولید و بازسازی تشکیلاتی خود بر ویرانه‌های کودتای فرهنگی بهار ۵۹ داشته است، و با اینکه ۲۵ سال است که از آن «ماجرای جنبش کُش، کودتای فرهنگی می‌گذرد» تا این زمان جنبش دانشجویی نتوانسته است، از آن همه سرکوب نرم‌افزاری و سخت‌افزاری جان سالم بدر برد و هنوز بدن جنبش دانشجویی ایران از زخمه‌های کودتای نرم‌افزاری و سخت‌افزاری بهار ۵۹ مجروح می‌باشد. البته دلیل این امر هم آن است که از بعد از قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران حزب پادگانی خامنه‌ای به یک مرتبه از خواب بیدار شد و دریافت که بزرگ‌ترین گسل غیرفعال رژیم مطلقه فقهاتی که فکر می‌کردند توانسته‌اند توسط شورای بازگشائی دانشگاه‌ها در دهه ۶۰ به صورت مطلق عقیم و سترون و غیر فعال کنند، به یک مرتبه در نتیجه شکافی که در انتخابات خرداد ۷۶ در درون جناح‌های رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه صفحه تقسیم باز تقسیم قدرت بوجود آمده است با نفوذ جنبش دانشجویی ایران در این شکاف این گسل غیر فعال، فعال شده است.

یعنی در تضاد جناح‌های قدرت در بهار ۷۶ همراه با حضور فعال این جنبش در آن انتخابات در حمایت از سید محمد خاتمی و در لوای شعار به اصطلاح «اصلاحات و فضای باز سیاسی» زلزله‌ای ناخواسته در صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت

درون حکومت تکوین یافت و در ادامه این زلزله بود که در ۱۸ تیرماه ۷۸ یعنی دو سال بعد از انتخابات دولت هفتم سید محمد خاتمی، از خاکستر کودتای سیاه فرهنگی ۵۹ رژیم مطلقه فقاهتی، ققنوس جنبش دانشجویی برای اولین بار توانست به پرواز در آید. لذا در این رابطه بود که جناح‌های درونی قدرت در تابستان ۷۸، اعم از جناح به اصطلاح اصلاح‌طلب و جناح اصول‌گرا یا بنیادگرایان، در چارچوب همان منشور نانوشته قبلی خود که همپیمان و هم‌قسم شده بودند، که دو خط قرمز رژیم مطلقه فقاهتی (کودتای فرهنگی بهار ۵۹ و قتل و عام زندانیان سیاسی تابستان ۶۷) هرگز به نقد عملی و نظری نکشند، دوباره به خود آمدند، لذا در تابستان ۷۸ هم پیمان به سرکوب جنبش دانشجویی پرداختند؛ و این سرکوب تا آنجا ادامه پیدا کرد که از بعد سرکوب قیام ۱۸ تیر ماه ۷۸ به صورت پروژه‌ای مستمر و مهندسی شده، تمامی فضای نرم‌افزاری و سخت‌افزاری دانشگاه‌های ایران پادگانی و امنیتی شدند. ولی نکته‌ای که در این رابطه نباید از نظر دور بداریم اینکه، هر چند رژیم مطلقه فقاهتی در دهه بین ۷۸ تا ۸۸ توانست توسط این سرکوب مهندسی شده خود جنبش دانشجویی را به رکود بکشاند، در انتخابات دولت دهم در خرداد ماه ۸۸ به علت اینکه در چارچوب کودتای مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای، شکافی بزرگ در جناح‌بندی‌های درون حکومت در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم شکل گرفت، به موازات ریزش نیروهای درونی رژیم مطلقه فقاهتی، گسل جنبش دانشجویی ایران که نزدیک به یک دهه بود که دوباره غیر فعال شده بود و جنبش دانشجویی در حال رکود فراگیر به سر می‌برد، به یکباره شرایط جهت فعالیت دوباره خود آماده دید، لذا به این ترتیب بود که در جریان کودتای انتخاباتی بهار ۸۸ رژیم مطلقه فقاهتی، این جنبش دوباره بازتولید کرد و ققنوس جنبش دانشجویی توانست برای بار دوم در عمر رژیم مطلقه فقاهتی از خاکستر سرکوب شده قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ به پرواز در آید.

اما از آنجائیکه جنبش دانشجویی در دهه بعد از سرکوب تابستان ۷۸ نتوانسته بود، به آسیب‌شناسی حرکت خود بپردازد، لذا در تابستان ۸۸ از بعد از کودتای انتخاباتی

دولت دهم توسط حزب پادگانی خامنه‌ای، «دوباره جنبش دانشجویی ایران با همان آسیب‌های دهه ۷۰ به میدان آمد»، در نتیجه به علت:

۱ - عدم استقلال تشکیلاتی.

۲ - عدم سازماندهی فراگیر.

۳ - عدم دارا بودن بر نامه درازمدت و کوتاه مدت مبارزاتی.

۴ - عدم رهبریت تثبیت شده دانشجویی، این جنبش که با همه توان خود به میدان آمده بود، «به موازات شکست رهبری جنبش سبز، در هدایت جنبش اجتماعی سال ۸۸ - به خصوص از بعد از عاشورای ۸۸ - شکست خورد» و در نتیجه شکست جنبش دانشجویی از بعد از عاشورای ۸۸ توسط حزب پادگانی خامنه‌ای بود که دوباره این جنبش به یک رکود فراگیر گرفتار شد، که تا خرداد ۹۲ این رکود ادامه داشت.

اما از خرداد ۹۲ جنبش رکودزده و خمودزده دانشجویی ایرانی کوشید تا با تغییر تاکتیک خود، دوباره در زیر چتر شکاف بین جناح‌های درونی رژیم مطلقه فقهاتی، یخ‌های رکود بعد از شکست ۸۸ را آب نماید. اما این بار برعکس دو بهار سال ۷۶ و ۸۸ جنبش دانشجویی ایران گرفتار اشتباه تحلیلی نسبت به جناح‌های درونی حاکمیت شد و البته دلیل آن هم این بود که، جنبش دانشجویی ایران، در چارچوب تجربه خرداد ۷۶ و خرداد ۸۸ فکر می‌کرد، که تضاد انتخاباتی بین جناح‌های قدرت در بهار ۹۲ نیز هم سنگ همان تضادهای جناح‌های قدرت در بهار ۷۶ و ۸۸ می‌باشد. در صورتی که تضاد بین جناح‌های درونی قدرت در بهار ۹۲ هیچگونه شباهتی با جنگ جناح‌های درونی قدرت در بهار ۷۶ و ۸۸ نداشت.

دلیل این امر هم این بود که، اصلاً تکوین جنگ جناح‌ها در انتخابات ۷۶ و ۸۸ به علت مقابله جناحی از جناح‌های درونی نظام با حزب پادگانی خامنه‌ای تحت عنوان جنبش اصلاحات و جنبش سبز بود. چراکه در انتخابات دولت هفتم در بهار ۷۶

کاندید حزب پادگانی خامنه‌ای اکبر ناطق نوری بود و در انتخابات دولت دهم در بهار ۸۸ کاندید حزب پادگانی خامنه‌ای، محمود احمدی نژاد بود اما در انتخابات دولت یازدهم در بهار ۹۲ خود حسن روحانی کاندیدای مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای بود. زیرا حزب پادگانی خامنه‌ای از بعد از شکست اقتصادی و سیاسی دولت کودتائی دهم و عصیان عریان این دولت کودتائی بر علیه حزب پادگانی خامنه‌ای و زایش رکود بی سابقه همراه با تورم ۵۰ درصد و به راه افتادن سونامی بیکاری و بحران اجتماعی و اقتصادی همراه با تعطیلی صدور نفت به علت تحریم‌های بین‌المللی نفتی و بانکی، وادار و مجبور شد تا عطای جناح هزار تکه شده راست را به لقائش ببخشد و با انتخاب مهندسی شده حسن روحانی توسط او و حمایت از حسن روحانی به صورت مهندسی شده، کهنه کارترین مهره امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی، - مانند اتابک اعظم مشروطیت - در چهره اعتدالی وارد ساختمان پاستور بکند. به همین دلیل حسن روحانی، در انتخابات بهار ۹۲ تحت شعارهای:

۱ - لغو حصار سران جنبش سبز.

۲ - تغییر فضای پادگانی دانشگاه‌ها.

۳ - شکست تحریم‌های جهان سرمایه‌داری توسط توافق هسته‌ای و تعطیل کردن پروژه هسته‌ای رژیم.

۴ - مبارزه با اولتراقدرت سپاه توسط شعار بازگشت سرهنگ‌ها به پادگان‌ها.

۵ - در دست گرفتن کلید همه مشکلات رژیم مطلق فقهاتی، همراه با جلب حمایت جناح به اصطلاح اصلاحات سید محمد خاتمی و جناح کارگزاران هاشمی رفسنجانی توانست پروژه مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای را تماماً عملیاتی و عینی سازد؛ و در این رابطه بود که در انتخابات مهندسی شده بهار ۹۲ (برعکس کودتای مهندسی شده ۸۸) مهره چینی صفحه شطرنج حزب پادگانی خامنه‌ای جواب داد؛ و لذا در همین رابطه بود که جنبش دانشجویی ایران در چارچوب همان

تحلیل گذشته خود که در بهار ۷۶ و ۸۸ داشت، کوشید تا جنس تضاد جناح‌های درونی قدرت در انتخابات بهار ۹۲ هم جنس تضادهای جناح‌های درونی قدرت در بهار ۷۶ و ۸۸ معرفی نماید.

در نتیجه فریب شعارهای حسن روحانی خورد، و از اینجا بود که جنبش دانشجویی شش‌دانه در انتخابات بهار ۹۲ وارد عرصه انتخابات شد؛ و با ۴/۵ میلیون عضو که این جنبش داشت، توانست موازنه قدرت را در انتخابات فوق، به نفع حسن روحانی تغییر دهد. که حاصل آن شد که در انتخابات فوق، دولت یازدهم در بهار ۹۲ (برعکس تمام پیش‌بینی‌ها، که فکر می‌کردند انتخابات دو مرحله‌ای می‌شود)، انتخابات دولت یازدهم در همان مرحله اول به سر انجام رسید و حسن روحانی توانست به عنوان سکاندار دولت یازدهم وارد ساختمان پاستور بشود.

اما از بعد از ورود حسن روحانی به ساختمان پاستور، او در برابر یک پارادوکس بزرگ قرار گرفت، چراکه حسن روحانی به درستی می‌دانست، که ورود او به پاستور معلول پروژه مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای در برابر جناح هزار تکه راست بوده است؛ و لذا اگر او در مرحله پسانتخابات بخواهد در عرصه شطرنج حزب پادگانی خامنه‌ای اقدام به حرکت‌های حاشیه ساز بکند، این امر زمینه ساز آن خواهد شد، تا عاقبت دولت یازدهم گرفتار همان سرنوشت دولت کودتائی دهم احمدی نژاد بشود. حسن روحانی به درستی می‌دانست، که خط قرمز خامنه‌ای:

اولا حصار سران جنبش سبز می‌باشد.

ثانیا فضای پادگانی دانشگاه‌های ایران. حسن روحانی به خوبی می‌دانست، که خامنه‌ای در هر چیز که حاضر به نرمش قهرمانانه باشد، در خصوص شکست حصار سران جنبش سبز و شکست فضای پادگانی دانشگاه‌های ایران حاضر به معامله و نرمش قهرمانانه نیست. حسن روحانی به خوبی می‌دانست، که شیشه عمر و اعتبار دولت یازدهم در توافق هسته‌ای با کشورهای سرمایه‌داری که بستر ساز شکست تحریم‌های اقتصادی می‌باشد نهفته است.

حسن روحانی آگاه به این امر بود که، در چارچوب تحریم‌های نفتی و بانکی جهان سرمایه‌داری او نه توان شکست اقتصاد رکودزده کشور را دارد و نه می‌تواند هزینه جنگ‌های نیابتی خامنه‌ای در منطقه را پرداخت نماید؛ و بدین ترتیب بود که، حسن روحانی از همان آغاز ورود به ساختمان پاستور، به یکباره خود را در برابر این پارادوکس فلج کننده دید و این مساله زمانی برای حسن روحانی بیشتر هویدا شد که او در جریان معرفی کابینه خود به مجلس نهم، دریافت که بدون حمایت خامنه‌ای نمی‌تواند رای مجلس را به دست آورد. البته کشاکش بین خامنه‌ای و حسن روحانی در جریان انتخاب وزیر علوم بیشتر کش و قوس پیدا کرد. چراکه حسن روحانی به خوبی می‌دانست، که جنبش دانشجویی که بسترساز پیروزی او در انتخابات بهار ۹۲ شده است، هر چند در برابر معامله او با حزب پادگانی خامنه‌ای در جریان انتخاب مهره‌های دولت ساکت بشوند، هرگز نمی‌توانند در خصوص انتخاب وزیر علوم بی تفاوت بمانند.

لذا همین امر باعث کش قوس بین حزب پادگانی خامنه‌ای و حسن روحانی گردید که بالاخره کفه انتخاب این آخرین وزیر هم به نفع حزب پادگانی خامنه‌ای تغییر کرد؛ و سرانجام دولت حسن روحانی توانست توسط توافق با خامنه‌ای، کار خود را پس از یکسال که از انتخابات ۹۲ می‌گذشت شروع نماید. اما به موازات شروع کار دولت یازدهم، رفته رفته جنبش دانشجویی دریافت که در معامله انتخاباتی بهار ۹۲ این جنبش وجه المصالحه یا وجه معامله بین جناح‌های قدرت قرار گرفته است؛ و از چراغ حسن روحانی، آبی برای آن‌ها گرم نمی‌شود. جنبش دانشجویی به خوبی می‌دانست، که هم فضای پادگانی دانشگاه‌ها و هم حصر سران جنبش سبز، خط قرمزهای شکست‌ناپذیر حزب پادگانی خامنه‌ای می‌باشند.

جنبش دانشجویی به خوبی می‌دانست که حسن روحانی شکست تحریم‌های جهان سرمایه‌داری به عنوان اولویت اول حرکت خود می‌داند. جنبش دانشجویی آگاه به این امر بود که حسن روحانی برای شکست تحریم‌های نفتی و بانکی نیازمند به پایان دادن پروژه ده‌ها میلیارد دلاری هسته رژییم مطلقه فقهاتی می‌باشد که

سکاندار هدایت این پروژه اولتراقدرت سپاه است، که هم در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی و اداری داخل حرف اول می‌زنند و هم در عرصه منطقه توسط سکانداری جنگ‌های نیابتی حرف اول می‌زنند؛ لذا به همین دلیل حسن روحانی به درستی فهمیده بود که برای مقابله کردن با پروژه هسته‌ای ده‌ها میلیارد دلاری رژیم مطلقه فقهاتی باید با اولتراقدرت سپاه در داخل و منطقه گل آویز بشود، لذا در همین رابطه بود که خود را نیازمند به حمایت شش دانگ خامنه‌ای می‌دید.

حسن روحانی خوب می‌دانست، که برای کسب و جلب حمایت خامنه‌ای تنها سرمایه‌ای که او دارد، عقب نشینی از شعار شکست حصر سران جنبش سبز و شعار شکست فضای پادگانی دانشگاه‌ها است. به همین دلیل او در این رابطه با خامنه‌ای وارد معامله شد و توانست توسط جلب نرمش قهرمانانه خامنه‌ای شرایط جهت پایان دادن به پروژه مردافکن و استراتژیک رژیم مطلقه فقهاتی فراهم نماید.

علی‌هذا، در همین رابطه بود که حسن روحانی توانست به برجام برسد و تحریم‌های نفتی جهان سرمایه‌داری را در هم بشکند و روزانه نزدیک به ۳ میلیون بشکه نفت خود را وارد بازار اپیک بکند و شرایط برای ورود دلار و ارز به خزانه خالی خود فراهم نماید. اما هر چند برجام توانست برای روحانی پول نفت و ارز به همراه بیاورد و گلوگاه بسته دولت یازدهم را باز کند، ولی در مرحله پسابرجام، حسن روحانی دریافت که برجام برای او با هزینه هنگفتی تمام شده است. چراکه از یکطرف خامنه‌ای توسط برخوردار «یکی به نعل و یکی به میخ» خود می‌کوشید تا حمایت خودش را از برجام در مرحله پسابرجام به صورت یک شمشیر داموکلس بر سر روحانی و دولت یازدهم نگه دارد؛ و از طرف دیگر می‌دانست، که هزینه‌هایی که او از این بابت به خامنه‌ای پرداخت کرده است عبارتند از:

- ۱ - موافقت با خط قرمز فضای پادگانی بر دانشگاه‌ها بوده است.
- ۲ - معامله شعار شکست حصر سران جنبش سبز بوده که او با سکوت خود جهت استمرار آن به عنوان یک کادو تقدیم خامنه‌ای کرده است.

حسن روحانی خوب می دانست که پاشنه آشیل دولت یازدهم، مجلس نهم است که به صورت در بست در ید خامنه‌ای قرار داشت، لذا جهت مقابله با این پاشنه آشیل او دوباره نیاز به جنش ۴/۵ میلیون نفری دانشجویی داشت، تا بتواند موازنه را در مجلس دهم به نفع تغییر دهد. به همین دلیل رفته رفته به موازات سیر عمر دولت یازدهم جنش دانشجویی دریافت که «عوضی را اشتباهی گرفته است» و توری که در خرداد ۹۲ انداخته بود تا مانند بهار ۷۶ و ۸۸ توسط آن ماهی بگیرد، این بار به جای ماهی در تور جنش دانشجویی یک وال امنیتی رژیم مطلقه فقاهتی افتاده بود، که در راه کسب توافق و رضایت خامنه‌ای حاضر است اولین خاکریز خود که همان جنش دانشجویی می‌باشد، را هم فدا نماید؛ و در همین رابطه بود که جنش دانشجویی هر چند به مرور زمان درمی‌یافت که حسن روحانی (که در تابستان ۷۸ به عنوان رئیس شورای امنیت ملی سکاندار مدیریت سرکوب جنش دانشجویی داشت) امامزاده‌ائی نیست که جنش دانشجویی بتواند بر آن دخیل ببندد.

علی ایحال، به موازات نزدیک شدن انتخابات دو قلوی اسفند ماه ۹۴ خود جنش دانشجویی هم مانند حسن روحانی در برابر یک پارادوکس انتخابی قرار گرفتند، چراکه از یکطرف در جریان انتخاب وزیر علوم حسن روحانی این جنش دریافتند که اهرم فشار حزب پادگانی خامنه‌ای مجلس نهم است، و از طرف دیگر می‌دانستند که اگر وارد شطرنج تقسیم قدرت مجلس دهم و خبرگان پنجم در اسفند ماه ۹۴ نشوند، در غیبت آن‌ها از آنجائیکه جناح رقیب خامنه‌ای، از هاشمی رفسنجانی تا حسن روحانی، فاقد تشکیلات بسیج کننده بودند، این امر باعث می‌گردد تا شرایط جهت پیروزی صد در صد حزب پادگانی خامنه‌ای در مجلس دهم و خبرگان پنجم فراهم بشود. که با تثبیت قدرت حزب پادگانی خامنه‌ای در مجلس دهم و خبرگان پنجم، قدرت حزب پادگانی برای یک دهه تثبیت کامل می‌گردد که قطعاً خود این امر تثبیت کننده آینده تقسیم قدرت به نفع حزب پادگانی خامنه‌ای و جناح راست هزار تکه آن خواهد شد.

لذا این همه باعث گردید تا جنش دانشجویی در چارچوب این پارادوکس، در

انتخابات دو قلوئ اسفند ۹۴ به ضرر حزب پادگانی خامنه‌ای وارد صحنه انتخابات بشود. که البته زمانی این انتخاب جنبش دانشجویی، اهمیت خود را به نمایش گذاشت، که بیش از ۱۲ هزار نفر کاندید انتخابات مجلس دهم و ۸۰۱ نفر کاندید خبرگان پنجم گردیدند، که همین موضوع باعث گردید تا نقشه انتخابات مجلس دهم و خبرگان پنجم حزب پادگانی خامنه‌ای که قرار بود به صورت مهندسی شده مانند انتخابات دولت یازدهم به انجام برساند، عوض گردید، چراکه حزب پادگانی خامنه‌ای وقتی در برابر این موج کاندیداها (که همگی به صورت مهندسی شده از طرف جناح رقیب اعم از اصلاحیون سید محمد خاتمی و اعتدالیون هاشمی رفسنجانی و حسن روحانی تکوین پیدا کرده بود) قرار گرفتند، احساس کردند که آچمز شده‌اند.

لذا تنها راهی که برای آن‌ها باقی مانده قلع و قمع مغول‌وار در چارچوب پروژه استصوابی شورای نگهبان خود بود که به علت رد فله‌ای صلاحیت کاندیداها توسط شورای نگهبان جنبش دانشجویی و جناح رقیب دریافتند که حزب پادگانی خامنه‌ای در این انتخابات تلاش می‌کنند تا مانند انتخابات بهار ۸۸ دولت دهم دست به کودتای خزنده انتخاباتی بزنند (تا آنجا که حتی سید حسن خمینی هم در پای این انتخابات قربانی گردید). علیهذا به همین دلیل بود که خیز حزب پادگانی خامنه‌ای جهت سیطره بر انتخابات دو قلوئ اسفند ۹۴ باعث گردید، تا جنبش دانشجویی به یکباره احساس کند که همه چیز را در حال بر باد رفتن می‌باشد.

در نتیجه در همین رابطه بود، که «جنبش دانشجویی با شعار دفع افسد توسط فاسد به صورت فراگیر وارد انتخابات اسفند ۹۴ شد» و کوشید توسط به خدمت گرفتن فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی همراه با ۴/۵ میلیون نفر عضو خود توسط یک منشور نانوشته چهار اسبه به جنگ حزب پادگانی خامنه‌ای بروند. که صد البته در این رابطه جنبش دانشجویی به خاطر کمیت ۴/۵ میلیون نفری خود و به خاطر در خدمت گرفتن فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی در این انتخابات توانست کاری کارستان بکند؛ و صد در صد توانست به خواسته‌های نانوشته خود،

«که ضربه به پروژه کودتای انتخاباتی حزب پادگانی خامنه‌ای توسط تاکتیک دفع افسد توسط فاسد بود، دست پیدا کنند.»

آنچنانکه در تهران حزب پادگانی خامنه‌ای حتی نتوانست یک نفر وارد مجلس دهم بکند؛ و البته ورود ناپلئونی احمد جنتی به خبرگان پنجم، مولود توافق‌های پشت پرده حزب پادگانی خامنه‌ای با جناح رقیب و حسن روحانی و هاشمی رفسنجانی در دقیقه نود بود و گرنه در خصوص خبرگان پنجم هم اوضاع برای حزب پادگانی خامنه‌ای در تهران مثل مجلس دهم می‌شد. البته در کلان شهرهای مثل مشهد هم که حزب پادگانی خامنه‌ای توانست عرض اندامی کند، به خاطر موفقیت او در رای سازی‌های فله‌ای بود.

به همین دلیل جنبش دانشجویی ایران که خود را پیروزمند انتخابات دو قلولی اسفند ۹۴ می‌دید، در مرحله بعد از انتخابات در چارچوب تقسیم کرسی‌های مدیریت مجلس دهم و خبرگان پنجم بین حزب پادگانی خامنه‌ای و جناح رقیب اعم از اصلاحیون سید محمد خاتمی و اعتدالیون اکبر هاشمی رفسنجانی و حسن روحانی، به خاطر توافق یکطرفه جناح رقیب با حزب پادگانی خامنه‌ای، هم در عرصه تقسیم کرسی‌های مدیریت خبرگان پنجم و هم در خصوص تقسیم کرسی‌های مدیریت مجلس دهم، از آنجائیکه این توافق به سود حزب پادگانی خامنه‌ای انجام گرفت، همین امر باعث شد، تا جنبش دانشجویی برای بار دوم در دولت یازدهم شاهد یک توافق پشت صحنه‌ای به ضرر خود بشود.

به همین جهت جنبش دانشجویی از آغاز سال ۹۵ همگام با تشکیل مجلس دهم و خبرگان پنجم به نفع حزب پادگانی خامنه‌ای توسط توافق پشت صحنه آن‌ها دریافت که از همه جا رانده و از همه مانده است. چراکه در طول سه سالی که از عمر دولت یازدهم می‌گذرد این دولت به علت فقدان توان تشکیلاتی جهت بسیج رای‌های مردم به نفع خود، جز در زمانی که نیازمند به جنبش ۴/۵ نفری دانشجویی، جهت رقابت در تقسیم قدرت با جناح درونی حکومت دارد، نه تنها خود را بدهکار

این جنبش نمی‌داند، بلکه بالعکس با گرفتن چهره مظلومانه به خود و فراموش کردن وعده وعیدهای انتخاباتی و تحمیلی نشان دادن توافقی‌های خود با حزب پادگانی خامنه‌ای، و قوی کردن توپخانه تبلیغاتی خود، بدون آنکه حتی حاضر شود که کوچکترین نیروی پیاده خود را در خدمت وعده‌های دوران کاندیداتوری در آورد (اعم از شکست حصر رهبران جنبش سبز و تغییر فضای پادگانی دانشگاه‌ها و غیره) چهره طلبکار هم به خود می‌گیرد.

لذا به همین دلیل، اکنون جنبش دانشجویی دریافته است، که در طول سه سالی که از عمر دولت یازدهم می‌گذرد نه تنها فضای پادگانی دانشگاه‌ها تغییر نکرده است، و نه تنها تشکیلات دانشجویی نتوانسته است نسبت به تشکیلات دانشجویی تحمیلی مولود کودتای فرهنگی ۵۹ رژیم مطلقه فقهاتی استقلال پیدا کنند و علی‌الدوام جنبش دانشجویی ایران جهت سازماندهی خود مجبور است که در چارچوب همین تشکیلات تحمیلی حزب پادگانی خامنه‌ای به صورت خزنده سازماندهی خود را دنبال کند، و هنوز تمامی امکانات سخت‌افزاری و نرم‌افزاری دانشگاه‌ها به صورت مدیریت شده و هدایت شده از بیرون دانشگاه‌ها توسط نهادهای امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی، صورت حکومتی دارد، و فضای پادگانی دانشگاه‌ها توسط نهادهای امنیتی سپاه و وزارت مدیریت می‌گردد؛ و کنترل چند لایه‌ای حزب پادگانی خامنه‌ای بر دانشگاه‌های کشور از دوربین‌های همه جا گیر گرفته تا حضور مستقیم نیروی انتظامی و امنیتی و تکوین ستون پنجم تشکیلات نفوذی دانشجویی، برقرار می‌باشد.

در نتیجه این همه باعث گردیده است تا شرایط هر گونه فعالیت مستقل دانشجویی در دانشگاه‌های ایران غیر ممکن باشد. البته فراموش نکنیم که جنبش دانشجویی در فرایند جدید خود مانند دو فرایند گذشته‌اش، در عمر ۳۷ ساله رژیم مطلقه فقهاتی بدون اینکه اقدام به آسیب‌شناسی گذشته خود بکند، دوباره با همان تاکتیک و استراتژی بدون برنامه درازمدت و کوتاه‌مدت وارد فرایند جدید حرکت خود شده است؛ لذا در این رابطه است که آنچه‌آنکه در نامه مرداد ماه، ۹۲ شکل دانشجویی مشهود است، دوباره این جنبش جهت شکست رکود خود تلاش می‌کند، تا مانند

گذشته در چارچوب حضور در صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت در بهار ۹۶ انتخابات دولت دوازدهم سیاست خود را پیش ببرند.

در این رابطه است که در نامه ۹۲ تشکل دانشجویی به حسن روحانی، پس از اعتراض به فضای پادگانی دانشگاه‌ها، دولت یازدهم و حسن روحانی را نسبت به صفتبندی انتخابات بهار ۹۶ هشیار می‌سازند و به شکلی به حسن روحانی بفهمانند، که جناح رقیب و حزب پادگانی خامنه‌ای، جهت منفردسازی در انتخابات بهار ۹۶ دولت دوازدهم می‌کوشند تا توسط این فضای پادگانی دانشگاه‌ها در این سال که منتهی به انتخابات ریاست جمهوری است در بستر انفعال دانشگاه‌ها و تشکل‌های دانشجویی به بسترسازی نمایند. البته از اینکه حزب پادگانی خامنه‌ای و جناح راست در پنج مؤلفه راست سنتی روحانیت و راست بوروکراتیک علی لاریجانی و راست افراطی جبهه پایداری مصباح یزدی و راست نظامی و میلیتاریستی سپاه و راست بازاری مؤتلفه تلاش می‌کنند تا همراه حزب پادگانی خامنه‌ای، شرایط جهت غیبت جنبش دانشجویی در انتخابات اردیبهشت ۹۶ فراهم کنند، حرفی نیست، چرا که این جناح از انتخابات دولت هفتم در بهار ۷۶ تا به امروز دریافته است که به هر صورت که جنبش دانشجویی بخواهد در انتخابات تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت وارد شود، نتیجه به سود رقیب تغییر می‌کند.

اما باز در این رابطه نباید فراموش کنیم که به علت فقدان تشکیلات و سازماندهی جناح‌ها رقیب در تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت مطلقه فقهاتی، از آنجائیکه تمامی قدرت تشکیلاتی حکومت در عرصه انتخابات در دست جناح راست و حزب پادگانی خامنه‌ای می‌باشد، همین امر باعث می‌گردد تا جناح رقیب در عرصه انتخابات جهت مقابله تشکیلاتی با جناح راست و حزب پادگانی خامنه‌ای، تنها سوپاپ اطمینان خود را جنبش ۴/۵ میلیون نفری دانشجویی ببندد؛ و البته این امر زمانی پر رنگ‌تر می‌شود که بدانیم که جنبش دانشجویی ایران از انتخابات دو قلو ۹۴ به صورت تجربی (نه برنامه‌ریزی شده) توانسته است فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی را به استخدام خود درآورد و همین امر عامل موفقیت

این جنبش در انتخابات دو قلوی ۹۴ گردید و در همین رابطه اگر بگوئیم که در این شرایط پیوند جنبش دانشجویی با فضای مجازی و به استخدام درآوردن شبکه‌های اجتماعی برای جناح راست و حزب پادگانی خامنه‌ای به صورت یک سونامی غیر قابل کنترل در آمده است، سخنی به گزاف نگفته‌ایم.

لذا در همین رابطه است که جناح راست و حزب پادگانی خامنه‌ای چهار اسبه تلاش می‌کنند تا با سرمایه‌گذاری همه جانبه بتوانند سلاح فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی را از چنگ جنبش دانشجویی ایران خارج نمایند. پر پیداست که درس بزرگی که جنبش دانشجویی از انتخابات دو قلوی اسفند ماه ۹۴ گرفته است، این است که «رمز موفقیت جنبش دانشجویی ایران در پیوند همه جانبه با فضای مجازی است، و در فقدان پیوند جنبش دانشجویی با فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی سرنوشت ورود جنبش دانشجویی به عرصه‌های مبارزه همان خواهد شد که در قیام تابستان ۷۸ و تابستان ۸۸ شاهد آن بودیم.» زیرا تنها اهرمی که جنبش دانشجویی توسط آن می‌تواند خلاء تشکیلات مستقل دانشجویی خود را پر کند و در عرصه صف‌بندی‌ها استقلال تشکیلاتی خود را حفظ نماید، استخدام فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی می‌باشد.

جنبش دانشجویی ایران درس بزرگی که از انتخابات دو قلوی ۹۴ گرفت این است که «تنها اهرمی که حزب پادگانی خامنه‌ای در برابر آن خود را ضعیف می‌بیند، همین هرم فضای مجازی است که با پیوند با ۴/۵ میلیون نفر دانشجوی این شبکه‌ها و این فضای مجازی می‌تواند تمامی ترفندهای رژیم مطلقه فقهاتی نقش بر آب سازد.»

ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد اینکه درس‌های فراموش شده جنبش دانشجویی ایران عبارتند از:

الف - جنبش دانشجویی در ۳۷ گذشته عمر خود در رژیم مطلقه فقهاتی نشان داده است که، «عادت به آسیب‌شناسی پس از شکست خود ندارند.» البته یک دلیل

آن این است که جنبش دانشجویی برعکس جنبش کارگری، «بر روی آب روان سوار است» چراکه به صورت میانگین یک دانشجو چهار سال در دانشگاه بیشتر حضور ندارد، در نتیجه از آنجائیکه معمولاً دوران رکود و بحران دانشجویی بیش از چهار سال طول می‌کشد، طبیعی است که نسلی که قیام کرده است و شکست خورده است، دیگر در مرحله بازشناسی و آسیب‌شناسی و بازتولید حضور فیزیکی در دانشگاه‌ها ندارند، تا بتوانند در مرحله بازتولید جنبش دانشجویی تجارب گذشته یا جمع‌بندی‌های نظری و عملی خود را به کار گیرند.

در نتیجه همین عدم آسیب‌شناسی و همین گسستگی نسلی جنبش دانشجویی باعث گردیده است، تا در هر فرایند جدیدی از بازتولید جنبش دانشجویی در ایران، زمانیکه جنبش دانشجویی از رکود خارج می‌شود و مرحله اعتلای خود را از سر می‌گیرد، «دو باره همان آسیب‌ها به شکل اگراندیسمان شده در جنبش دانشجویی ایران ظهور پیدا کنند!» و همین آفت به صورت استراتژیک بسترساز شکست دوباره جنبش دانشجویی ایران بشود.

ب - درس دیگر فراموش شده جنبش دانشجویی ایران اینکه «به علت سیالیت مدیریت و هژمونی جنبش دانشجویی، تجارب عینی جنبش دانشجویی نه به صورت نظری و نه به صورت عملی نمی‌توانند به نسل بعدی توسط خود دانشجویان انتقال پیدا کنند، که حاصل این خلاء در نزدیک به یک قرن است که از عمر جنبش دانشجویی ایران می‌گذرد، این شده تا گروه‌های سیاسی جنبش سیاسی ایران جهت مدیریت و هژمونی و انتقال تجارب بین نسلی جنبش دانشجویی وارد میدان بشوند و خود بسترساز آفت جدیدی برای جنبش دانشجویی ایران بشوند» که برای فهم این مصیبت در جنبش دانشجویی ایران تنها کافی است که بدانیم که جنبش دانشجویی ایران در نزدیک به یک قرن است که از عمر آن می‌گذرد حتی یک جزوه کوچک چند صفحه‌ای از تجارب صد ساله گذشته خود که توسط خود جنبش دانشجویی تدوین شده باشد، ندارد؛ و هر چه جمع‌بندی تئوریک در این رابطه وجود دارد، مربوط به جریان‌های سیاسی برون از جنبش

دانشجویی می‌باشد.

لذا این آسیب حتی مربوط به زمانی می‌شود که با نگاه خوشبینانه معتقد شویم که مدیریت و هژمونی جنبش دانشجویی بتواند بدون ضربه پلیس و گرفتار شدن در زندان و زنده ماندن دوران دانشجویی، خود را تا آخر به سلامت طی کند؛ و اگر آنچنانکه در ۳۷ سال گذشته شاهد آن بودیم، مدیریت و هژمونی جنبش دانشجویی اکثریت عمر خود را یا در زندان‌ها طی کنند و یا آواره کشورهای دیگر بشوند، در آن صورت که دیگر شرایط کاملاً عکس می‌شود.

به هر حال یکی از آسیب‌های دیگر جنبش دانشجویی برعکس جنبش کارگری این است که، «نه به صورت نظری و نه به صورت عملی و عینی، مدیریت و هژمونی جنبش دانشجویی نمی‌توانند، تجارب گذشته خود را به نسل بعد از خود منتقل کنند.» در نتیجه این آسیب باعث می‌شود که هر نسل دانشجویی که میانگین عمر آن‌ها ۴ سال است، برای شروع حرکت خود دوباره از صفر شروع کنند، البته این آسیب، خود به خود آسیب‌های دیگری را هم به همراه دارد، «مثل خود به خودی و خودرو شدن جنبش دانشجویی» چراکه زمانیکه هم به لحاظ نرم‌افزاری و هم به لحاظ سخت‌افزاری جنبش دانشجویی نتواند از مدیریت و هژمونی تثبیت شده‌ای برخوردار بشوند، حاصل آن خواهد شد که «جنبش دانشجویی ایران روندی خود به خودی و خودرو به خود بگیرد؛ و به موازات خودبخودی و خودرو شدن روند جنبش دانشجویی در خلاء مدیریت و هژمونی تثبیت شده، این خصیصه جنبش دانشجویی باعث می‌گردد تا جنبش دانشجویی آنچنانکه در ۳۰ سال گذشته شاهد بودیم به صورت اسب بی‌صاحب در خدمت جناح‌بندی‌های اصحاب قدرت درآید.»

ج - سومین درس فراموش شده جنبش دانشجویی ایران اینک، «به علت ضعف نرم‌افزاری و سخت‌افزاری حرکت خود، نمی‌توانند به خودباوری دست پیدا کنند و برای پتانسیل خود ارزشی واقعی قائل شوند، در نتیجه این امر باعث

گردیده است تا جنبش دانشجویی برای اینکه بتواند به وزن اجتماعی خود اعتقاد پیدا کند به جریان‌های سیاسی جنبش سیاسی ایران اعم از جریان‌های راست یا جریان‌های چپ به شکل حلولی بپیوندند و سرنوشت سیاسی خود را در چارچوب برنامه و اهداف آن جریان‌های سیاسی تعیین نمایند»، که فصل مشترک این اتحاد حلولی جنبش دانشجویی با جریان‌های سیاسی اعم از چپ و راست آن خواهد شد که «استقلال هویتی و استقلال سیاسی و استقلال تشکیلاتی جنبش دانشجویی قربانی بشود».

البته این آفت جنبش دانشجویی ایران فقط مختص به ۳۷ سال بعد از انقلاب ضد استبدادی ۵۷ نمی‌شود، قبل از انقلاب ۵۷ هم جنبش دانشجویی ایران گرفتار این آفت بود. به طوری که در فرایند چریک‌گرایی دهه ۴۰ و ۵۰ به علت اینکه این آفت باعث شده بود تا علاوه بر اینکه جنبش دانشجویی تنها خواستگاه جذب نیرو برای جریان‌های چریکی اعم از مذهبی و غیر مذهبی بشود، اصلاً جنبش دانشجویی برای حرکت خود هدفی و برنامه‌ای تعریف نکنند. همین امر باعث گردید تا دانشجوی در آن دوران از همان بدو ورود به دانشگاه بدنبال بسترسازی جهت جذب به جریان‌های چریکی باشد.

بر این مطلب بیافزاییم که خود جریان‌های چریکی هم در دهه ۴۰ و ۵۰ از آنجائیکه برای جنبش دانشجویی ایران ارزش مبارزاتی مستقل از چریک‌گرایی قائل نبودند و بهائی به مبارزات دانشجویی نمی‌دادند، همین امر باعث می‌شد تا خود جریان‌های چریکی هم با هر گونه مبارزه مستقل جنبش دانشجویی مخالف نمایند و تنها رویکرد آنها به جنبش دانشجویی در جهت جذب آنها به صورت فردی به تشکیلات چریکی باشد. این همه باعث گردید، تا در دهه ۴۰ و ۵۰ به موازات اعتلای جنبش چریکی در جامعه ایران، جنبش دانشجویی به صورت حاشیه‌ای اقدام به حرکت‌های سکتاریستی و چپ‌روانه‌ای بکنند. فراموش نکنیم که حتی در جریان دو ساله حرکت مستقل تحزب‌گرایانه شریعتی که با دفع جناح شیخ مرتضی مطهری، شریعتی از بهار ۵۰ توانست مدیریت ارشاد را در دست بگیرد و با تشکیل

کلاس‌های «تاریخ ادیان و اسلام‌شناسی» به صورت روتین، شکل سازماندهی شده به حرکت خود بدهد، و حرکتی سازماندهی شده از بهار ۵۰ پیدا کند، و جنبش دانشجویی را به صورت عملی و نظری به عنوان پشتوانه حرکت خود تعریف کند، از آنجائیکه شریعتی معتقد به جداسازی دانشجو از جنبش دانشجویی نبود، و معتقد بود که دانشجو در عرصه جنبش دانشجویی باید بتواند به حرکت سازمان‌گرایانه و تحزب‌گرایانه خود بپردازد.

همین امر باعث گردید تا جنبش چریکی اعم از مذهبی و غیر مذهبی حتی خود ارشاد شریعتی را هم به عنوان خواستگاه عضوگیری خود انتخاب نمایند؛ و حرکت شریعتی را عافیت‌طلبانه و پاسیفیستی ارزیابی کنند و آنچنانکه خود این جریان‌های چریکی اعتراف می‌کردند، بیرون از حسینیه ارشاد می‌ایستادند و به شاگردان ارشاد شریعتی آدرس خانه تیمی می‌دادند. در خصوص کودتای ۲۸ مرداد هم غیبت جنبش دانشجویی، در روز ۲۸ مرداد، بسترساز فاجعه شد. البته دلیل غیبت جنبش دانشجویی در روز ۲۸ مرداد ۳۲ جهت شکست کودتا آن بود که اکثریت نیروهای سیاسی جنبش دانشجویی ایران در دهه ۲۰ جذب جریان حزب توده شده بودند و حتی بخش ملیون جنبش دانشجویی هم به صورت سمپاتیک از حزب توده دفاع می‌کردند، همین امر باعث گردید تا از آنجائیکه حزب توده در رابطه با کودتای ۲۸ مرداد تصمیم به مقابله با کودتاگران نداشت، جنبش دانشجویی ایران به طبع حزب توده نسبت به کودتای ۲۸ مرداد بی‌تفاوت بمانند.

د - چهارمین درس فراموش شده جنبش دانشجویی ایران اینکه، «این جنبش هر چند از سال ۵۵ به علت شکست همه جانبه جنبش چریکی در اشکال مذهبی و غیر مذهبی آن توانست، در سال‌های ۵۶ و ۵۷ مستقل از جریان‌های سیاسی جنبش سیاسی ایران در کنار جنبش اجتماعی ایران حرکت خود را از سر بگیرد، اما به علت اینکه جنبش دانشجویی ایران در سه دهه ۲۰ و ۳۰ و ۴۰ تا نیمه دهه ۵۰ تحت هژمونی جریان‌های جنبش سیاسی نتوانسته بود، برای خود جنبش دانشجویی بسترهای تئوریک و تجربی و نظری و برنامه‌ای تدوین نماید،

و هیچکدام از جریان‌های سیاسی حاضر نبودند که برای جنبش دانشجویی ایران به صورت مستقل دستاورد نظری و تئوریک و برنامه‌ای فراهم کنند، و حداقل دستاوردهای تجربی و عملی جنبش دانشجویی ایران را مدون کنند و برای جنبش دانشجویی ایران به عنوان یک ستون و مؤلفه جامعه مدنی ارزش ساختاری و سیاسی قائل شوند.»

همه جریان‌های سیاسی اعم از مذهبی و غیر مذهبی، «تنها زمانی به فکر جنبش دانشجویی ایران می‌افتادند، که نیاز به سربازگیری و جذب سمپات داشتند»؛ لذا در راستای این هدف خود، پیوسته تلاش می‌کردند تا جنبش دانشجویی ایران هرگز به مقامی نرسد تا برای خود سرود استقلال و هویت بخوانند. چرا که آنها به نیکی می‌دانستند و امروز هم می‌دانند که اگر جنبش دانشجویی ایران به لحاظ نرم‌افزاری و سخت‌افزاری به هویت مستقل دست پیدا کند، در آن صورت هرگز جنبش دانشجویی به عنوان یکی از شاخه‌های سیاسی و تشکیلاتی این جریان‌های سیاسی و جناح‌های حکومتی در نخواهد آمد.

البته جدای از این امر، «موضوع دیگری که باعث گردیده تا جریان‌های سیاسی جنبش سیاسی ایران اعم از مذهبی و غیر مذهبی برای جنبش دانشجویی ایران ارزش هویت مستقلانه نرم‌افزاری و سخت‌افزاری قائل نشوند، به این خاطر بوده است که کل این جریان‌های سیاسی در طول نزدیک به یک قرن که از عمر جنبش دانشجویی ایران می‌گذرد، به خصوص از بعد کودتای رضاخان و شکست نهضت مشروطیت، دیگر برای جامعه مدنی جنبشی در ایران ارزش استراتژیکی قائل نبوده و امروز هم قائل نیستند»؛ و «همه این جریان‌ها، حرکت تحول‌خواهانه در ایران، از بعد از کودتای رضاخان و پهلوی دوم در ۲۸ مرداد ۳۲ به نحوی در گرو قدرت یافتن نیروهای پیشاهنگ به صورت چریکی یا ارتش خلقی یا کودتای نظامی یا حزب طراز نوین لنینی، به جای جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و کارگری می‌دانستند، و می‌دانند.»

فراموش نکنیم که «جامعه مدنی دوران مصدق هم، یک جامعه مدنی جنبشی نبود، بلکه بالعکس یک جامعه مدنی دستوری و تزریقی تکوین یافته از بالا بود» و البته «مبارزه خود مصدق هم از آغاز یک مبارزه پارلمانتاریستی بود، نه اقدام عملی سازمان‌گرایانه و تحزب‌گرایانه جنبشی مانند شریعتی.» هر چند که مصدق در مبارزه ملی کردن صنعت نفت، مجبور شد تا «بر جنبش کارگری صنعت نفت ایران تکیه استراتژیک بکند» اما از آنجائیکه:

اولاً این تکیه مصدق بر جنبش کارگری از بعد از ملی شدن صنعت نفت و پیروزی بر استعمار انگلیس دوام استراتژیک پیدا نکرد.

ثانیاً به علت اینکه مصدق نتوانست جایگاه استراتژیک طبقه کارگر ایران از کارگران صنعت نفت خوزستان به تمامی کارگران ایران گسترش بدهد. همین امر، مانع از تکوین جامعه مدنی جنبشی در دوران مبارزه رهائی‌بخش دکتر محمد مصدق در ایران گردید. «اگر مصدق به موازات اعتلای جنبش رهائی‌بخش و ضد استعماری کارگران صنعت نفت خوزستان، توان آن پیدا می‌کرد تا استراتژی جامعه مدنی جنبشی، بر پایه حرکت رهائی‌بخش کارگران صنعت نفت خوزستان بنا کند، هم مصدق پیروز میدان مبارزه با امپریالیسم تا آخر می‌شد، و هم جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین به صورت پایه‌دار در تاریخ ایران تکوین پیدا می‌کرد.» در نتیجه در آن صورت حال امروز ما غیر این بود، که امروز پس از ۳۷ سال انقلاب، شاهد آن هستیم.

فقدان یک مبارزه سازمان‌گرایانه جنبش‌های اجتماعی، علت شکست مصدق در کودتای ۲۸ مرداد گردید. چراکه نه جنبش سیاسی ایران که رهبری آن در دست حزب توده بود، و نه جنبش‌های دانشجویی و غیره، حاضر نشدند تا در روز ۲۸ مرداد با حضور در صحنه آنچنانکه در ترکیه امروز شاهد بودیم، کودتا را به شکست بکشانند. به خصوص که روحانیت سنتی و حوزه‌های فقهاتی خود مدافع دربار و کودتا بودند؛ لذا در خصوص استراتژی جنبشی در ۱۵۰ سال گذشته تاریخ

حرکت تحول خواهانه مردم ایران، تنها استثناء در این قاعده، معلم کبيرمان شریعتی بود، که برعکس همه آن رویکردها معتقد بود که حرکت تحول خواهانه در ایران در گرو جنبش های اجتماعی و جامعه مدنی جنبشی می باشد، در همین رابطه بود که او تز «شیعه یک حزب تمام» را مطرح کرد.

فراموش نکنیم که برعکس آنچه که جریان های ضد شریعتی از احمد فردید تا داریوش شایگان و سید حسین نصر و حسین حاجی فرج دباغ - معروف به عبدالکریم سروش - مطرح می کنند، «تز شیعه یک حزب تمام شریعتی، تز اسلام حکومتی نبود، چراکه شریعتی پیوسته از هر گونه دین حکومتی و حکومت دینی به شدت انتقاد داشت و پیوسته خشن ترین حکومت های تاریخی، حکومت های دینی می دانست و معتقد بود که وقتی زور لباس تقوی به تن کند هر جنایتی مجاز و مشروع می شود.» البته شعار شیعه یک حزب تمام شریعتی که در آخرین فصل حیات ارشاد او، یعنی در آبان ماه ۵۱ مطرح کرد، تکیه او بر جنبش اجتماعی بود، چراکه شریعتی پیوسته در اواخر حرکت ارشاد خود، آنچنانکه در مقدمه «درس ۳۹ اسلام شناسی و تاریخ ادیان» خود می گوید، از شعار قبلی خود که معتقد بود که جنبش دانشجویی به خاطر دو خصلت «نداشتن و نخواستن» می تواند به عنوان ستون فقرات حرکت جنبشی او مطرح شوند، فاصله گرفت و دلیل آن هم این بود که «شریعتی به عینه در اثر تجربه دریافت که به علت اینکه جنبش دانشجویی بر روی یک آب روان قرار دارد، نمی تواند به عنوان یک نیروی استراتژیک در عرصه استراتژی به آن تکیه کرد.»

به همین دلیل شریعتی، «رفته رفته در راستای اصلاح استراتژی جنبشی خود، از جنبش دانشجویی به عنوان ستون فقرات استراتژی جنبشی خود فاصله گرفت و کوشید تا جنبش اجتماعی را، جایگزین جنبش دانشجویی جهت هژمونی استراتژی جنبشی خود بکند.» به همین دلیل، «شعار شیعه یک حزب تمام شریعتی، در راستای جایگزین کردن جنبش اجتماعی به جای جنبش دانشجویی بود» که البته به علت اینکه ماهیت طبقاتی و خواستگاه طبقاتی جنبش اجتماعی

ایران، طبقه متوسط شهری می‌باشد، همین خواستگاه طبقه متوسط شهری، این جنبش باعث گردیده است که جنبش اجتماعی در ایران نتواند در طول ۱۵۰ سال گذشته از قیام تنباکو تا قیام تابستان ۸۸ و الی زماننا هذا، از پایگاه و ساختار با ثباتی در عرصه نرم‌افزاری و سخت‌افزاری برخوردار گردد.

همین سیالیت نرم‌افزاری و سخت‌افزاری جنبش اجتماعی ایران باعث شده است، تا این جنبش توان و پتانسیل مبارزه درازمدت نداشته باشد و تنها در چارچوب مبارزه کوتاه مدت صورتی فعال به خود بگیرد. که خود این امر باعث شده است تا جنبش اجتماعی ایران چه در عرصه تعیین هژمونی خود و چه در روند مبارزه گرفتار چپ‌روی‌ها و راست‌روی‌های کودکانه بشود. آنچنانکه در زمستان سال ۵۷ دیدیم که به موازات اعتلای مبارزه ضد استبدادی جنبش اجتماعی ایران، به یکباره این جنبش با شعار «به کوری چشم شاه، عکس امام تو ماهه»، هژمونی خمینی و روحانیت سنتی را برگزیند و خود را تسلیم این هژمونی نکند. همان انتخابی که باعث گردید تا الی زماننا هذا، مدت ۳۷ سال این جنبش مجبور به دادن تاوان‌هایی بشود، که بیش از همه تاریخ این جنبش داده است.

به هر حال در میان تمامی نظریه‌پردازان تاریخ ۱۵۰ ساله جنبش تحول‌خواهانه مردم ایران، تنها شریعتی بود که بر جنبش دانشجویی ایران، در چارچوب استراتژی جامعه مدنی جنبشی تکیه کرد. ولی به علت اینکه تکیه شریعتی بر جنبش دانشجویی ایران در عرصه استراتژی جنبشی، یک تکیه استراتژیک بود، شریعتی در این رابطه شکست خورد و جنبش دانشجویی نتوانست حرکت ارشاد شریعتی را آنچنانکه خود او فکر می‌کرد اعتلاء و سازماندهی بدهد و حرکت سازمان‌گرایانه و تحزب‌گرایانه شریعتی را، از بعد از بسته شدن ارشاد و دستگیری شریعتی ادامه دهند.

ماحصل اینکه، در بیش از ۷۰ سالی که از عمر جنبش دانشجویی ایران می‌گذرد، این جنبش تا این زمان فاقد هر گونه تئوری نظری و عملی و برنامه‌ای بوده است؛

و همین خلاء تا آنجا عمق پیدا کرد، که در جریان قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران که برای اولین بار در تاریخ ۷۰ ساله جنبش دانشجویی ایران، «این جنبش توانست، به صورت مستقل تحت هژمونی خودش حرکت مستقلانه و تحول خواهانه‌ای داشته باشد، و تا آنجا پیش رفت که توانست، جنبش اجتماعی ایران را تحت هژمونی خودش به حرکت درآورد»، به علت همین فقدان برنامه و تئوری حتی توان هدایت یک راه‌پیمایی از خوابگاه دانشجویی امیرآباد تا مثلا میدان انقلاب هم نداشتند؛ لذا شاهد بودیم که در مسیر راه‌پیمایی‌های جنبش دانشجویی در همین قیام تابستان ۷۸ هر گروهی از دانشجویان ساز خودشان می‌زدند؛ و در این قیام آنچه غائب بود، همین وحدت هژمونی و وحدت برنامه و وحدت تصمیم‌گیری‌ها بود.

البته اوج فاجعه آنجا است که، امروز شاهدیم که جنبش دانشجویی گرچه به موازات اعتلای جنبش اجتماعی با تمام توان وارد عرصه مبارزه می‌شوند، ولی همین فقدان تئوری و برنامه و رهبری و تشکیلات مستقل دانشجویی باعث می‌گردد، تا به موازات اینکه جنبش اجتماعی به نحوی شکست می‌خورد یا سرکوب می‌شود، جنبش دانشجویی شکست بخورد و به کمای رکورد تاریخی فرو برود. آنچنانکه این ماجرا در جریان جنبش اجتماعی سال ۸۸ شاهد بودیم. البته طنز تاریخ جنبش دانشجویی ایران اینجا است که هر زمانیکه این جنبش دانشجویی می‌خواهد از رکود خارج بشود، باز جهت خروج از رکود، باید با تحریک جریان‌های بیرون از جنبش دانشجویی جهت سر بازگیری، از رکود خارج شود و روندی اعتلایی به خود بگیرد. پر پیداست که «تا زمانی که جنبش دانشجویی ایران با چنین آسیبی و خلای، پس از اینکه دوران رکود خود را پشت سر گذاشت، و به این شکل خود به خودی و با تحریک عوامل بیرونی وارد اعتلای خود به خودی بشود، این جنبش عصای دست اصحاب قدرت می‌شود.» آنچنانکه شاهدیم که از بهار ۷۶ که جنبش دانشجویی ایران توانست به صورت خودبخودی دوران رکود ۲۰ ساله بعد از کودتای فرهنگی را پشت سر بگذارد، در خدمت تضاد جناح‌های درونی

حکومت مطلقه فقه‌اقتی درآمده است؛ و پا به پای جناح‌های قدرت کوشیده است در خدمت جناح‌های درونی حکومت باشد تا آنجا که در نامه اخیر ۹۲ تشکیل دانشجویی به روحانی دیدیم، که در این نامه تشکیل‌های امضاء کننده دانشجویی این نامه، به روحانی گوشزد کردند که فضای پادگانی دانشگاه‌ها بستر ساز غیبت جنبش دانشجویی در انتخابات دولت دوازده در بهار ۹۶ خواهد شد.

البته فراموش نکنیم که در جریان قیام ۸۸ جنبش اجتماعی یکی از اصلی‌ترین علل شکست جنبش سبز، در هدایت جنبش اجتماعی، همین فقدان تشکیلات و توان سازماندهی و برنامه و تئوری بود، که این امر باعث گردید تا هژمونی جنبش سبز نتواند حتی جهت پر کردن خلاء تشکیلاتی خود، در راستای اعتلای جامعه مدنی در ایران، جنبش‌های عام اجتماعی، مثل جنبش کارگری جذب خود نماید. در نتیجه «حتی تکیه هژمونی جنبش سبز بر جنبش دانشجویی هم، در آن قیام یک تکیه حاشیه برای سیاهی لشکر ساختن بود.» لذا این همه سبب آن شد، «تا در غیبت جنبش کارگری، و در غیبت جامعه مدنی پایدار در ایران، جنبش دانشجویی، نه تنها نتواند هژمونی جنبش اجتماعی ایران را در دست بگیرد، بلکه مهم‌تر از آن با چپ‌روی‌های کودکانه شرایط جهت سرکوب همه جانبه حزب پادگانی خامنه‌ای هم فراهم کرد.»

ه - پنجمین درس فراموش شده جنبش دانشجویی ایران، «عدم نیاز این جنبش به جنبش‌های عام اجتماعی (که در راس آن‌ها جنبش کارگری می‌باشد) است، البته خود این آسیب معلول فقدان استراتژی و برنامه در حرکت جنبش دانشجویی ایران است.» چراکه «نیاز به وحدت با شاخه‌های عام جنبش اجتماعی ایران که در راس آن‌ها جنبش کارگری قرار دارد، زمانی ایجاد می‌شود، که جنبش دانشجویی نیاز استراتژیک به این نیروها (حتی در شکل جبهه‌ای و ائتلاف) داشته باشد؛» لذا «تا زمانی که خود جنبش دانشجویی دارای حرکت مستقلی نباشد و به صورت سمپات‌های دیگر جریان‌ها حرکت کند، طبیعی است که، این جنبش فاقد برنامه و فاقد تئوری و فاقد تشکیلات فراگیر مستقل، هرگز نیازمند به پیوند

و وحدت با دیگر جریان‌های جنبش عام اجتماعی که در راس آن‌ها جنبش
کارگری قرار دارد، نمی‌باشد.»

